

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

ختم مفہومی - آقاہی رجب علی و آقاہی پت چان ۱۹/۱۱/۹۶

سورہ مبارکہ قارعہ (جلد اول)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْقَارِعَةُ (۱)

مَا الْقَارِعَةُ (۲)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳)

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۴)

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵)

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶)

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷)

وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸)

فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۹)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ (۱۰)

نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱)

ثواب قرائت

در رابطه با ثواب قرائت این سوره از حضرت امام باقر(علیه السلام) نقل شده است: «هر کس سوره‌ی قارعه را زیاد بخواند، خدا او را از فتنه‌ی دجال و گرایش به او ایمن می‌کند و روز قیامت او را به خواست خود از چرک و خون قیامت محفوظ می‌دارد.»

دجال یک ساختاری مثل شیطان است، که خودش یک ساختار است و مصادیقی می‌تواند داشته باشد. خاصیتش این است که یک ظاهر موجّه دارد، مظهر فتنه است. مثلاً فرض کنید، یک تعدادی مسلمان به خاطر اسلام بروند و سایر مسلمانان را بکشند، جنسش دجال است.

چه می‌شود که سوره‌ای انسان را از دجال مصون می‌کند؟ یعنی سوره‌ای است که ساختار بصیرت زایی دارد. اینکه توصیف جهنم را هم به چرک و خون کرده‌اند که فرد قاری قارعه از آن در امان است، به معنای نهایت پلیدی و عدم طهارت است. این سوره قدرت این را دارد که انسان را پاک کند.

نکات المیزان سوره

حضرت علامه(ره) فرمودند:

بیان آیات

«این سوره تهدید به عذاب قیامت و بشارت به ثواب آن است، ولی جانب تهدیدش بر بشارتش می‌چربد، و سوره در مکه نازل شده است.»^۱

قبل از آنکه بخواهیم به آیات پردازیم بهتر است نگاهی به واژگان و تعابیر داشته باشیم، این تعابیر بسیار تعیین کننده‌اند. این‌ها الزاماً کلمه نیستند، بلکه مجموعه‌ای کلمات می‌توانند باشند که تعبیر نامیده می‌شوند. مثلاً من یک سری کلمه می‌گویم و شما از کلمات من می‌فهمید که من کجا هستم؟ میز، تخته وایت برد، دیوار و ... و شما می‌گویید که من در کلاس هستم. اگر بگویم درخت، چمن و ... و شما می‌گویید که در پارک هستم.

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۵

راجع به یک سوره صحبت می‌کنیم، کلمات در این سوره دلالت دهنده به چه هستند؟ قارعه (کوبندگی)، یوم، ناس، فراش، مېوث، جبال، عهن منفوش (پشم حلاجی شده)، مردم، انبوه ملخ‌هایی که شروع به پراکنده شدن می‌کنند، کوه‌ها، سنگینی موازین، عیش راضیه، امه هاویه، نار حامیه...

وقتی به این تعابیر نگاه می‌کنید باید ببینید کجا هستید. کجا هستیم؟ ما در چه بافتی از معانی و مفاهیم هستیم؟ ظاهر ماجرا این است که ما در قیامت هستیم که ۳ وجه از قیامت را بیان می‌کند:

(۱) کوبندگی آن یوم و مثل‌های مربوط به آن یوم: عهن منفوش و فراش مېوث که با کاف تشبیه آمده‌اند.

(۲) وضعیت وزن اعمال انسان‌ها در آن روز: خفت موازینه، ثقلت موازینه.

(۳) وضعیت و سرنوشت انسان‌ها از وجه دسته بندی آن‌ها، زیرا درباره عیش و زندگی‌شان صحبت می‌شود.

این رویکردها به درک معنای سوره می‌توانند کمک کنند.

همینطور که به واژه‌ها نگاه می‌کنیم می‌بینیم که اگر ۳ واژه را بیرون بکشیم نخ تسبیح مفهوم سوره از دستان در می‌رود:

(۱) یوم: یوم ظرفی است که توضیح دهنده‌ی قارعه است و تعابیر بعدی هم راجع به یوم است.

(۲) موازینه: که به جهت معنایی مهم است. ثقیل و خفیفش بسیار مهم است. اگر نباشند دسته بندی انسان‌ها انجام نخواهد شد.

(۳) ناس

پس ما سوره را خواندیم، ثواب قرائتش را دیدیم، عبور کردیم و روی بافت کلمات رفتیم، و بعد روی نبض‌ها دست گذاشتیم، که انگار واژه‌های دیگر روی این ۳ واژه می‌ریزند و محوری می‌شوند. این‌ها همه درک خوبی می‌دهند. شاید یک گام جلوتر این باشد واژگان را دانه دانه بگوییم.

من هر چه توضیح دادم بیشتر به فضای سوره برمی‌گشت که حالت دست‌گرمی داشت و خواندن المیزان هم به بررسی صحت مطالب مرتبط می‌شود.

ادامه المیزان:

[وجه تسمیه قیامت به "قارعه" و تشبیه مردم پس از برانگیخته شدن، و به توده ملخ]

الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ" این جمله مبتدا و خبر است، و کلمه "قارعة" از ماده "قرع" است که به معنای زدن بسیار سختی است که احتیاج دارد زنده به جایی اعتماد کند، و این کلمه در عرف قرآن از اسمای قیامت است. بعضی گفته‌اند: بدین مناسبت قیامت را قارعه نامیده که دلها را با فزع شدیدش و دشمنان خدا را با عذابش می‌کوبد.^۲

یک کوبشی در این معنا باید بیاید، یک چیزی به چیز دیگر باید برخورد کند که این کوبش یک اثر تکان دهندگی داشته باشد. باید از یک جایی تحلیل کنیم، "بعضی گفته‌اند" را هم علامه رد نکرده‌اند. پس اینکه "دلها را با فزع شدیدش و دشمنان خدا را با عذابش می‌کوبد" یعنی شکوه دارد و در عین حال عذاب هم دارد. مثلاً شما کنار ساحلی باشید، یک موج بزرگی می‌آید ولی شما می‌دانید که در امان هم هستید، یک موج قشنگ است ولی شکوه و ترس و فزع و هیبت هم دارد.

این ترکیب "ال... مال... ؛ و ما ادراک....." باشد فقط در سوره‌ی حاقه و قارعه داریم که هر دو هم در باب قیامت‌اند.

این ۳ وجه بودن معنایی دارند که علی‌الاجمال به معنای عظمت است.

حضرت علامه (ره) می‌فرمایند:

"و سؤال از حقیقت قارعه در جمله "مَا الْقَارِعَةُ" - قارعه چیست" با اینکه معلوم است که چیست، به منظور بزرگی نشان دادن امر قیامت است، و اینکه بیست و هشت حرف الفبای گوینده، و دو سوراخ گوش شنونده نمی‌تواند به کنه قیامت پی‌برد، و به طور کلی عالم ماده گنجایش حتی معرفی آن را ندارد و به منظور تاکید این بزرگداشت مجدداً جمله را به تعبیری دیگر تکرار کرد و فرمود: "وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ".^۳

با اینکه با ال معرفه می‌آید، باز هم سوال می‌پرسد که ما القارعه.

"يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ" کلمه "یوم" ظرفی است متعلق به مقدری از قبیل "بیاد آر" (یوم که ظرفی است یک مقدری دارد که مثلاً اذکر است)، "می‌کوبد" می‌آید، و از این قبیل، و خلاصه معنای آن این است که: "بیاد آر روزی را که" و "یا" می‌کوبد در روزی که "و یا" می‌آید روزی که.^۴

۲. همان

۳. همان

۴. همان

برای یوم باید بگوییم که:

(۱) به یاد آور

(۲) می‌کوبد

(۳) روزی می‌آید

باید یکی از این ۳ متعلق را در نظر بگیریم.

و کلمه "فراش" به طوری که از فراء نقل شده به معنای ملخی است که زمین را فرش کند، یعنی روی گرده هم سوار شده باشند، پس فراش به معنای غوغای ملخ است. بعضی از مفسرین در اینکه چرا مردم روز قیامت را به فراش تشبیه کرد؟ گفته‌اند:

برای این است که فراش وقتی جست و خیز می‌کند نقطه معلومی را در نظر نمی‌گیرد، مانند مرغان، و به طرف معینی نمی‌پرد، بلکه بدون جهت پرواز می‌کند، مردم نیز در روز قیامت چنین حالتی دارند، وقتی از قبورشان سر بر می‌آورند آن چنان ترس و فزع از همه جهات احاطه‌شان می‌کند که بی‌اختیار و بی‌هدف به راه می‌افتند، و در جستجوی منزلها که یا سعادت است و یا شقاوت سرگردانند. و کلمه "مبثوث" از ماده "بث" است، که به معنای تفرقه است، و "فراش مبثوث" یعنی ملخ‌های متفرق.^۵

پیش آمده که در جایی رفته باشیم، نوعاً در تجاربی که با مگس داشتیم، که به محضی که به مکانی وارد می‌شویم، از جایشان بلند می‌شوند. این قسمت در حال تصویرسازی است. اگر بخواهد آن هول را درش ملاحظه کنیم ظاهراً بهترین حالتش همین ملخ هاست که خدا خودش فرموده است (فراش مبثوث).

"وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ" کلمه "عهن" به معنای پشمی است که رنگهای مختلف داشته باشد، و کلمه "منفوش" از مصدر "نفس" است، که به معنای شیت کردن پشم است یا با دست و یا با کمانچه حلاجی، و یا با چیز دیگر. پس "عهن منفوش" به معنای پشم شیت شده‌ای است که دارای رنگهای مختلف باشد.^۶

البته وقتی تصویرسازی می‌کنید تصویر هول در آن بسیار مهم است. گاهی اوقات تصویری خیلی ساده است، مثلاً یک پرندۀ کشته شده وسط خیابان که خیلی ساده است، ولی رعب و وحشت ایجاد می‌کند. به خصوص وقتی این

۵. همان، ص ۵۹۶

۶. همان

فرد کشته شده یک انسان باشد رعب و وحشت بیشتر است. وقتی دقت میکنی می بینی بین تصویر عهن منفوش و مثلاً تصویر جسدی که جایی افتاده، در قرآن بهتر بیان شده است. مثلاً اعجاز نخل خاویه، تصویرش خیلی رعب انگیز است. اینجا در منتهای تصویر رعب انگیز است، کوه‌ها با تمام طمانینه و آرامششان که رنگارنگ هستند، برای آنکه هول را تشبیه کند، عهن منفوش بیان شده‌اند.

همیشه اینطور نیست که من هم نوعم را ببینم که طوری شده و حالم عوض شود، درست است که آدم وقتی تصادفی را می بیند حالش بد می شود، چرا حالش بد می شود؟ چون تو توانستی خودت و عزیزانت را تصور کنی. ولی وقتی یک انسانی درخت از ریشه در آمده برایش هول انگیز می شود، با اینکه درخت از ریشه در آمده ولی او دارد خودش را می بیند و این درش هول ایجاد می کند.

در این سوره کوه مثل پشم حلاجی شده است و هول ایجاد می کند. انسان خودش را در واقع می بیند. می گوید که از کوه که مستحکم تر نداریم! اگر خدا می خواست بگوید که انسان کوبیده می شود، چیزی از تویش در نمی آمد، اینجا از بلاغتی دیگر استفاده می شود. کوه کوبیده می شود. قارعه را اینجا می بیند. قارعه را در عهن منفوش می بیند. یعنی به اندازه‌ی جبال متلاشی شده هول متلاشی شدن را درک می کند.

در قسمت بعدی سوره به مقصد اصلی نزدیک می شود. بیان کوه‌های متلاشی شده و ... برای چه است؟ این قسمت سوره نزدیکی به صحنه‌ی اصلی است، که کفه‌ی اصلی ترازو را بیان می کند. پس این تصاویری که برای کافران عذاب و برای مومنان هم فرع است برای آن است که کفه‌ی ترازوی اعمال سنگین باشد...

"فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ" این آیه اشاره دارد به اینکه اعمال - هم مانند هر چیزی برای خود - وزن و ارزشی دارد، و اینکه بعضی اعمال در ترازوی عمل سنج سنگین است، و آن عملی است که نزد خدای تعالی قدر و منزلتی داشته باشد، مانند ایمان به خدا و انواع اطاعتها، و بعضی دیگر اینطور نیستند، مانند کفر و انواع نافرمانیها و گناهان، که البته اثر هر یک از این دو نوع مختلف است، یکی سعادت را دنبال دارد، و آن اعمالی است که در ترازو سنگین باشد، و دیگری شقاوت را.^۷

بحث عمل، ثقل و خفّ عمل بسیار موضوعیت پیدا می کند. به چه عملی می گوئیم وزن دارد؟ هر جایی که بحث وزن وسط است بحث حق می آید «وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ» (اعراف/۸) که در سوره‌ی اعراف آمده است.

۷. همان

"فَهُوَ فِي عَيْشِهِ رَاضِيَةٌ" - کلمه "عیشه" - به کسر عین - نظیر کلمه "جلسه" - به کسر جیم - از مصادیق بنای "فعله" است، که نوعیت را می‌رساند، مثلاً جلسه به معنای نوعی نشستن است، و عیشه به معنای نوعی زندگی کردن است، مانند "عیشه راضیه"، یک زندگی خوش، و اگر راضیه و خوشی را به خود عیش نسبت داد، با اینکه صاحب عیش راضی و خشنود است، یا از باب مجاز عقلی است، و یا کلمه "راضیه" به معنای "ذات رضی" و تقدیرش "فی عیشه ذات رضی" است، یعنی در عیشی رضایت بخش.^۸

زندگی راضی نیست، بلکه کسی که زندگی می‌کند راضی است. مجاز هم بحث مهمی است، مجاز یک جاهایی بد نام شده است ولی همیشه بد نیست. همچنین اینکه چرا فاعل باید در عیشه راضیه حذف شود مهم است.

"وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ" ظاهراً مراد از "هاویه" جهنم است، و نامگذاری جهنم به هاویه از این جهت باشد که این کلمه از ماده "هوی" گرفته شده، که به معنای سقوط است،^۹

مثلاً در هوا و هوس هم به معنای میل به پایین است. حال اینجا امه هاویه یعنی چه؟ چرا میل به پایین درش لحاظ می‌شود؟ و چرا امّ باید بگوید؟

"می‌فرماید: کسی که میزانش سبک باشد سرانجامش سقوط به سوی اسفل سافلین است، هم چنان که در جای دیگر فرمود: «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا» (تین/۶-۵).^{۱۰}

جهنم قعر و پایین است و هر کسی در زندگی در حال سقوط بوده جایش جهنم است.

"پس اینکه آتش دوزخ را توصیف کرده به هاویه و حال آنکه آتش سقوط نمی‌کند آتشیان سقوط می‌کنند، از باب مجاز عقلی است، همانطور که راضی دانستن عیش نیز از این باب بود، و اگر هاویه را مادر دوزخیان خوانده از این باب بوده که مادر، ماوای فرزند و مرجع او است، به هر طرف که برود دوباره به دامن مادر بر می‌گردد، جهنم هم برای دوزخیان چنین مرجع و سرانجامی است.^{۱۱}

۸. همان

۹. همان

۱۰. همان

۱۱. همان، ص ۵۹۷

در این آیه هم مثل عیشه راضیه فاعل حذف شده است. در این آیه معلوم است که نخود نخود هر که رود خانه‌ی خود، یعنی از جهنمیان بپرسید که کجا می‌روند می‌گویند جهنم! زیرا ماوا و پناهشان جهنم است.

روایت شده است روزی حضرت مسیح (علیه السلام) و حواریون از جایی عبور می‌کردند، دیدند همه مرده بودند، گفتند که خب احتمالا عذابی آمده است؛ حضرت مسیح (علیه السلام) صدا می‌زنند، و احتمالا اوسط آن‌ها زنده می‌شوند. می‌پرسند چرا شما عذاب شدید؟ چند مورد می‌گویند مثل عبادت طاغوت و ... و یکی اینکه نسبت دنیا با ما مثل مادر بوده است، یعنی تا به آن می‌رسیدیم آرام می‌شدیم و تا از او دور می‌شدیم جزع و فزع داشتیم، همین باعث شده است که اینجا (جهنم) نامش امه هاویه باشد.

به چه می‌گویند مادر؟ به جایی که اگر آدم به آن برسد آرام می‌شود و اگر از آن دور می‌شود جزع و فزع می‌کند. بینیم که مادرمان کیست؟ پس چون جهنم برگردان زندگی و عیش او در دنیا است، پس به من بگو به چه راضی هستی تا من بگویم که مادرت کیست و جای کجاست... این وسط کسی که راضی کننده‌ی حقیقی است کفه‌ی سنگین عمل است.

"وَ مَا أَذْرَاكَ مَا هِيَ" ضمیر "هیه" به کلمه "هاویه" بر می‌گردد، و "هاء" زیادی که در آخرش آمده هاء وقف است، و جمله مورد بحث تفسیری است که عظمت و فخامت امر آن آتش را بیان می‌کند.^{۱۲}

القارعه.... مالفارعه.... هاویه.... ما ادراک ما هیه. کل جمله اینطور است که قلب آدم می‌ایستد و سکوت حاکم می‌شود. وقتی سخته کردی و نفست بند آمد اسمش را می‌گوید "نار حامیه"

"نار حامیه" یعنی آتشی است سوزنده و شدید الحرارة، این جمله پاسخ استفهام در آیه قبل است، و آن را تفسیر می‌کند.^{۱۳}

بحث روایی المیزان هم اگر مطالعه شود دیگر نکته‌ای نمی‌ماند که دوستان خودشان روایات را مطالعه کنند.

۱۲. همان

۱۳. همان

آقای چیت‌چیان:

بسم الله الرحمن الرحيم

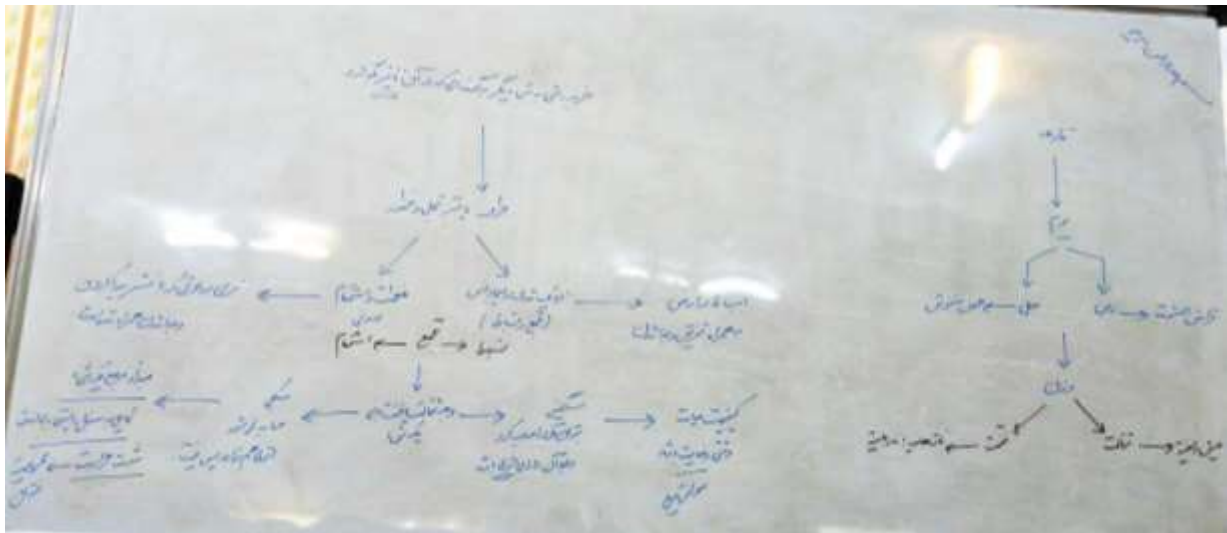
مطالبی که تا الان مطرح شد یک تحلیل و تصویری از سوره ارائه می‌دهد که تحلیل کلی این است: می‌خواهم اول نمودار ساده‌ای از سوره داشته باشیم.

اول سوره با قارعه شروع می‌شود و می‌خواهد قارعه را باز کند با معرفی یک «یوم» قارعه را باز می‌کند. یوم بستر و موقعیت قارعه را می‌گوید و ظرف تجلی قارعه است. برای یوم دو ویژگی بیان می‌کند:

(۱) یوم یکون الناس که مثل فراش می‌شود می‌شوند.

(۲) یومی که جبال عهن منفوش می‌شوند.

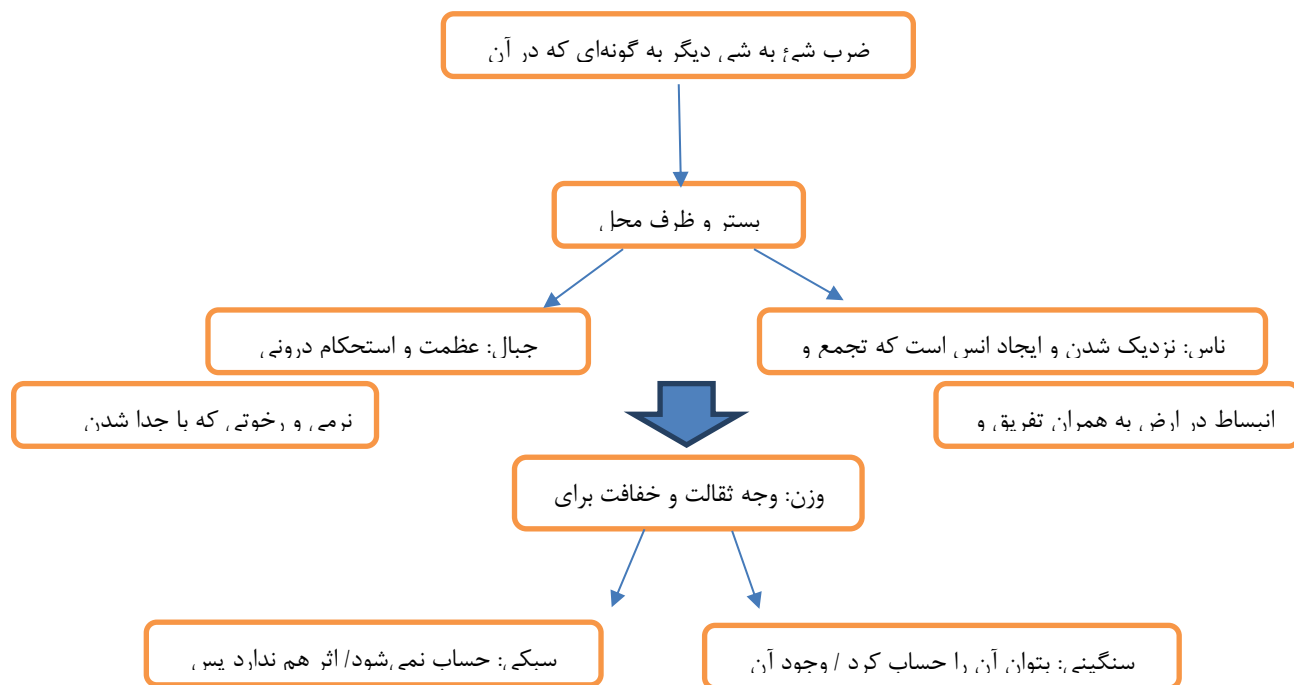
قارعه یک چیزی است که ما ادراک..... گویی با ظرفی که در آن تجلی می‌کند توضیحش می‌دهد. ظهورش اینطور است که ناس را مثل فراش و جبال را عهن می‌کند. بعد نتیجه‌گیری می‌کند: یک تمایزی ایجاد می‌شود که نتیجه‌ی این یوم و قارعه است. تمایز هم بر محور وزن است. در این ظرف ظهور آنچه مبنای تمایز قرار می‌گیرد «وزن» است. یا این وزن از ثقلت برخوردار است یا خفیف است. این‌ها یک ثقلت پیدا می‌کند که برایشان عیش راضیه محقق می‌شود و آن‌ها که خفت موازینه است مادرشان هاویه است که این همان نار حامیه است.



شکل ۱- توضیح واژه‌ای - مرحله دوم

حضرت علامه (ره) در جایی دیگر راجع به «ما ادراک» می‌فرمایند: نه اینکه همیشه شما درک نمی‌کنید بلکه درکش مسیر خاصی دارد که تنها از جانب خداوند می‌تواند رخ دهد. ما ادراک از «درک» نیست بلکه از «دری» می‌آید به معنای درایت و کاف در آخرش کاف خطاب است.

حال معنای واژگان را در این قسمت (سمت چپ تخته) یادداشت می‌کنیم:



قارعه: هر زدن قارعه نیست بلکه باید تحت تاثیر قرار دهد. قارعه وقتی است که ضربه با چنان قدرتی زده شود که مثلا فرو برود. حتما مضروب تکان می‌خورد لذا حضرت علامه (ره) می‌فرمایند ضارب به یک اتکایی نیاز دارد. یعنی خودش باید به جایی تکیه کند و سفت باشد که خودش تکان نخورد. حتما تحت تاثیر قرار گرفتن ضارب مورد نظر است.

یوم: بستر و محل تجلی است.

ناس: تجمع به معنای صرف جمع کردن ۱۰ تا صدلی نیست، بلکه در ناس ارتباط است. یعنی تجمعشان با ارتباط است.

جبال: کوه از ذاتش عظیم است.

ناس را فراش مَبْثُوث می‌دانند. فراش: انبساط در زمین، که پهن می‌شود.

مَبْثُوث: مطلق تفریق و از هم گسستن است.

فراش مَبْثُوث: انبساط در ارض به همراه تفریق و جدا شدن.

دقیقا ناس و فراش مَبْثُوث مقابل هم‌اند. در ناس یک تجمع و ارتباط وجود دارد و در فراش مَبْثُوث کاملا برعکس است.

عَهِن: نرمی و شلی است و مقابل عظمت و صلب است.

نَفْش: اجزایی به هم متصل باشند و بعد از آنکه متصل بودند باز شوند مثل متلاشی شدن.

در جفت این کلمات یک تجمعی وجود دارد که در ناس ارتباط ایجاد کرده و در کوه‌ها عظمت و استحکام. در هر دو طرف هم این تجمع ساقط می‌شود. در ناس ارتباط از بین می‌رود و پراکنده می‌شود و در کوه عظمت و صلابت از بین می‌رود. اثر ناس ارتباط است و اثر جبال استحکام است، در ازای ظهور قاره‌ها این تجمع و ارتباط و استحکام از بین رفته است. یعنی چنان ضربه‌ای وارد می‌شود که مضروب را تحت تاثیر می‌گذارد.

در ادامه‌ی سوره یک نتیجه آورده است که یک اتفاق تکوینی است که حتما ناس و جبال چنین می‌شوند. آقای مصطفوی اصراری ندارند که جبال را کوه بدانند و مصداق‌هایی برایش در نظر می‌گیرند که انسان‌های با عظمت را مطرح می‌کند. این‌ها جلوه‌های دنیایی است که در آخرت به شکلی دیگر می‌شود.

در این موقعیت وزن است که مهم می‌شود. وزن و ثقل و خفف را با هم باید معنا کرد که کاملا در هم تنیده‌اند. مثلا ثقل را می‌گویند آنچه مقابل خفف است و خفف آنچه مقابل ثقل است و وزن آن چه که برایش ثقل و خفت قائل می‌شویم.

وزن: هر چیزی که تقدیر ثقلت و خفافت می‌توان برایش در نظر گرفت. حال می‌تواند مادی باشد یا غیر مادی (اهمیت و قیمت...) از هر منظری که بتوان برای شیء ثقلت و خفت در نظر گرفت وزن معنا می‌یابد.

ما یک شیء داریم و یک وزن داریم. وزن آن است که بر شیء بار می‌شود که قابلیت ثقلت و خفت می‌تواند داشته باشد. (الوزن یومئذ الحق) (اعراف/۸) نشان دهنده این وزن است. اول ممکن است که فکر کنید که وزن عارض یک شیء است که آن را جدی نمی‌گیرند، ولی در اصل در قیامت شیء از بین می‌رود و وزن رو می‌آید. انگار با ابعاد شیء

کار ندارند، بلکه با وزن شیء کار دارند. برای این وزن هم ثقالت و خفت قائل اند. سنگین بودن و سنگین نبودن تقابل دارند.

ثقل: می توان آن را در قرآن کار کرد تا به معنای دقیقی برسیم، مثلا (قولا ثقیلا) (مزمّل ۵). متقال یعنی کمترین چیزی که بتوان آن را حساب کرد. لذا ثقالت یعنی چیزی که می شود آن را بیشتر حساب کرد، یعنی به حساب بیاید (فارسی). یعنی وجود آن دارای اثری باشد، یک چیزی باشد که یک اثری داشته باشد. اثر را به خاطر بحث فلسفی اش، یعنی وجود داشتن مطرح می کنیم. این بسط عقلی واژه است.

خفف: سبکی که حساب نمی شود یعنی اثری هم ندارد و گویی نیست. ثقل سنگین است و حساب می آورد. و خفف یعنی نیست.

اگر دقت کنید ارتباط عمیقی بین ثقالت و قارعه است. یعنی در ثقالت یک اثر است و در قارعه هم یک تاثیر است. گویی قارعه شدن نشانه ثقیل بودن است. قارعه یعنی آن چه که اثر بگذارد و ثقالت یعنی اثر سنگینی دارد. پس احتمالش این است که قارعه خودش ثقالت دارد. قارعه امری ثقیل است که بر مضروب خودش تاثیر می گذارد.

ثمره نهایی این سنگینی عیش راضیه است؛

عیش: کیفیت حیات است و نه خود حیات.

حیات: حقیقتی ذاتی است، و می تواند کیفیت های مختلفی داشته باشد. اینجا کیفیت حیات رضایت است.

رضایت: آن چه که موافق میل است. ولی به نظر می رسد که باید بعدا این را درست کنیم. زیرا استعمالات قرآنی رضایت وجه دنیا و آخرتی دارد که ظاهری و باطنی است. این واژه هم با میل همراه است و هم مطابقت دارد. مثل همان که دعا می کند که خدایا خیر ما را در آن چیزی که دوست و تمایل داریم قرار ده! یعنی هم برایش خوب است و هم دوستش دارد که خود کیف و لذت است.

ثقالت قدرت ساختن کیفیت زندگی را دارد. یعنی ثقالت کیفیت زندگی را می سازد، که موافق میل است و هم انسان به او تمایل دارد. ثقالت نوع ویژه ای از زندگی می سازد.

آن‌هایی که این اثر و این کیف زندگی را ندارند چه؟

ام: امام و امت و امّ همه از ریشه امم هستند. ام به معنای مبدا و مرجع یک شیء است. هم مبدا است و هم مرجع مثل مادر. هم از او شکل گرفته و هم محل رجوع است.

هاویه: از هوی گرفته شده است، تمایل به سفلی، بی‌ارزشی و پایین. هر چیزی که تمایل به آن سفلی باشد.

از این جا غوغای انفجار مطلب سوره است.

دو طرف میل داشتیم، تمایل به واقع و تمایل به سفلی. اگر کسی بخواهد قارعه را بفهمد می‌شود از این طرف معنا شود، یعنی از این طرف بیاید و از سفلی معنا شود. مثل سوره تین. قصه از این جا شروع می‌شود که اگر براساس سفلی عمل کند لاجرم زندگی‌اش سبک می‌شود و کیفیت رضایت در حیات شکل نمی‌گیرد و بعد نشان می‌دهد که قارعه‌ای وجود دارد که کیفیت و سفلی بودن عیان می‌شود.

نار: همان نور است به وجه حرارتش. خاصیت حرارت هم از بین بردن است.

حمیه: حمیه و حمم و حمیم اشتقاق اکبراند. حمیم رفیق شفیق‌اند، که این قدر با هم خوب‌اند که بسیاری از آداب بینشان رنگ می‌بازند.

نار حامیه: شدت حرارت که او را در خودش می‌برد و هر چیز دیگری را از او می‌گیرد. یعنی اثری دارد که اثرات را می‌برد، نابودش می‌کند. لذا حضرت علامه(ره) از محرومیت و فقدان صحبت به میان می‌آورند. چوب به خاکستر تبدیل می‌شود و این خاصیت آتش است و این شدت حرارت است. اولش ممکن است که حرارت چسبندگی ایجاد کند (مثل گل و سفال) ولی اگر زیاد شود متلاشی‌کننده است.

ارتباطات سوره قابل رؤیت است. حرارتی که اثرش متلاشی کردن است. سنگینی که شبیه قارعه است.

سوره یک ضربه فوق‌العاده تاثیرگذار است که تجمع و استحکامات صورت گرفته را از هم باز می‌گذارد، نه تجمعی و نه ارتباطی و نه استحکامی می‌ماند و وجه خفت، اثردار بودن و اثرگذار بودن رو می‌آید. وجه اثر اشیاء رو می‌آید. ارزش اشیا مشخص می‌شود. گویی تا الان با خود شیء کار داشتید و الان با ارزش، اثر و مقدار کار دارید. اینکه اثر دارد یا ندارد کیفیتی از حیات اثر دارد. آن طرف اگر سبکی باشد کیفیت حیاتی ندارد.

مادری دارد که پست و بی‌ارزش است و هم مبدا و مرجعش است. پس کیفیت یک چیز را از مبدا و مرجعش می‌شناسیم. پس حیات چیزی جز کیفیت آن نیست. چون چیزی را مبدا دانسته است آن را مرجع هم می‌داند. این فرد خودش نار را مادر خود قرار داده است.

اولین باری که میل به دنیا در فرد شکل گرفت، آدم خوب و مهربانی بود و آثار و ارزش بسیاری داشت ولی تا جایی می‌رود که همه اثرات را از او می‌گیرد تا برایش چیزی نماند. مثلاً از کوه تجمع و صلابت را بگیری دیگر برایش چیزی نمی‌ماند. می‌شود این سوره را با نظام واژگانی آن در حوزه‌های مختلفی مطالعه کنید. مثلاً موضوع اثر و ارزش. تمامی موافقی که می‌تواند از این راه مطالعه شود، چنین است:

- ۱) مثلاً خدا برای چه چیزهایی ثقلت و خفت قائل است و می‌تواند با فهم سوره ارزش و قدر را دریابد.
 - ۲) می‌شود سوره را روی مرجع و محل رجوع بررسی کرد، مثلاً سوره رضایت یا هوای نفس، و تحلیل کرد. مقاله‌ای نوشت با تحلیل رضایت و هوای نفس که ظاهراً با هم تقابلی دارند. اگر یادتان باشد سوره تکاثر بحث توجه به امری ثابت نسبت به امری متغیر است. یعنی از این سفل به آن چیزی که علو و ارتباط دارد. لذا می‌شود سوره را سوره تحلیل هوای نفس دانست که ثمره‌اش این است که چطور مرجع می‌شود و جلوه دنیایی‌اش چطور است و...؟
 - ۳) خود قارعه را هم می‌توان مطالعه کرد. قرآن را می‌توان مطالعه کرد و به دید جالبی رسید مثلاً کلمه قارعه یکی در سوره حاقه است که نمود و عاد قارعه را تکذیب کردند، و ملحقات قارعه را می‌توان استخراج کرد. این هم یک مبدا پژوهشی دیگر است. (در قرآن هم همیشه قارعه اسم فاعل است).
 - ۴) بررسی ویژگی‌های «یوم». که سایر تصاویر قیامت را می‌توان بررسی کرد.
- این نظام واژه‌ها و سیر پژوهشی چنین بود و کار ما بررسی این سرخ‌ها بود. کیفیت‌ها را می‌توان با مبدا و مرجع‌ها بررسی کرد.

ساعت دوم کلاس:

آقای رجبعلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْقَارِعَةُ (۱)

مَا الْقَارِعَةُ (۲)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳)

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۴)

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵)

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶)

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷)

وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸)

فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۹)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةٌ (۱۰)

نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱)

در این شبکه معنایی که آقای چیت‌چیان فرمودند یک اتفاق افتاد: یکی فراش مَبْثُوث و عهن منفوش بود و دیگری بحث راجع به عیش و برخورد شدید اثرگذار. این اثر، شکل متلاشی شدن دارد، که اگر ناس باشد گسیخته می‌شود و اگر کوه باشد یک پاشیدگی مخصوص به خودش است.

چه گسیختگی و چه پاشیدگی انگار چیزی بود که گرفته شد و از اول هم نبوده، معلوم شد که نیست و اینکه شما می‌بیند کوهی وقتی عهن منفوش می‌شود و به هوا بلند می‌شود انگار چیزی از کوه بود که وقتی آن را گرفتند دیگر هیچ شد. آن قدر که شما می‌بیند که انسان‌ها سر انسجامشان دعوا است و این ائتلاف و تالیف از بین می‌رود و این انسجام‌ها به خوبی نشان داده شده‌اند. یک چیزی داشته‌ای که انسجام داشته اما الان آن انسجام گرفته شده است. این

دادن و گرفتن را در کیفیت عیش راضیه را می‌توانیم ببینیم. عیشه راضیه حیات نبود کان کیفیت حیات بود. عیشه راضیه موصوف و صفت‌اند. و اصل در موصوف و صفت خود موصوف است.

در تحلیل واژه‌ای عیش بحث کیفیت حیات موضوع بود و حیات به کیفیت حیات تعریف شد و خود حیات نوعی کیفیت است. کسی که راضیه است را هم حذف کرده است و انگار زندگی خوش است و نه زندگی کننده خوش. تاکید را روی کیفیت برده است. یعنی چیزی حال و حس و روح داشته باشد. مثلاً یک جمعی ایمان داشته باشند و تفاوتش در ظاهر آن قدر حس نمی‌شود؛ و نکته نقطه اتصال؛ مثلاً من و آقای چیت چنان به ظاهر که با طنابی که نیست و دیده نمی‌شود ولی آدم‌ها آن را حس می‌کنند، که اگر شکرآبی بین ما دو ایجاد شود می‌فهمند که یک چیزی نیست، یک روحی نیست، آن کیفیتی که راجع به آن صحبت می‌کنیم چنین شکلی است. سرتاسر واژگان به خصوص تألیف‌ها را می‌توانیم این‌گونه بررسی کنیم که در آن‌ها یک روحی وجود داشته باشد که اگر بیرون کشیده بشود؛ اگر ناس باشد فراش مبهوث شوند و اگر جبال باشند عهن منفوش شوند.

همه کسانی که اینجا در این کلاس نشسته‌اند، تحت شرایطی نخ کلاس را می‌توان برید و کلاس تمام شود و مثل فراش مبهوث شود، این اتفاق ظاهراً در این سوره به خوبی گفته شده است. در واقع کیفیت از چیزی گرفته شود قارعه می‌شود.

«القارعه و مالمقارعه»، خودشان به تنهایی یک اتصال‌اند. مالمقارعه هم به تنهایی. این دو با هم یک مدل اتصال دارند. در این سوره با انواع اتصالات کار داریم، برخی موصوف و صفت و برخی مضاف و مضاف‌الیه‌اند.

می‌خواهیم ببینیم که در این سوره چه اتصالات و چه چفت‌شدن‌هایی داریم تا بتوانیم گزاره‌ای پیدا کنیم که این گزاره‌ها فرمول انسجام حق بودن هر چیزی باشد که اگر بیرون کشیده شود متلاشی می‌شود.

از این سوره استفاده‌های فراوانی می‌شود داشت؛ ما می‌خواهیم به این برسیم که از آن میزان در بیاوریم، در واقع در بحث کوه چه برداشته شد که عهن منفوش شد. می‌توان این را مثبت و منفی دید. این‌ها یک فرض است. ای بسا به چند گزاره برسیم و مبحث به یک جای خوبی برسد.

باید کمک کنید تا ببینیم چه چیزهایی حکم تعریف دارند. مضاف و مضاف‌الیه، موصوف و صفت، جمله و ...

«القارعه مالقارعه» را می‌توان مبتدا و خبر گرفت. می‌توان روی القارعه مانور داد. چون «ال» به اسم فاعل چسبیده است پس معنی «الذی» می‌دهد. اگر الذی بگیریم معنا می‌شود: هو الذی قرع. آن کسی که کوید خیلی موضوعیت پیدا می‌کند.

القارعه مالقارعه نوعی مبتدا و خبر را می‌سازد. القارعه یعنی کوبنده‌ای که می‌شناسی. وقتی از چیزی که من می‌شناسم دوباره سوال پرسید شده به این معنی است که این چیز با عظمت است. درست است که «القارعه» معرفه است ولی انگار چندان نیز برای ما معرفه نیست.

القارعه را می‌توان به رسول خدا برگرداند و یا به هر مطلق مخاطبی. در هر دو حالت فرقی نمی‌کند چون باز بیان تفهیم است. عظمت را گددار کرده است. مثل «و ما ادراک ما ليله القدر ليله القدر خیر من الف شهر». می‌خواهد بگوید ليله القدر عظمتش بی‌نهایت است. ولی این بی‌نهایت را الف شهر به بعد حساب کن.

بی‌نهایت را از آن جا حساب کن که برای رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هم این ما القارعه است. قارعه با عظمت است. بطوری که بتوانی این عظمت را تصور کنی. عظمت را به تو می‌فهماند بدون این که کوچکش کند. چون هر چیز را وقتی انسان بخواهد بفهمد کوچک می‌شود. شاخص عظمت را این جا می‌توان پیدا کرد. میزان عظمت از این سه آیه اول مشخص می‌شود.

میزان عظمت یعنی چه؟ مثلاً در دیکته وقتی بخواهند به شما نمره دهند، غلطها را می‌شمارند. دنبال غلطها می‌گردند. در ارزیابی‌ها معمولاً غلط را می‌بینند و نمره می‌دهند. در سوره قارعه سنجه‌ای را نشان می‌دهد که بنای آن بر خلأ نیست. از «نبود» نمی‌سنجد، از «بود» می‌سنجد.

در تحلیل ادبی سه آیه می‌گویند تفخیم و عظمت ولی با این تفخیم و عظمت می‌توان به این گزاره رسید.

القارعه مالقارعه ... یوم

از بی‌نهایت صحبت کرده است. با آوردن «یوم» می‌خواهد این بی‌نهایت را در ظرف بریزد.

قارعه با عظمت، ظرف دارد. ظرف ظهور دارد. ظرف عظمت شاخصی برای عظمت است.

«یوم یکون الناس کالفراش المبثوث». می‌توان «فراش مبثوث» را موصوف و صفت بگیریم به کمک ناس و اتفاقی که برای ناس می‌افتد می‌توان به میزان عظمت دست یافت.

عظمت مَثَل دارد و مَثَل، میزان برای شناخت عظمت است. بستر اجتماعی حیات انسان می تواند مَثَلِ میزانِ عظمت باشد. مثلی از جنس انسان آورده که دست یافتنی است. ناس «کالفراش المبوث» می شوند. باید اول انسجام ناس را بفهمم تا کالفراش مبوث شدن برای من کوبنده شود و من را به فزع اندازد. فراش مبوث هم در بستر طبیعت است. ناس نظام اجتماعی و پیوند بین مردم است. گسیخته شدن ناس و تشتت آن‌ها مثل متلاشی شدن کوه هاست.

برای درک عظمت یک مثل می توان مثلی دیگر را میزان قرار داد. «تکون الجبال كالعهن المنفوش».

«فاما من ثقلت موازینہ فهو فی عیشہ راضیہ».

کیفیت عمل و حیات انسان می تواند شاخصی برای عظمت باشد. هر کسی می تواند عمل و کیفیت عمل و کیفیت عیشی و کیفیت زندگی ای داشته باشد که براساس آن بتوان عظمت را فهمید.

کیفیت عمل و نتیجه‌ی مطلوب آن که به شکل کیفیت حیات و عیش راضیه ظهور می کند می تواند میزانی برای درک عظمت باشد.

«و اما من خفت موازینہ فامه هاویہ و ما ادراک ماهیہ نار حامیہ».

سبکی و خفّ میزان نه تنها مانعی برای درک عظمت نیست بلکه خود میزانی برای درک عظمت است.

از سه آیه اول عظمت برداشت کردیم. میزان برایمان واژه‌ای مهم شد. نقش آن و کیفیت درک آن برای ما معلوم شد.

از این تحلیل چه استفاده‌ای می شود؟ به اعتباری این سوره سوره قیامت است. وجوه مختلف قیامت و این که با انسان چه می کند، با ناس چه می کند، با هستی چه می کند.

نقش قیامت در رشد و درک عظمت دست یافتنی است بدون این که از عظمتش کم بشود. این سوره قل هو الله است با ترجمه قیامت. شناسنامه‌ی قیامت است.

اگر بخواهیم واژه‌ی کاربردی را از این تحلیل دریاوریم رضایت و عیش راضیه است.

برای تحلیل کیفیت حیات انسان سوره قارعه نیاز است. رضایت حقیقی به درک عظمت است. به ادراک عظمت است. در این ادراک حتما شکوه و فزعی است. اما حاصل آن عیش راضیه است. کسی به عیش راضیه نمی‌رسد الا این که عظمت را درک کند.

این سوره مشخص می‌کند که قیامت کجای زندگی شماست. در عظمت خودش را نشان می‌دهد. با قارعه بودن قیامت خودش را نشان می‌دهد.

از جهنم و بهشت شاخص درست می‌کند. بهشت و جهنم را روی زمین نشان داده است.

شکوه‌مندترین تصویری که دیده‌ایم کجا بوده است؟ جواب این سوال میزان فهم ما از بهشت و جهنم و بهره ما از عقل را مشخص می‌کند.

سوره قارعه، حاقه و رعد در این مورد هستند. مثل هم زیاد دارند. به اندازه عظمت کوبش انسان علم پیدا کرده است.

آقای چیت‌چیان:

سه کار از اول کلاس تا الان انجام شده:

۱. فضای کلی از سوره مطرح شد. موضوع قیامت، ارزش و جایگاه آن

۲. ارتباط واژگان سوره و نقشه واژگان کشیده شد. واژگانی در نگاه اول مشخص نبودند. مثل واژه اثر و علم و تجمع

۳. تحلیل ادبی و سیاق آن که به بحث عظمت رسید. اصلاً شاید معنی قارعه کوبیدن نباشد بلکه عظمت باشد که وقتی ظهور می‌کند اثرش بر دیگران را بصورت کوبیدن احساس می‌کنند.

قارعه روزی است که عظمت خدا بروز می‌یابد. این بروز عظمت برای کسانی که خفیف هستند بصورت کوبیدن احساس می‌شود مانند روز خندق.

عظمت حیثیتی از میزان را بیان می‌کند. می‌خواهیم واژه‌ی قارعه را با خود سوره بیان کنیم یا معرفی کنیم. قارعه حقیقتی است که باید بدانیم چیست ولی نمی‌دانیم چیست. از معرفی قارعه سوره قارعه را بفهمیم.

قارعه حقیقتی است که می‌تواند ظهور و بروز پیدا کند. ظرف آن هم از جنس حق و حقیقت است.

«کالفرأش المبثوث»، فارغ از این که ناس فراش مَبثوث می‌شوند یا نمی‌شوند این است که برای مخاطب فراش مَبثوث می‌شوند.

یکی از آثار ظهور قارعه این است که نگاه مخاطب را در هنگام مواجهه نسبت به موضوعاتی مانند ناس و جبال تغییر می‌دهد. یا به عبارتی زیر و رو می‌کند. ناس مقابل فراش مَبثوث است و عهن منفوش هم مقابل جبال است.

یعنی «القارعه» اوضاع را زیر و رو و خافضه رافعه می‌کند. عظمت یا بواسطه ذات شی است و یا بواسطه ارتباط با اشیاء دیگر بوجود می‌آید. مثلاً قدرت و علم و قارونیت بواسطه جبالیت بوجود می‌آید. شهرت ذیل ناس است. این مباحث مطالعه می‌خواهد.

قارعه چیزی است که عظمت ناس و جبال را در دید مخاطب از بین می‌برد. چیزی بزرگتر را مطرح می‌کند. ناس و جبال عظمت دارند. اما عظمتی می‌آید که دیگر عظمت ناس و جبال به چشم نمی‌آید. یکی مرد جنگی به از صد هزار.

در ناس و جبال تجمع، ارتباط، استحکام وجود دارد. در قارعه تجمع، ارتباط، استحکامی ایجاد می‌شود که جلوه‌های دیگر را از رنگ و رو می‌برد.

می‌شود قارعه قبل از قیامت اتفاق بیافتد. کسانی که در جنگ احزاب بودند و دفاع یک نفره امام علی (علیه السلام) را دیدند قارعه را تجربه کردند. تمام آیات قیامت در مورد ظهور امام عصر (عج الله تعالی فرجه) هم هستند.

از آثار قارعه ایجاد دسته‌بندی است. پس معیاری را اقامه می‌کند تا جدایی صورت گیرد. قارعه وزن را جلوه می‌دهد. ثقل یا خفیف بودن بواسطه جلوه قارعه معنا پیدا می‌کند.

غرض کوبیدن نیست، غرض جلوه حقیقت بزرگ است. احساس کوبیده شدن بوجود می‌آید. اثرش کوبیدن است. واژه جلوه‌ایست از عظمت و استحکام و وزن.

زیرا جدایی و هول ایجاد می‌کند و ارزش‌ها مشخص می‌شود مثل کوبیدن است. شکوه قارعه بالاتر می‌رود. تجلی عظمت و قیمت و حق و خفیف شدن باطل را در پی دارد. وقتی حق ثقلت پیدا می‌کند در نتیجه کیفیت رضایت گونه‌ای از حیات ایجاد می‌شود.

پس جنبه مثبت قارعه متوجه می‌شویم. قارعه کیفیت زندگی را ارتقا می‌دهد.

قارعه واژه قیامتی است که هم بهشت درست می‌کند و هم جهنم. اگر قارعه نبود بهشت و جهنم نبود و کیفیت زندگی مشخص نبود. قارعه کیفیت زندگی‌ای در مدینه ایجاد می‌کند که قابل مقایسه با کیفیت زندگی در دوران جاهلیت نیست.

عظمت‌ها این کیفیت را درست می‌کنند. تجلی این عظمت در عالم، کیفیت زندگی مومنین را ارتقا داده و محرومیت را نصیب کافرین می‌کند.

همه واژه‌های قیامتی این گونه‌اند. مثبت یا منفی نیستند. ایجادکننده هستند. تجلی عظمت و محکم‌های عالم که موجب اقامه وزن می‌شود. حقیقت ارزش را عیان می‌کند.

در جمع ما مدرک‌های دانشگاهی مختلفی هست. کدامشان بیشتر ارزش دارد؟ نمی‌دانیم باید یک اتفاقی بیافتد تا ببینیم کدام ارزش دارد. انسان‌ها برای هر چیز ناسیت و جبالیت تولید می‌کنند. باید این‌ها ارزش گذاری واقعی بشوند. سن، جنس، مدرک، ظاهر انسان‌ها باید قیمتشان مشخص بشود. اصلاً کدامیک از این‌ها ارزش بیشتری دارند. قارعه که محقق بشود عظمت‌ها مشخص می‌شود. می‌فهمی چه چیزی ارزش دارد.

ماجرای جنگ احزاب از فتح خیبر با عظمت‌تر است. در جنگ احزاب پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) سه بار از همه اقرار گرفتند و هیچ کس حاضر نشد بجنگد جز حضرت علی(علیه‌السلام).

هر کس که این ماجرا را دید عظمت امام علی(علیه‌السلام) را فهمید و هیچ بهانه‌ای باقی نماند. «ضربه علی یوم الخندق أفضل من عبادت الثقلین». از هر سنگینی سنگین‌تر بود. نمی‌خواهد کسی را ضایع کند بلکه می‌خواهد عیار و معیار به ما بدهد.

روزی امام باقر(علیه‌السلام) عیادت امام سجاد(علیه‌السلام) را تماشا می‌کردند. بعد از مدتی فرمودند که حقیقتاً شما زینت عبادت‌کنندگان هستید. سید ساجدین هستید. در این لحظه حضرت سجاد(علیه‌السلام) به پهنای صورت اشک ریختند و فرمودند همه عبادت من و عبادت‌کنندگان به اندازه یک ضربه علی بن ابی طالب(علیه‌السلام) نیست و اوصاف امیرالمومنین(علیه‌السلام) را گفتند. این ضربه امام علی(علیه‌السلام) برای امام سجاد(علیه‌السلام) هم معیار است.

وقتی حقیقت ارزش مشخص شد دو حالت وجود دارد. یا انسان با ارزش هست و یا نیست.

در دنیا اگر این اتفاق بیافتد خاصیت دارد. چون انسان وقتی فهمید کاری ارزش ندارد برمی‌گردد و درستش می‌کند. اگر در دنیا این حقیقت را به ما گفتند برای این بوده که ما را در آتش نیاندازند. نه این که بخواهند ما را در آتش بیاندازند. هشدار برای جلوگیری از خطر است.

حدود سال ۹۰ ما کتاب تفکر پرسشی را کار می کردیم. ۵ ماه بنده شبانه روز روی پرسش های قرآن کار می کردم. نمودار ۴ بعدی کشیده بودم و بسیار مفصل بود.

آقای اخوت یک معیار برای درستی این پژوهش مفصل بنده اقامه کردند. در عرض ۱ دقیقه تمام تلاش ۵ ماه من به خاکستر تبدیل شد و همه ی وزنش را از دست داد.

در مسیر دانشگاه تا مدرسه اهل بیت (علیهم السلام) من به این فکر می کردم که می شد این وزن و معیار اقامه نشود و بیست سال بعد من متوجه اشتباهم بشوم و قابل جبران نباشد. خلاصه متوجه اشتباه شدیم و جبران کردیم و بعد از چند ماه کتاب تفکر پرسشی به نتیجه رسید.

این اتفاق تا قبل قیامت می تواند کارهای انسان را ارزش دار کند.

سوره قارعه که همه فکر می کند وحشتناک و ترسناک است، از رحمانی ترین سوره های قرآن است. قبل از قیامت به انسان می گوید کارهایش را قیمت دار کند. قارعه مثل کوبیدن به قلبی است که از کار افتاده و دوباره به حرکت بیاندازدش.

قیمت انسان را این قدر بالا می برد که امام علی (علیه السلام) می فرماید حتی خودتان را به بهشت نفروشید. قیمت انسان حق است و لا غیر.

میل های انسان نشان می دهد که انسان ارزش دارد یا نه. میل اگر به هوی باشد برای انسان محرومیت می آورد اگر به حق باشد برای انسان رضایت می آورد. این سوره از رأس سوره هایی است که حب دنیا را برطرف می کند.

سوره تکاثر حب دنیا را برطرف می کند از حیث این که دنیا ثابت نیست. سوره قارعه می گوید دنیا ارزش ندارد. متاع قلیل است. در این سوره مدیریت میل اتفاق می شود.

هوی سافل ترین چیز است. (هوی: هاویه / حق: قارعه)

انسان بین هوی و حق است.

اگر کسی ظاهرش از باطنش زیباتر بود از جمله افراد خفت موازین است. اگر کسی باطنش از ظاهرش زیباتر بود از جمله افراد ثقلت موازین است. هر عملی ظاهرش زیباتر از باطنش باشد خفت است و هر عملی باطنش از ظاهرش زیباتر باشد ثقلت است. چقدر صورت و باطن عمل اخلاص و تقوا دارد.

در این صورت همه دچار رضایت می‌شوند و آن سر طیف همه دچار محرومیت می‌شوند.

حضرت عیسی (علیه السلام) از شهری عبور می‌کردند. همه مرده بودند. حواریون علت را پرسیدند. حضرت عیسی (علیه السلام) یک نفرشان را زنده کردند و علت را پرسیدند. گفت همه ما در عافیت زندگی می‌کردیم که به هاویه رسیدیم.

حضرت پرسیدند: هاویه چیست؟ دریایی از آتش که در آن کوه‌هایی از آتش قرار دارد.

حضرت پرسیدند: چرا این طور شد؟ جواب داد چون حب دنیا داشتیم و تبعیت از طواغیت.

ای بسا ناس و جبال همین سوره باشد.

گفت: ما از روی آوردن دنیا به ما خوشحال می‌شدیم و پشت کردنش ناراحت می‌شدیم. «رضوا بالحیات الدنيا و اطمئنا بها».

آن شخص گفت: من از طاغوت‌ها نبودم و در آن دنیا به درختی وصل هستم که اگر از آن رها شوم در آتش می‌افتم و اگر عذابی به آن‌ها برسد به من هم می‌رسد.

حضرت (علیه السلام) گفتند: خوابیدن بر مزبله و خوردن نان جو بهتر است، ارزش دارد بر این که این اتفاق بیافتد.

اگر خواستید بفهمید کاری «ثقلت» است یا «خفت»، مواهب دنیایی‌اش را صفر کنید. ببینید آن کار انجام می‌دهید یا نه. مثلا اگر مدرک دانشگاهی به شما ندهند رشته‌تان را ادامه می‌دهید؟ اگر ادامه می‌دهید ثقلت است.

همه زندگی همین است.

اگر کسی خواستگاری آمد، مواهب دنیایی‌اش را صفر کنید، ببینید قیمتی برایش می‌ماند یا نه. اگر کسی ازدواج کرد نه برای مواهب دنیایی، به رضایت می‌رسد. اگر کسی بخاطر پول یا زیبایی ازدواج کرد به خواسته‌اش نمی‌رسد.

قارعه تردیدهای انسان را می‌شکند و به رضایت می‌رساند.

شیطان از چهار طرف حمله می‌کند. جلو، عقب، چپ، راست. علامه می‌گویند از راست یعنی این که شیطان کار خیری را پیش می‌اندازد تا وظیفه‌ات را انجام ندهی. کاری را انجام دهیم که خدا بخواهد نه خودمان بخواهیم.

قارعه در کربلا، در صحنه‌های زندگی امیر المومنین (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام)، حضرت مریم (علیها السلام).

شیعه در امامت امام جواد آزمایش سختی شد، حضرت مریم (علیه السلام). بچه ۸ ساله‌ای که ارزش امامت را داشت.

در زمان امیر المومنین (علیه السلام) هم همین ابتلا بود. حضرت (علیه السلام) جوان بود و عظمت ظاهری نداشت.

این‌ها آزمون اخلاص و تقوا بود. صحنه‌های عظیم که در آن‌ها وزن اقامه می‌شود. حق، ارزش است. و غیر از آن محرومیت است.

ویژگی اسلام این است که اگر کسی همه عمرش را دزدی کرده باشد و روزی به این نتیجه برسد که دنیا پست است همه تجربه‌ی دزدی‌اش تبدیل می‌شود به عمل در میدان حق. برای همه صفرهایی که دارد یک صفر قرار می‌دهد تا ارزشمند شود. قارعه اتفاق باشکوهی است.

از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند چرا سلمان این قدر مورد توجه شماست؟ فرمودند سلمان سه ویژگی داشت: نشستن با فقرا و مساکین را دوست داشت. مجلس علم و محضر عالم را از هر چیز بیشتر دوست می‌داشت. همواره هوای امیر المومنین (علیه السلام) را به هوای خود ترجیح می‌داد.

انشاء الله جلسه آینده آقای اخوت مباحث سوره را مطرح خواهند کرد.

برای سلامتی همه کسانی که دغدغه دین دارند صلواتی ختم بفرمایید.

جلسه قبل آقای رجبعلی و آقای چیت چیان کلیاتی از سوره را مطرح کردند.

این جلسه ما طبق روال قبل وارد سوره می شویم و بحث های پژوهشی سوره را مطرح می کنیم.

هر کدام از دوستان بفرمایند که از سوره قارعه چه موضوعات پژوهشی را می توان دنبال کرد.

به نظر شما عناوین پژوهش هایی که می توان براساس سوره قارعه مطرح کرد چیست؟

بحث اقامه قیامت، وزن اعمال، درک عظمت قیامت، موازین ناس، سبک زندگی، یوم، شبیه سازی پراکندگی و تنوع در زندگی انسان و ...

پراکندگی و تنوع را از کجا آوردیم؟ از مَبْثُوث و مَنْفُوش

شما مَبْثُوث و مَنْفُوش را چگونه معنا کردید؟

در جلسه گذشته مَبْثُوث و مَنْفُوش را اینگونه معنا کردند که؛ مَبْثُوث منبسط شدن در حالیکه از هم متفرق می شوند. با اصل واژه ناس تقابل دارد. مَنْفُوش هم، از هم گسیختگی که مقابل واژه جبل است که استحکام و پیوستگی دارد.

در این موضوع پژوهشی منظور از شبیه سازی چیست؟

باید منظورمان را مشخص کنیم که پراکندگی مردم مد نظر ماست یا پراکندگی یک نفر.

مَنْفُوش: هو نشر بعد انضمام فیما بین الأجزاء، مثل پنبه زنی.

تبدیل ملاک های ارزش گذاری کمی و کیفی به یکدیگر.

این سوره برای موضوع یابی جالب است. تمام آیات و موضوعاتش برای بشر نامأنوس است.

از «قارعه» تا «امه هاویه» همه‌اش نامأنوس است. همه‌اش «ما ادراک» است و از هیچ کدام تصویری ندارید.

این که سوره چگونه حقایق نامأنوس را به هم متصل کرده جالب است.

یکی از شیوه‌های سوره مأنوس کردن حقایق نامأنوس است. برای این کار قالب‌های ادبی و بیانی خاصی استفاده می‌شود از جمله مثل و استفهام. قالب ادبی و بیانی برای مأنوس‌سازی حقایق نامأنوس.

«القارعه» خودش قالب ادبی دارد. القارعه یعنی الذی یقرع. عظمت بخشی به موضوع با اضافه کردن «ه» به آخر کلمه.

ابزارهای عظمت بخشی به یک موضوع تکرار و تاء تأنیث، استفهام (ما ادراک) است.

شروع قیامت و استقرار قیامت دو موضوع جدا هستند. زنده بودن قیامت به معنای جاری بودن در زندگی است.

در سوره قارعه مراحل وقوع قیامت را می‌توان استخراج کرد. قیامت کبری وجود دارد. قیامت‌های صغری هم در زندگی وجود دارد. مثل فرکتال است.

آقای چیت چیان:

موضوع: معیار ارزش‌گذاری: هاویه

بحث عمل و ثقل

تجلی معیارها: قارعه و یوم

ارزش‌های مجازی

تبدیل ارزش‌گذاری کیفی به کمی

ملموس‌سازی حقایق نامأنوس

یکی از مهمترین مسائل زندگی انسان بحث معیارهاست و این پژوهش می‌تواند در این مورد کمک‌کننده باشد. ما از سوره قارعه می‌توانیم معیارِ معیارِ دریاوریم. یعنی چه چیزهایی می‌توانند معیار باشند و چگونه. می‌شود اقامه موازین کرد.

موضوع پژوهش باید اشتهای محقق را برانگیخته کند مانند غذا. مثلا در شعر معیار، وزن است. در جغرافیا معیار، خط الرأس است. همه علوم احتیاج به معیار دارند. قبل از تولید علم باید معیارهای علم تولید بشود. مهم‌ترین عمل در تولید عمل معیار است.

عناوین پژوهشی:

۱. قیامت / اقامه قیامت

۲. وزن اعمال

۳. درک عظمت قیامت

۴. موازین ناس

۵. استفهام از قیامت

۶. سبک زندگی رضایت‌مندانه

۷. یوم / ظرف

۸. پراکنندگی و تنوع در انسان و ناس

۹. تبدیل ارزش‌گذاری کیفی به کمی

۱۰. ملموس‌سازی حقایق نامأنوس

۱۱. زنده بودن قیامت / جاری بودن قیامت در زندگی

۱۳. تناسب عمل با جزا

۱۴. مقایسه دو سبک زندگی راضیه و هاویه

۱۵. کوبش

زمین منفوش می شود یعنی باز می شود و بسط پیدا می کند. آدم‌ها «فراش» می شوند. فرش می شوند، گسترده می شود. انبوهی از انسان‌ها که وضعیت‌شان مشخص است. فراش بودن آن‌ها به این معنی نیست که یک گروه باشند. با این که همگی در حشرند ولی هر کس در شأنی است.

به دلالت آیات قرآن زمین غیر از زمین کنونی است. مکانیزم از بین رفتن کوه‌ها و استقرار وضعیت جدیدی که با از بین رفتن کوه‌ها بوجود می‌آید. در سوره قارعه به وضعیت جدید زمین اشاره می‌شود.

حضرت علامه از «فراء» نقل می‌کنند که ملخی است که همه زمین را گرفته است. انبوهی از انسان‌ها که هر کس در شأنی است. از کجا شأنش را فهمیدیم؟ از مَبْثُوث بودنش. مَبْثُوث به معنی پراکنده‌گی است.

«فراش» به معنی فرش است. در فرش هم هر نخ رنگی دارد ولی همه رنگ‌ها کنار هم هستند. خداوند هسته زمین قیامتی را در دل کوه قرار داده است. از متلاشی شدن کوه‌ها وضعیت جدید زمین بوجود می‌آید. مثل این که شما به کرات دیگر می‌روید و تحقیق می‌کنیم که حیات هست یا نه و این وجود حیات را از آب می‌فهمیم.

مثلا می‌گوییم با وجود این سوره می‌فهمیم که هر جا کوه وجود داشت قیامت برپا می‌شود. هسته مرکزی تشکیل‌دهنده ارض قیامتی کوه‌ها هستند. معاد از جنس جسمانیت است.

۱۶. معیار عظمت

۱۷. چگونگی ارتقای سطح رویت و ادراک

۱۸. چگونگی نگرش فطری به موضوعات

۱۹. اهمیت پناهندگی

۲۰. هوی نفس / شناخت و برون رفت

۲۱. وضعیت جدید زمین در قیامت

به نفع انسان است که به قیامت اعتقاد داشته باشند. مفهوم قیامت بسیار با شکوه است و انسان را از ناامیدی و افسردگی نجات می‌دهد. برای انسان‌ها تسکین است.

انسان‌ها یا قیامت را اجمالا می‌پذیرند و یا تفصیلا. ما نوعا اجمالا پذیرفته‌ایم اما چگونگی‌اش را نمی‌دانیم. هر چه تفصیلی‌تر در مورد قیامت بدانیم، ایمان‌مان مستحکم‌تر می‌شود.

برای تفصیلی‌تر فهمیدن قیامت سوره‌های متعدد آمده است. یکی از سوره‌هایی که در مورد قیامت هست و احکامی است در حالیکه احکامش تفصیلی است سوره قارعه است.

انسان‌ها هر لحظه زندگی می‌توانند کل قیامت را با این سوره مرور کنند. به همین خاطر سوره کوچکی است. ایمان مستحکم در این سوره نمادین شده است. مثل تمثالی رو به روی چشمتان ظاهر است. اگر کسی بتواند در تصور و تخیل خودش این موضوع را تصور کند می‌تواند قیامت را ببیند.

چگونه یک کوه به کوبشی نه تنها منهدم بلکه به وضعیت جدید تبدیل شود. یک انرژی و ضربی به کوه وارد می‌شود که کوه به چیز دیگر تبدیل می‌شود. این به تصور در آمدن عظمت وقوع قیامت است. ما در مورد یک مدل علم صحبت می‌کنیم که تا بحال نبوده و الان باید تصور کنیم تا عظمت آن را بفهمیم.

ما به محض این که سوره‌ای را می‌خوانیم الزاما آن را به سبک زندگی می‌بریم. فعلا این کار را نکنید. سوره می‌خواهد شما قارعه بفهمید. اگر قارعه را بفهمید، به طور طبیعی خودش به زندگی وارد می‌شود. انسان به وضعیت جدیدی از عالم اطلاع پیدا می‌کند و تا کوه را دید به کوه می‌گوید که شما نقش اساسی در تبدیل زمین دارید. کوه که می‌رود دارد قیامت می‌بیند. اسم کوه‌پیمایی به قیامت گردی تبدیل می‌شود.

۲۲. سبک زندگی ثقیلانه

۲۳. تبدیل / قوانین مربوط به تبدیل / توزین / تبدیل و توزین

«عیش» جنبه مثبت دارد. ممکن است انسان بتواند در دنیا سطح کوه را صاف کند ولی هسته کوه که در زیر زمین است تغییری نمی‌کند. البته تصرف و تسخیر انسان در طبیعت منافاتی با قارعه ندارد. معیار آن چیزی است که با تغییر زمین تغییر نکند.

معیار ثقل و خفّ ثابت است. بواسطه با تغییر یا تبدیل وضعیت زمین بوجود نیامده و از قبل بوده اما با تغییر و تبدیل وضعیت به ظهور تام می‌رسد. این ظهور تام تلازم دارد با تغییر وضعیت. چون ظهور تام در اثر تغییر وضعیت پدیدار می‌شود. انسان ناچاراً برای دست‌یابی به ظهور تام موازین خود نیازمند به قیامت است یا تبدیل و تغییر وضعیت.

خوبی، همواره خوبی است اما ارزش آن موقعی به صورت تام معلوم می‌شود که قیامت برپا می‌گردد و بدی نیز، همیشه بدی است اما ارزش آن موقعی به صورت تام معلوم می‌شود که قیامت برپا می‌گردد.

معیار تغییر نمی‌کند اما در قیامت پرده‌ها کنار می‌رود. انسان دارای وضعیتی ثابت و وضعیتی متغیر است.

ثابت: وقتی با معیارها سروکار دارد.

متغیر: وقتی با دریافت‌ها سروکار دارد.

اگر خوبی کردم به من اجر می‌دهند. ممکن است این‌جا پاداش بینم یا نینم اما در قیامت همه پاداشم را می‌بینم. همه دعا‌های من بدون شک مستجاب است اما ممکن است در دنیا نینم. دریافت متغیر است ولی اجابت قطعی است. از این‌جا بحث‌های مبسوطی می‌طلبد.

مثلاً این‌که ویژگی نفس انسان چیست؟

ویژگی من موصوله چیست؟ این بحثی اساسی است. جزء مشکل‌ترین مباحث فلسفی عالم است. نفس هر کس وضعیت ثابت دارد. در دنیا و آخرت و همه لحظه‌ها ثابت است.

نفس وضعیت ثابت موجود است. نفس اختیاری نیست. چگونه این نفس ثقل می‌گیرد یا خفیف می‌شود. چگونه امر ثابت تغییر می‌کند. من سوره یعنی نفس انسان مهم‌ترین موضوع سوره است.

چگونه نفس سنگین و سبک می‌شود؟

دو بحث فعل و عمل و تعاملشان و تأثیر و تأثرشان ثقل ایجاد می‌کنند.

چگونه امیرالمومنین (علیه السلام) نفس پیامبر (صلی الله علیه و آله) است؟ نمی‌دانیم چطور نفسی، نفس کس دیگر شده است، این را نمی‌دانیم. کار خداست.

چگونه ما سنگین وزن بشویم؟ ثقل انسان وابسته به چه چیزهایی است؟ سبکی انسان وابسته به چه چیزهایی است؟

وضعیت نفس ثابت است ولی ثقل متغیر است. از ضرب این دو مطالب جدید بوجود می آید.

کسی که خوبی می کند خوبی را وجدان می کند و چون خوبی را وجدان می کند، ثقل دار می شود. کسی که بدی می کند بدی را وجدان می کند و چون بدی را وجدان می کند، ثقل دار نمی شود. چون بدی ثقل ندارد.

انسان بخاطر نداشتن معیار سبک می شود. کمال نفس ارتباط نفسی که ثابت است با حقیقتی که ثابت است. مثل ارتباط نفس انسان با خدا. نفس انسان در سنین مختلف تغییر نمی کند. معیارها هم ثابت هستند.

سوره‌هایی مثل سوره قارعه سوره‌های مظلوم قرآن هستند. چون آدم‌ها راحت از آن رد می شوند. قصدمان این بوده به گونه‌ای سوره قارعه ارائه بدهیم که دیگر راحت از کنار آن رد نشویم. کتاب فعل نوشته شد. بعد دیدیم ثقل عمل تنها به فعل ربط ندارد.

ساعت دوم

قبل از آنکه بحث را شروع کنیم چند تذکر بدهیم:

(۱) قصد ما از کلاس شنبه‌ها ختم مفهومی پژوهشی است و بنا بر این است که دوستان در موضوعات سوره‌ها غور کند، به همین دلیل برخی مواقع بحث‌ها بیراهه می‌رود و برای عده‌ای که بخواهند تنها سوره را بشنوند، ملال‌آور می‌شود که بهتر است بروند یک دوری بزنند و برگردند! زیرا به دلیل اینکه عنوان کلاس پژوهشی است افرادی که کار می‌کنند در آن بحث می‌کنند. طبیعتاً عده‌ای بیشتر دوست دارند نکته و مطلب بشنوند و بگوییم که چه نکاتی از سوره مبارکه قارعه به دست می‌آید در صورتی که روال این است که می‌خواهیم بنیم چطور می‌توان سوره قارعه را مطالعه کرد و این چنین است که مثلاً حدود ۱۰-۱۱ جلسه سوره می‌خوانیم.

(۲) کسانی که حدود ۲-۳ ساعت کار می‌کنند و می‌آیند بعداً مباحث نیز برایشان جذاب‌تر می‌شود. پس بهتر است ولو نیم ساعت هم شده مطالعه داشته باشید.

(۳) رویکرد ما به سوره باید چگونه باشد که موضوع در بیاوریم که ما راجع به این می‌خواهیم صحبت کنیم. جلسات اول‌مان راجع به بیان سوره، تفسیر المیزان و ... است. هر سوره‌ای هم یک‌طور است و می‌خواهیم در این جلسه راجع به این موضوع صحبت کنیم.

ما یک سوره‌ای به اسم قارعه داریم که ۱۱ آیه دارد موضوع استخراج کنیم، و اساساً قرآن به قرآن حرکت کنیم و زوج سوره‌ها را بفهمیم و اینکه به چه صورتی کار کنیم. این بحث به این اختصاص می‌یابد و نهایتاً به مورد اول برسد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْقَارِعَةُ (۱)

مَا الْقَارِعَةُ (۲)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳)

سوره مبارکه قارعه یک سری آیات و واژه‌های اختصاصی دارد که در بقیه قرآن به این نحو ذکر نشده است، ما در جامع التفاسیر یک سرچ داریم، وقتی ریشه را تایپ می‌کنیم، مثلاً «قرع» را تایپ می‌کنیم، نتیجه ۵ تاست و ۳ تای آن در این سوره است و نزدیک‌ترین سوره به آن هم سوره حاقه است که ساختار سوره‌اش نزدیک قارعه است.

«وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلِ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَلَمْ يَأْسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (۳۱ رعد)

كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ (۴ حاقه)

الْقَارِعَةُ (۱) مَا الْقَارِعَةُ (۲) وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳)

پس اولین سوره‌ای که به آن می‌رسیم حاقه است؛ هم چنین آیه ۳۱ رعد مفهوم قارعه را به خوبی جا می‌اندازد:

«وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلِ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَلَمْ يَأْسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (۳۱ رعد)

گویی در این سوره صفت قارعه را به مصیبت کوبنده داده است که مثل عذاب است. کوبشی که منجر به منهدم شدن کسی و چیزی است و اگر دقت شود، صفت آن چیزی که تولید «قرع» می‌کند را به قرآن داده است که: «أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَى»؛ یعنی در طبع قرآن چنین چیزی است.

در واقع این روی سکه قرآن را برایتان باز نکرده بودیم اما چنین است و در درون خودش به این حیثیت قارعه بودن اشاره دارد.

برخی واژه‌ها مثل همین «قرع» است که آیات کمی دارد. پس من اگر سوره قارعه را به حیثیت قرع و قیامتش کار کنم بهتر است با سوره حاقه در درجه اول و رعد در درجه دوم کار کنیم.

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوثِ (۴)

فرش

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ

أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره ۲۲)

«وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (۱۴۲ انعام)

«وَالْأَرْضُ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ» (۴۸ ذاریات)

«مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَّانِيهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ» (۵۴ رحمان)

وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ (۳۴ واقعه)

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۴)

«فرش» بیشتر برای زمین آمده است...

بث

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ

مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۱۶۴ بقره)

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ

الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» (۱ نساء)

«قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَخُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۸۶ يوسف)

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوَاهَا وَآلَقَى فِي الْأَرْضِ رَوْاسِيًا أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً

فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ» (۱۰ لقمان)

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ» (۲۹ شوری)

«وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (۴ جاثیه)

«فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا» (۶ واقعه)

«وَرَأَيْتُ مَبْنُوتَهُ» (۱۶ غاشیه)

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْنُوتِ (۴)

یک سری آیات راجع به دنیا و یک سری راجع به آخرت است و بیشتر مربوط به گسترش کمی و کیفی یک موجود است که بیشتر راجع به دانه است.

«فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا» (۶ واقعه)

این آیه را حضرت علامه (ره) به معنای متفرق شدن گرفته‌اند. ما قرار است پراکندگی واژه‌های سوره را در قرآن ببینیم. ارض و جبال زیاد است و اختصاصی نیست.

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵)

عهن

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ (۹ معارج)

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵)

نفس

«وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحَكْمِهِمْ شَاهِدِينَ» (۷۸ انبیاء)

و در مجمع البیان آمده است: "نفس" - به فتح فاء، و هم به سکون آن - این است که شتران و گوسفندان را در شب رها کنند تا بدون چوپان بچرند.

وقتی گوسفندان را رها می‌کنی توسط یک سیستمی که به هم متصل هستند، باز پخش هستند، یعنی جمع می‌شوند و پخش می‌شوند. این تصویر جالبی از «نفس» است. مثلاً شما در یک منطقه عملیات هستید و یک گردان دارید، نیروهایتان را منفوش (رها) می‌کنید که در این مناطق بروند و در واقع آرایش جنگی به آن‌ها می‌دهید در حالیکه معلوم است کجا باشند. اتفاقاً وقتی «نفس» می‌شود یعنی گوسفندان شعور داشتند که کجا بروند و برگردند. می‌خواهد بگوید که این گوسفندان با یک جریان به چراگاه هماهنگی رفتند، اینطور نبود که چند تا گم شوند و ... و این در حکم اثر دارد و اگر معلوم شود که گله‌دار این‌ها را «نفس» کرده است مسئول است و باید غرامت دهد. پس وقتی «نفس» است یعنی می‌دانست است که گوسفندان فلان منطقه می‌روند، هر چند پراکنده باشد. مثلاً قبل‌ها

مرغ و خروس‌ها خانه همسایه‌ها می‌رفتند اما دوباره برمی‌گشتند که این حالت «نفش» است یعنی هر رفتی، بازگشتی داشت. یعنی یک جریانی است و اینطور نیست که برود و گم شود.

الان خیلی از روستاییان حیوانات‌شان را رها می‌کنند اما اگر بدانند که می‌روند و بر نمی‌گردند که رها نمی‌کنند. مطلق رفتن و برگشتن «نفش» است یعنی باید بین اجزایش ارتباط داشته باشد. یعنی شما عهد منقوش را از قارعه می‌فهمید و نفشت را از این آیه. پس کلماتی که اختصاصی یک سوره‌اند، در فهم غرض یک سوره موثرند.

وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْقُوشِ (۵)

اینطور نیست که از هم پراکنده شوند بلکه این‌ها در نظام برنامه‌ریزی شده است.

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶)

توجه به «مَنْ» مهم است. فراوانی آن در قرآن بسیار است ولی ما نمی‌ترسیم. همینطور نگاه می‌کنیم که این خیلی مهم است. مهم این است که «مَنْ» همه‌اش برای انسان است یا نه.

برخی واژه‌ها وقتی زیاد است خوب است و برخی وقتی کم است. فهمیدیم که حدود ۶۰۰ بار در قرآن «مَنْ» است که انواع آدم‌ها را بررسی می‌کند که می‌شود شرط‌ها را دید و بررسی کرد.

ثقل

حدود ۲۶ بار آمده است که برای ما از همه بیشتر سوره اعراف مهم می‌شود که اول سوره است و لحنش شبیه اینجاست.

«وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۸ اعراف)

آیاتی که اول سوره‌ها هستند و شبیه سوره قارعه‌اند حالت زوجیت دارند. مثلاً برای فهم قارعه سوره حاقه و رعد را داشتند و برای فهم «ثقل» سوره اعراف زوجیت دارد.

«ثقل» در سوره اعراف ۴ بار آمده و عبارت «من ثقلت» آن شبیه قارعه است.

«انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۴۱ توبه)

در این آیه سوره توبه مصداق‌های «ثقل» مشخص می‌شود.

در سوره یونس: «وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (۶۱)

در سوره رعد: «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ» (۱۲)

یعنی ابرهایی که باران دارند.

«وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ» (۷ نحل)

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِبَنِي حَاسِبِينَ» (۴۷ انبیاء)

انبیاء هم بسیار شبیه قارعه است.

«فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۱۰۲ مومنون)

این سوره هم بسیار مهم است. مهم این است که آیات قبلش مصداق یابی ثقل و خف را داریم.

«وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَيَسْتَلْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (۱۳ عنکبوت)

«يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُنْ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» (۱۶ لقمان)

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِنَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (۳ سباء)

«قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ» (۲۲ سباء)

«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (۱۸ فاطر)

خف + وزن

«وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ» (۹ اعراف)

«وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ» (۱۰۳ مومنون)

وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸)

برای آنکه معنای «خف» به تنهایی در بیاید بهتر است که همه ۱۷ آیه مرتبط با ریشه «خف» را بررسی کنید.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» (۸۶ بقره)

این جا به معنای «تخفیف عذاب» است یعنی عذاب از آن‌ها کم نمی‌شود.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ مِّن رَّبِّكَ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۱۷۸ بقره)

«تخفیف» به معنای بار کم کردند. تخفیف ندادن یعنی بار کم نشد. این را از آیات می‌فهمیم. بار از کجا آمد؟ قصاص را قرار داد که مصیبتش برای شما حل‌شدنی باشد و بار مصیبت را کم کرد. اگر کسی «بار» را از این آیه نفهمید بیاید اعراف را بخواند:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَّنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ» (۱۸۹ اعراف)

یعنی برای سنگینی و سبکی، بچه در شکم مادر را مثال زد. یعنی اولش آن‌قدر سبک است که مادر حس نمی‌کند و تا ماه ۲ و ۳ باید با آزمایش بفهمد اما در ماه‌های آخر نفسش به تنگ می‌آید. پس سنگین‌بار و سبک‌بار داریم.

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ» (۸۰ نحل)

یعنی از پوست چارپایان خانه‌هایی قرار داد که آن‌قدر سبک است که خانه‌تان را می‌توانید جمع کنید و به پشت بکشید. عایقی است که از رطوبت و گرما محافظت می‌کند.

وزن

«وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَ بَعِّدِ اللَّهُ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَ صَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (۱۵۲ انعام)

«وَ الْوِزْنَ يُؤَمِّنُ الْحَقَّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۸ اعراف)

«وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ» (۹ اعراف)

«وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَا وَ آتَيْنَا فِيهَا رِوَاسِيَّ وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ» (۱۹ حجر)

در سوره حجر «موزون» به معنای چیزی است که قابلیت «وزن» دارد. آن قدر ثقلت دارد که بتوان آن را وزن کرد.

«وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» (۴۷ انبیاء)

وَ أَقِيمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (۹ الرحمن)

«وزن» اقامه کردنی است. قیامت یعنی اقامه وزن.

کل قرآن را یکبار با سوره قارعه فقط واژه‌ها را نگاه می‌کنیم.

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷)

عیش

«معیشت» به معنای زندگی است.

«وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ» (۱۰ اعراف)

«وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ» (۲۰ حجر)

«معایش» به معنای انواع معیشت‌هاست. عیش دارای رتبه‌بندی است.

«وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (۱۲۴ طه)

ممکن است کسی زندگی دنیایی اش خوب باشد اما زندگی آخرتی اش «ضنک» باشد و نباید فریب ظاهرش را بخورید.

«وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فِتْلَكَ مَسَاكِينِهِمْ لَمْ تَسْكُنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ» (۵۸ قصص)

چه بسیار که معیشت آن‌ها بطرت شد.

الان سر ۱۰ سال و ۲۰ سال خانه را قدیمی می‌شناسند اما قبلا اینگونه نبود.

«أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» (۳۲ زخرف)

«فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ» (۲۱ حاقه)

«وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا» (۱۱ نباء)

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷)

این جا دیده می‌شود که عین آیه سوره قارعه در سوره حاقه آمده است.

رضو

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ» (۲۰۷ بقره)

عین معایش، «مرضات» هم در این آیه داریم.

برخی از واژه‌ها به خوبی معنایشان را تصویرسازی می‌کنند، آن‌هایی که در قالب داستان یا جریان‌اند معنای ملموسی دارند:

«يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا» (۱۰۸ نساء)

چون این گروه از مردم شرم دارند، اما از خدا حیا نمی‌کنند با اینکه خدا همه‌جا با آنان است و آن زمان که سخنانی خلاف رضای او می‌پردازند حاضر است و دانایی خدا بدانچه می‌کنند صفت اوست (۱۰۸).

«رضایت» یعنی موافقت به نحوی که سزاوار پاداش باشد. موافقت صرفاً انطباق نیست و زمانی که با میلی همراه شود که سزاوار پاداش باشد «رضایت» نام می‌گیرد. «ما لا یرضی من القول» یعنی در آن توییح دارد. «ما لایرضی» یعنی مخالفت و جزا دارد و رضایت از آن طرف رضایت دارد و پاداش.

«یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَیْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِیمًا» (۲۹ نساء)

در آیه فوق می‌نویسد که یعنی باید سود و منفعت و پاداش داشته باشید. رضایت فقط به داشتن دلخوشی نیست بلکه به سود و منفعت است زیرا کسی که تجارت می‌کند، به دنبال بُرد و رضایت است.

ما با سرعت این کار را می‌کنیم اما شما سر حوصله تک تک بررسی کنید.

«وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ» (۱۱۳ انعام)

(و هم برای اینکه قلوب کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آن (گفتار آراسته) مایل شود و آن را بپسندد و تا اینان نیز در آن عاقبت بد که اهریمنان را است، درافتند) (۱۱۳)

حتماً در آن میل و گرایش است که طرف برای آنکه به نفع و پاداشی برسد، این گفت و گو زینت داده می‌شود و قلبش میل پیدا می‌کند.

«لیرضوه» مثل این است که انسان فطرتاً هر کاری را که می‌کند به دلیل به دست آوردن رضایت این کار را می‌کند حتی اگر اشتباه باشد. اگر کار اشتباهی را انجام دهد، شیاطین و ابلیس‌ها طوری صحنه‌پردازی می‌کنند که آن صحنه را برایش جلوه می‌دهند و آن را موافق میل او می‌کنند و الا بدون رضایت کاری انجام نمی‌دهند.

میزان ثقل هر عملی به میزان رضایت مثبت هر عملی است. یک رضایت نادرست و بدون مبنا داریم و یک رضایت با مبنا. به این پدیده فعلیت می‌گوییم. در سنگین بودن وزن یک آدم، وزن الفعل و وزن العمل افراد است. رضایت از وزن الفعل افراد است.

رضایت یعنی سبیل فرد چرب می‌شود! بچه‌ات را توانستی بخوابانی؟ نه. پس سبیلش را چرب کن. یعنی باید راضی‌اش کنی، یعنی باید خوابیدن برایش لذت بخش شود. به این رشوه دادن برای برانگیختن میل فرد، رضایت می‌گویند و این در مقوله فعل است.

برای اینکه شما بتوانید آیات یک سوره را با دقت بخوانید باید واژه را در کل قرآن ببینید.

یکی از راه‌های تامین رضایت فرد «وعده» است. پس هر جایی در قرآن وعده و معادل آن آمد معادل رضایت است. چقدر آیات پس این گونه رضایت آورند. هر جایی که خدا وعده داد رضایت است و هر جایی که وعید بود یعنی رضایت کاذب از شیطان است.

اصل این است که واژه را که دیدید بتوانید مفهومی را استخراج کنید و به تصویرسازی برسید، بهتر است در جایی باشد که خودش در دیالوگ و جریان باشد ولو آنکه یک آیه داشته باشیم پس هم مفهوم و هم تصویر مفهوم به ذهن می‌آید و این گونه است که می‌توان ضرب‌المثل‌های جامعه را هم به آن مفهوم مرتبط کرد مثلاً رضایت اینکه خودش را منطبق مقاصد و منویات همراه با منافعش کند که به معنای رویت کردن نفس، نفس خودش را در موضع نفع و بعد تصویری که در جامعه داریم، همان رشوه و سیل چرب کردن است.

ما خود آیه را مصداق می‌آوریم. ممکن است چند آیه با هم یک تصویر کامل ارائه دهند.

در التحقیق هم چنین آمده است: «أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي هَذِهِ الْمَادَّةِ: هُوَ مُوَافَقَةُ الْمِيلِ بِمَا يَجْرِي عَلَيْهِ وَ يُوَجِّهُهُ. وَ الْفَرْقُ بَيْنَ هَذِهِ الْمَادَّةِ وَ مَوَادِّ الْوَفَاقِ وَ الْحَبِّ وَ الطَّاعَةِ وَ الْإِذْنِ وَ السَّرُورِ وَ الْإِخْتِيَارِ.»

اگر کسی خواست وزن اعمال را بسنجد اول باید رضایتمندی از زندگی را بسنجد، چقدر شما از زندگی خود راضی هستید؟ که می‌شود فمّن ثقلت موازینه فهو فی عیشه راضیه.

فعل به کار نمی‌برد، بلکه می‌گوید که او در عیش راضی هست.

برخی کلمات پیچیده‌اند که ما آن‌ها را کنار می‌گذاریم. ما توصیه نمی‌کنیم که افراد در درجه اول این واژگان را کار کنند مثل واژه «ام»

امم

«وَمِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (۷۸ بقره)

«أُمَّيُونَ» یعنی کسانی که کتاب و دفتر و ... ندارند. یعنی یا اینکه سواد ندارند یا اگر سواد دارند برای طبع آن‌هاست و از خودشان جوشیده است. مثلاً فردی آشپزی بلد است که کلاس هم نرفته است اما به اصطلاح از پر قنداق ملّا است. به این فرد امّی می‌گویند.

«امّی» در قرآن یعنی علمش را از مادرش گرفته است و نه از کتاب. «امام» یعنی جلودار. «امت» یعنی عده‌ای که روی یک هدف‌اند و هم مقصودند و کسانی که امام دارند. امّ‌الکتاب داریم.

۱۱۳ واژه مشتق شده از «امّ» داریم.

ام‌القری - ابن‌امّ - ام‌الکتاب - امّک (مادر)

با توجه به این چیزهایی که گفتیم «امّ» به چه معناست؟

محل زایش و بن‌وجودی و مرجع. «امّ» یعنی منه بیداء و الیه یعود. یعنی مقصد و مقصود آن است که با آن شروع می‌کنند و به آن برمی‌گردند. امام آن است که شما را برای رسیدن به مقصودی جلوداری می‌کند.

هاویه «هوی»

به معنای جهنم است. به خاطر اسم فاعل بودنش حالت ثبوت دارد. به معنای ساقط‌کننده. گاهی هم در مقام مفعول می‌توان معنا کرد که ساقط شونده است.

«إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى» (۲۳ نجم)

«هوی» را به نفس نسبت داده است آن است که منتسب به نفس است. در این آیه به ما تصویر می‌دهد.

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ اضَلَّ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (۲۳ جاثیه)

«هوی» در قرآن به نفس نسبت داده می‌شود.

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (۲۶ ص)

«هوی» مقابل حق است. «هوی» آن چیزی از غیر حق است که مبنا ندارد و مورد تبعیت قرار گرفته می‌شود در حالی که نباید مورد تبعیت باشد.

«حُفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ»
(۳۱ حج)

(مخلصان خدا باشید نه مشرکان او، و هر که به خدا شرک آورد چنان است که از آسمان در افتاده مرغان او را برابیند، و یا باد او را به جایی دوردست برد) (۳۱)

این آیه فوق تصویر خوبی دارد. دیده‌اید که یک هو چیزی در هوا قاپیده شود؛ یعنی مثل یک کاه همینطور پایین و بالا می‌شود، مثل اینکه باد یک چیز سبک را پایین و بالا می‌کند یعنی این قدر سبک بوده است و به خاطر اینکه زیاد در باد است به مکان‌های دور می‌رود. اگر سنگین بود روی زمین می‌افتاد پس باد او را از تهران می‌برد قم و... تهوی در آن یک سبک وزنی دارد یعنی اتکا به امر سبک، هر کسی که سبک مغز است، سبک فکر است، سبک معناست و سبک سبک مآبانه یعنی «تهوی».

یعنی اگر من کاری را انجام دادم که برای علتش مبنا و گزاره‌ای نیاوردم و حرف بی‌ربط زدم، و حرف بی‌ربطم را باز با حرف بی‌ربط دیگری توجیه می‌کنم یعنی تهوی، یعنی سبک‌شدگی.

«أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ»: جابه‌جایش می‌کند به سهولت تا جایی که از محلی که قرار گرفته به جایی دور برود. پس جا به جایی به سهولت را تهوی می‌گویند. یعنی زور ریح بر زور او می‌چربد به نحوی که می‌تواند او را جا به جا کند.

«وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى» (۱ نجم)

نجم چطور هوی می‌شود، وقتی که نجم می‌افتد زمین، هوی می‌شود. یعنی افول می‌کند و یک راه دیگرش هم خورشید طلوع کند که نور نجم سبک می‌شود. خود هوی به معنای این است که به سمت سبک‌شدن می‌رود تا جایی که ارزش و مقدارش یا دیده نشود یا معنا نداشته باشد. میزان یا ارزشش و مقدارش معنا نشود یا دیده نشود. یعنی بی‌مقدار شدن یا بی‌مقدار بودن. اگر «اذا» داشت «بی‌مقدار شدن» و اگر نداشت «بی‌مقدار بودن» است.

آیات هوی حدود ۳۷ تاست و هر آیه‌ای باید دیگری را تایید کند.

«وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ قُرْطًا» (۲۸ کهف)

(با کسانی که بامداد و شبانگاه پروردگار خویش را می‌خوانند و رضای او را می‌جویند با شکیبایی قرین باشد و دیدگانت به جستجوی زیور زندگی دنیا از آنها منصرف نشود. اطاعت مکن کسی را که دلش را از یاد خویش غافل کرده‌ایم و هوس خود را پیروی کرده و کارش زیاده‌روی است) (۲۸)

یعنی غفلت از ذکر، تبعیت از هوی، امر تفریطی در یک راستا و در یک جریان‌اند.

«قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَ أَمْرُنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (۷۱ انعام)

(بگو ای محمد! آیا پرستیم غیر خدا چیزی را که: نه نفع می‌دهد و نه ضرر می‌رساند ما را؟، و آیا به کفر قبلی رجوع کنیم بعد از آنکه خداوند ما را هدایت فرمود؟ اگر چنین کنیم آن وقت مثل کسی باشیم که دیوهای زمین او را برده باشند به بیابان دور و دراز و در آنجا حیران و سرگردان باشد، و اصحابی که برای او است او را به طرف راه دعوت کنند که بیا راه نجات اینجا است، بگو ای محمد! به درستی که راه خدا که همان دین اسلام است راه حق است نه غیر آن و ما مامور شده‌ایم که گردن نهیم در برابر پروردگار عالمیان) (۷۱)

تقابل اینجا خیلی جالب است، هوی در اینجا یعنی مطلق مالکیت در آن نیست. یعنی شیاطین طوری وانمود کردند که گفتند برای این مالکیت و نفع و ضرر دارد، یعنی رنگ و روی نفع و ضرر به چیزی دادن «استهوت» می‌شود.

«استهوت» یعنی شیاطین هواپرستی را در او طلب کردند که نتیجه‌اش حیرت بود.

الان تا اینجا زوج سوره‌های ما، حاقه، اعراف و انبیاء است.

گاهی موضوعات پژوهشی چشمی انتخاب می‌شود و گاهی موضوعات پژوهشی عمق پیدا می‌کند. الان که واژه‌ها را در کل قرآن دیدید اگر قرار باشد موضوع پژوهشی ارائه دهید به گونه‌ای دیگر عمل می‌کنید.

حمی

«مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (۱۰۳ مائده)

«يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتْكُوىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» (۳۵ توبه)

این آیه تصویر دارد. یحیی علیها فی نار جهنم، یعنی حمی می‌شوند. یعنی ادامه آیه که می‌گوید که پیشانی و پهلو و پشت‌هایشان را داغ می‌کنند.

«حمی» آن چیزی است که می‌تواند داغ بزند بر پیشانی، پهلو و پشت. احتمالاً کتف در انسان به سه طریق اتفاق می‌افتد که یا در پیشانی‌اش است یا بر پهلویش است و یا بر پشتش است. مثلاً آن‌هایی که ارث بدون تلاش به دست آورده‌اند احتمالاً بر پیشانی‌شان می‌زنند، و با وجه کار دارد و مهم این است که «حمی» آن چیزی است که متعین می‌کند عذاب را با آن عضوی که در ارتباط بوده است یعنی نه اینکه همه موجود را بسوزاند، بلکه من وجه می‌سوزند. یعنی اشتباهی نمی‌سوزاند و غیر آن عضو را هم نمی‌سوزد.

«إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (۲۶ فتح)

حمیه یعنی در قلبش یک آتشی دارد که نسبت به برخی چیزها غیرت دارد یعنی غیرت‌های بنیان برکن است.

«تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً» (۴ غاشیه)

نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱)

یک بار دیگر سوره را مطالعه می‌کنیم، اگر توانستیم موضوعی از سوره انتخاب کنیم ادامه می‌دهیم و اگر نتوانستیم موضوعی را انتخاب کنیم می‌رویم سراغ سوره بعدی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْقَارِعَةُ (۱) مَا الْقَارِعَةُ (۲) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳)

قارعه را اگر بارعد خواندیم، یعنی قرآنی که می‌تواند کوه‌ها را به حرکت درآورد و مردگان را به تکلم.

یا نه قارعه را با این فهمیدیم که کوبش است. ی صدا در بیار هولناکی در اینجا مهم نیست. کوبشی است که هویداکننده است. کوبشی که تبدیل ایجادکننده است. باید تبدیل برای ما مهم باشد و نه کوبش.

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۴) وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵) فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷) وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۹) وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةٌ (۱۰) نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱)

محوری‌ترین موضوع سوره از نظر حاضرین در کلاس:

- اتصال این سوره با ولایت الله
- راه کارهای وزین شدن
- ثقل ، وزن و میزان چیست و ارتباط آن ها چگونه است؟
- نقش قرآن در رضایت انسان از زندگی

«راضیه در قیامت یعنی از کل زندگی اش راضی ست.» رضایت از خداست و هر کسی که خدا را داشته باشد رضایت خواهد داشت. ما به این معنای امروزه هیچ کدام از زندگی مان راضی نیستیم چون واژه رضایت را نمی شناسیم، رضایتی که خدا می گوید با آن چه ما می گوئیم متفاوت است.

- نجات انسان

قبل از اینکه ادامه دهیم باید اینطور سوال بپرسم.

شما وقتی سوره قارعه را می خوانید، پیام اصلی سوره را چه می دانید. این پیام اصلی را می توانید موضوع اصلی سوره بدانید و می توانید غرض سوره بنامید. اگر از شما بپرسند که سوره قارعه آمده است که چه تغییری در زندگی شما ایجاد کند؟

سوره قارعه آمده است که:

- انسان را از بی وزنی به وزن دار شدن ارتقا دهد و از تبعات بی وزنی بترساند یا هشدار دهد.

بنابراین مهم ترین بحث سوره قارعه همین موضوع وزن و میزان و معیار و حق و وزین شدن است. حتی نجات انسان و ثقل و ... همه یکی است.

بحث بعدی ما در جلسه بعد این است که هر کسی در حد نیم ساعت تا یک ساعت آیات اول مومنون و اعراف را قرائت کند که:

- چه چیزهایی در ثقل انسان اثر مثبت یا منفی دارد؟

این ها موضوعات کاربردی می شوند. یعنی مثلا شما وقتی این را بررسی می کنید به یک سری آیتم دست می یابید که اگر انسان آن ها را انجام دهند به سمت وزن گرفتن می روید مثل بچه ای که در شکم مادر وزن می گیرد.

پس اگر بخواهیم مراتب رشد را در قرآن بررسی کنیم یکی از مفاهیمش «ثقلت» است. اینکه خیر آمده یا حسن آمده یا صدق یعنی اینکه ثقلش اینجا آمده است.

پس بررسی نمودار رشد در زندگی انسان.

یعنی شما باید بتوانید طبق آیات قرآن بگویید که وزن انسان چگونه مرتب زیاد می‌شود و دو روزش یکی نمی‌شود.

آیا می‌شود از قرآن راه‌هایی اینکه انسان دو روزش مساوی نباشد پیدا کرد؟ چگونه و طبق چه معیاری می‌توان سنگین بودن نفس را از سبک بودنش متمایز ساخت؟

امسال، به نسبت پارسال وزن من بیشتر شده است؟ چرا؟

معنای رضایت را باید بیاوریم، معنای رضایت مهم است. خیلی از مومنین هستند که رضایت ندارند. رضایت به معنای موافقت و انطباق فرد با یک کاری که سود هنگفت داشته باشد. باید ببیند که این بنده خدا روی دایره نفع و ضررش آیا به سمت دنیا است یا آخرت است. در آخرت هم به سمت بهشت است یا وجه الله.

پس رضایت یعنی مطابقت و موافقت با نفع آخرتی!

الان همه این‌ها که این جا نشسته‌اند اگر از آن‌ها پرسید که راضی هستند یا نه؟ رضایت از نفس چیز خوبی نیست و آدم را متوقف می‌کند.

مثلا این گونه است که هر انسانی یک مواقفی از بروز دارد، مثلا درس خواندن، مثل درس دادن، مثل آشنایی کردن مثل خیلی چیزهای دیگر. این مواقف بروز متکی به یک باور است. مثلا درس خواندن باورش علم است.

باور موتور محرک است. مثلا شما می‌آید کلاس قرآن یک باوری دارید که آن باور شما را به تمرین حل کردن و حل نکردن وا می‌دارد.

جنس باور، «علم به علم» است و حتما به عمل منجر می‌شود مگر آنکه دست و پایش را ببندند. اگر ما کلاس شنبه را خیلی دوست داریم باید جلوه و بروز داشته باشد. این باور با یک سری از صفات او مثلا نظم او، ارتباط‌گیری با دیگران و... درگیر می‌شود. هیچ بروزی از صفت و باور خالی نیست. آدم باید ببیند هر بروزی از او با چه صفت و باوری همراه است. مثلا صفت نظم و اعتدال.

هر بروزی باور و صفت و عمل دارد. عمل یعنی عین خارجی دارد. مثلا یک دفترچه حل تمرین دارم. حتما باید محصول عینی داشته باشد که خارج از انسان است مثل فرزند.

و یک سری نتایج دارد، نتایج آنهایی هستند که به باور برمی گردند و نتیجه می شوند. هیچ عملی بدون نتیجه نیست. بچه بزرگ کردی و بچه خوبی بود کمکت می شود. نتایج نوعا یا معین یا مضرند. عامل تراحم اند یا کمک دهنده اند. فعل وابسته به نفس است. هر فعلی را وقتی می خواهید وزن و میزان کنید، ۴ وزن باید رویش بگذارید:

(۱) باور

(۲) صفت

(۳) عمل

(۴) نتیجه

به وسیله این ۴ تا وزن بروزات را می توان دریافت.

چگونه می شود وزین شد؟

افعال خود را شناخت، آن ها را از نظر باور، صفت، عمل و نتیجه ارزیابی کرد، آنهایی که در پیشگاه خدا کم وزن ترند را در اولویت های بعد قرار داد (طبق معیار باید باور، صفت، عمل و نتیجه را سنجید). «نار حامیه» در قسمت نتایج است. مال و اولاد تبدیل به عذاب می شود زیرا ثقل نداشته است. این ها یک فرآیند می شوند.

ان شاء الله برای جلسه بعد موضوع بحثمان راجع به وزن است.

چطور سنگین و سبک کنیم و چه برنامه ای برای سنگین شدن وزن اعمالمان داشته باشیم؟

سوره اعراف راهبردی تر است و ملکوتی تر است، باوری تر است.

سوره مومنون صفت و نتیجه است و کاربردی تر است.

نوعا صفت و نتیجه با هم اند و باور و عمل با هم اند. نوعا اینگونه است که امر و نهی روی عمل و باور می نشیند. هر جایی امر و نهی است روی باور و عمل است.

برای سلامتی خودتان صلواتی ختم بفرمایید.

شهادت امام موسی کاظم (علیه السلام) را تسلیت عرض می کنیم.

انشاء الله که تتمه ماه مبارک رجب بر شما خوش بگذرد و برای شب قدر و ایام مبارک ماه رمضان آماده شویم و بتوانیم از اوقات زندگیمان به بهترین وجه استفاده و نواقصمان را برطرف کنیم، صلواتی ختم بفرمایید.

بحث ثقل را مطرح کردیم و جدولی کشیدیم با ستون های فعل، باور، صفت، عمل و نتیجه. بنا بود هر کسی فعل، صفت، باور، عمل و نتیجه را درآورد و سپس مشخص کند که میزان سنگینی و ثقل آنها چقدر است و معیارهای ثقل و وزن را از آیات انتهایی سوره مبارکه مومنون و سوره مبارکه اعراف استخراج کند. پس باید دو کار انجام داده می شد؛ ابتدا مصادیق را به صورت جزئی و تفصیلی مشخص نموده و سپس میزان سبکی و سنگینی را محاسبه و ارزیابی می کردیم.

گفتیم در ابتدا بصورت تفصیلی محاسبه کنیم و بعد سوره مبارکه اعراف یا مومنون را در این راستا مطالعه کنیم.

سوال: شما فرموده بودید که سوره مبارکه مومنون برای بحث صفت و نتیجه است و سوره مبارکه اعراف برای باور و عمل. حال یکسری از اینها تفکیک شده است و یکسری هم نه. معیارهای سنگینی یا ثقل عمل حدود ده مولفه دارد. بحث سوره مبارکه مومنون استقامت کردن است.

- این آیه استقامت در انجام کار را نمی رساند!

از آیه ۱۱۱ تا ۱۱۴ می توانید بحث صبر را بیاورید و این آیات مربوط به همه است چه مومنین و چه کافران.

سوال: یعنی مثلاً اگر انجام دادن کاری برای فردی سخت بیاید جزء ثقل عملش حساب نمی شود؟

- خیر. البته ممکن است بشود ولی از این آیه برداشت نمی شود. ممکن است از آیات دیگری بتوان چنین برداشتی کرد.

سوال: مگر وقتی کسی بحث «فائزون» را مطرح می کند و بعد از آن (قال کم لبثتم) را بیان می کند، مخاطبش فائزون نیستند؟

- شما آیات دیگری هم دارید که نمی توانید بگویید که به کسانی که می گویند (کم لبثتم) یا هر چیز دیگر. ملاکشان این است که اعمالشان سهل و ساده بوده است.

سوال: مثلا اینکه وقتی تمام بشود بگویند مثل یک چشم به هم زدن بوده است، ملاک محسوب نمی شود؟
- خیر ممکن است یک کافر هم چنین بگوید.

سوال: اگر آیه ضدش را پیدا نکنیم درست می شود؟

- خیر. آن را هم نمی توانیم ملاک بگیریم. چون می گوید شما در دنیا چگونه بوده اید؟ می گوید مثلا اینطور بودیم، خوب که چه؟ او می خواهد چیز دیگری بگوید، می خواهد نسبت آخرت به دنیا را مطرح کند و بگوید که وقوف دنیا کوتاه و آخرت پایدار است. طرح این پایداری دلالت بر عمل ندارد و شاخص برای صحت عمل نیست. اگر هم باشد شاخص نفس و فعل است. معیار دیگر مقصددار دانستن هر عمل است آنجا که در آیه ۱۱۵ مطرح می کند. «لا تُرْجَعُونَ» یعنی محاسبه دار بودن هر عمل. یعنی عملی که می کنید رها نمی شود و حتما یک بازخورد و نتیجه ای خواهد داشت.

از بحث آیه ۱۱۰ مدام به یاد و ذکر خدا بودن استخراج می شود و اینکه جدی گرفتن سبک «ذاکران» از بحث مقابلش که «تضحکون» است و داشتن نظام جبران بر اساس «قل»، «رب»، «غفر» و اتکا به اسم «خیرالراحمین». اینها مولفه های سوره مبارکه مومنون بود.

حالا باید ببایم سراغ قسمت اول؛ نوعا انسان در این ربط دادن ها مشکل دارد یعنی مثلا آیات خوانده می شود، معیارها در آورده می شود اما در انتقالش به زندگی، انسان نمی داند که چه کار باید بکند. اگر بتوان به آن وصلش کرد هنرمندی است.

سوال: باید یکی از کارهایی که انجام دادیم را به عنوان «فعل» در اینجا می آوریم. کار را گذاشته ایم یک باور، فهم اعطا کردن، فهمیدن و صفتش را استقامت و صبر، عملش را مثلا متن نوشتن و نتیجه اش را یاری یک گروهی مثلا فعالیت در «کانال تلگرامی دلدادگان حضرت زهرا (علیها سلام)». این سیر فعل من بود.

- حالا شما که طبق این سیستم عمل کردید، شما یک عملی را گرفتید که اسمش خروجی است و متکی به یک باور است و از تمرین صفاتی تقویت می‌شود. در واقع یک باوری، منشاء آن است و صفت‌هایی آن را پشتیبانی می‌کند.

برای اینکه ببینید که این عمل وزن دارد یا نه اول باید روی صحت یا عدم صحتش اطمینان حاصل کنید بعد به سراغ صفتش بروید و روی حسن یا سوء بودن صفت اطمینان پیدا کنید بعد ببینید که خروجیتان درست است یا خیر. هر قدر که روزنه داشته باشد به همان میزان عمل خالص نیست پس خلوص عمل بخاطر خلوص در باور و صفت‌ها است. از کجا متوجه شویم؟ از آنجا که میزان استقامت فرد معیاری برای خلوص عمل است. یعنی مثلا شما به چه قیمتی حاضرید آن کار را انجام دهید یا به چه قیمتی انجامش نمی‌دهید؟

چون آدم‌ها بر اساس باورهایشان خروجی‌هایی دارند که وقتی شرایط عوض می‌شود آن خروجی را قطع می‌کنند. پس صبر یا استقامت در آن عمل نشانه خلوصی است که از صفات و باورهای مثبت گرفته شده و هر قدر که اینها قوی‌تر باشد خلوص عمل بیشتر است و عمل به خروجی نزدیک‌تر.

مثلا یک نفر براساس یک باور و یکسری صفات حاضر است جهاد کند. اگر مثلا یک ماه یا دو ماه باشد می‌رود. باورهایش او را به آن سمت می‌کشد تمت شش ماه که بشود برایش سخت می‌شود. یک سال بشود خیلی برایش سخت‌تر می‌شود و اگر دو سال شود دیگر نمی‌رود و می‌شکند. میزان استقامت و صبر نشانه این است که این کار را می‌کند یا خیر.

سوال: این قطع و وصل شدن نشانه چیست؟

- نشانه صبر. این که فرد یک کار را مدام انجام می‌دهد و ترک می‌کند، انجام می‌دهد و ترک می‌کند، یعنی خلوصش نسبت به آن عمل کم است.

آن صفت خوب همیشه پشتیبانی‌اش نمی‌کند. شدت و قوت باورش آنقدر نیست که بتواند مقاومت کند و نوعا عمل‌های صالح ما این‌طور است که وزنش می‌شکند. مثلا وقتی عرصه بر ما تنگ بیاید آن کار ترک می‌شود. کافی است یک نفر را تحت استرس قرار دهید، دیگر آن کار را انجام نمی‌دهد. مثلا فرض بگیرید انفاق کردن زکات دادن و یا کمک کردن به دیگران برای ما حد دارد، حدش ضرورت‌های اولیه زندگی خودمان است و کمی که به

ما فشار بیاید، انفاق و توجهمان به دیگران را قطع می‌کنیم. ما خوبیم وقتی همه چیز خوب باشد! و وقتی کمی تحت استرس قرار می‌گیریم کار خوب، نماز اول وقت، نماز شب و غیره قطع می‌شود.

ما مسلمانی و وقتی می‌گویند آثار مسلمانی شما چیست؟ می‌گوییم ما نماز می‌خوانیم. اما وقتی کمی فشار زیاد شود، دیگر نمی‌توانیم نمازمان را اول وقت بخوانیم. نمازهایمان هم یکی در میان می‌شود.

سوال: اصلاحش در کجاست؟

- اصلاحش هم از همین منشاء، پشتیبانی می‌شود یعنی معلوم است که او هم ضعف باوری دارد و هم ضعف صفتی.

سوال: می‌شود صفت را توضیح دهید؟

- صفت‌ها ویژگی‌هایی هستند که در انسان تثبیت می‌شوند. مثلاً یک نفر بخشنده است یا یک نفر بخیل است یعنی در طبعش بخل یا بخشندگی نهادینه شده است.

حال بعضی‌ها صفاتشان تایمر دارد یعنی وقتی به یک حدی از درجه حرارت می‌رسد، آن صفت قطع می‌شود و دیگر کار نمی‌کند.

سوال: وقتی آیات را می‌خوانیم می‌توانیم از آن باور را دریاوریم و حتی ممکن است صفات را هم بشود از آن استخراج کرد اما اینکه آیا من در حال حاضر آن صفت را دارم چگونه مشخص می‌شود؟

- اگر انسان ارزیابی درستی از خودش داشته باشد و نواقص و عیوب خودش را بداند به سمت برطرف کردنش تمایل پیدا می‌کند. مشکل آنجاست که انسان نقصی برای خودش متصور نیست یا اساساً نمی‌داند که کدام بخش از وجودش را اصلاح کند.

سوال: پس دو تا ستون را می‌شود دفعتاً پر کرد اما ستون صفت و نتیجه تدریجی پر می‌شود؟

- بله، صفت‌ها کلاً تدریجی هستند.

مثال حضرت مسلم (علیه‌السلام) است که شما در تاریخ خوانده‌اید، اتفاقی که برای امام حسین (علیه‌السلام) افتاد یک اتفاق معمولی و طبیعی نبود. واقعا کوفیان به امام حسین (علیه‌السلام) نامه نوشتند، قبیله‌هایشان را هماهنگ کردند و همه اجماع کردند در اینکه امام حسین (علیه‌السلام) همانند امیرالمومنین (علیه‌السلام) بیاید و در کوفه مستقر شود و پایتخت جهان اسلام کوفه شود.

در ذهنشان این بود که اباعبدالله (علیه السلام) می آید و آن‌ها هر کدام سمت و پستی می گیرند و وضعشان خوب می شود. برای خودشان قطبی می شوند و آن سرزمین احیا می شود. با خودشان این گونه محاسبه کردند و فکر کردند که چون خدا را که قبول دارند پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) را هم قبول دارند و امام حسین (علیه السلام) را هم که ذریه پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و صفت ایشان نیز بخشندگی و بذل و بخشش است.

تدبیر امام حسین (علیه السلام) این بود که حضرت مسلم (علیه السلام) را پیشاپیش بفرستند که از این وضع مطلع شوند. آن موقع خبررسانی به این نحو بوده است که باید یکی می رفت و برمی گشت و خبر می آورده و خود این جریان تا دو ماه زمان می برده است.

افراد اول، با سفیر امام (علیه السلام) بیعت می کنند اما رفته رفته که فشارها زیاد می شود پا پس می کشند. پس باورشان کجا رفت؟ باورشان چون شدت و قوت نداشت و با منفعت گرایی مخلوط بود چنین شد. باورشان این بود که می توانند درآمد خیلی خوبی داشته باشند و نماز بخوانند. اما بعد که دیدند از این خبرها نیست باورشان ضعیف و عملشان تعطیل شد و به این می گویند عدم خلوص عمل.

نوعاً ما گرفتار عدم خلوص عمل هستیم. مثلاً وقتی می گوئیم ما مسلمانیم، مسلمانیمان حد دارد. پیامبر را قبول داریم؟ بله. ولی پیامبری را قبول داریم که مسائل زندگی ما را هم اصلاح کنند، ازدواجمان را تامین کنند، فرزند بدهند، خانه هایمان را تامین کند، همین مقدار که این دین نتواند چنین کارهایی را انجام دهد و در دنیا خوشبختمان کند اسلام مان سست می شود و آن را کنار می گذاریم و از کسانی طرفداری می کنیم که دنیا را برای ما تامین می کنند، آنهایی که آخرت را تامین. حتی گاهی ضدیت می کنیم یا می ترسیم و از ترسمان خیلی حرف‌ها را نمی زنیم. این سرّ خفیف بودن و ثقیل بودن خلوص عمل می شود.

خالص بودن عمل سرّ ثقیل بودن عمل می شود و ناخالص بودن عمل، سرّ خفیف بودن عمل.

حالا باید بینیم کدام عمل خالصانه است. شبیه اینکه شب عاشورا اصحاب اباعبدالله (علیه السلام) یکی یکی اقرار کردند، یکی گفت اگر من هزار بار بمیرم و زنده بشوم ...، وزن عملش را با مرده و زنده شدن بیان کرد البته در ذهنش هزار بارش هم واقعی بود. هزار عدد بی نهایت است.

معیارش این است که اگر من برای تو بمیرم و سختی‌های مرگ را تحمل کنم و بعد زنده شوم و سختی‌های زنده شدن را تحمل کنم، چون خود زنده شدن هم سختی‌هایی دارد و دوباره بمیرم و دوباره زنده شوم و الی آخر... حاضر نیستم تو را رها کنم. این سخن جدیت در عمل آن هم با مثال مرگ را نشان می‌دهد.

چون خیلی‌ها در این دنیا حاضرند از کارهای خلافشان دست برندارند و در خلافشان جدی هستند. مثل رشوه گرفتن اما وقتی مرگ می‌آید، همه خودشان را می‌بازند چون مرگ با کسی شوخی ندارد. می‌داند وقتی مُرد یک کفن است و هیچ چیزی از این دنیا نمی‌برد. پس نصاب این جریان را مرگ تعیین می‌کند. مرگ را نشان می‌دهند و می‌گویند دوست داری کدام کارها را انجام بدهیم. در آیات داریم بالاخص سوره مومنون، که می‌گویند نمی‌شود من را برگردانید تا عمل صالح انجام دهم؟

مرگ رغبت انسان را نسبت به عمل صالح بالا می‌برد و نسبت به بقیه اعمال بی تفاوت می‌کند. البته ممکن است این رغبت زمانی برای انسان پیش بیاید که دیگر هیچ فایده‌ای نداشته باشد.

سوال: دل‌بستگی‌ها پشت مرگ است؟ یعنی مرگ بالاتر است.

- بله وقتی مرگ می‌آید همه چیز را می‌برد. آدم احساس می‌کند بعضی‌ها دل‌بستگی‌هایشان خیلی قوی‌تر از مرگ است. مرگ وقتی می‌آید همه چیز را می‌برد، دل‌بستگی را می‌برد، گاهی مرگ نیز دل‌بستگی را نمی‌برد که نامش «نکار» است. وقتی فرد آنقدر دل‌بسته باشد که حتی مرگ هم نتواند او را بکند به آن «نکار» می‌گویند. در قرآن حتی اسم هم دارد. یعنی در همچین حالتی است که انسان وضعیتش این چنین می‌شود.

در سوره مبارکه اعراف بحث عمل و بهره‌ای که از حق می‌برد و همچنین سود، بهره و نفع حقیقی از عمل مطرح می‌شود. هر عملی یک معامله است برای اینکه نفع حقیقی را ببرد. عدم استفاده از امکانات و توان‌ها می‌شود نداشتن «شکر» که جزء مولفه‌های تخریب عمل است.

«ولقد مکنناکم فی الارض و جعلنا لکم فیها معایش قلیلاً متشکرون»^{۱۴}

بحث عدم اعتقاد و عدم استمرار نیاز به خداوند از آیه، با توجه به «ثم» ذیل مولفه‌های استمرار در خلق، تصویر و قل یا امر در هر کدام از مراحلش انفکاک یافته است.

^{۱۴}. اعراف، آیه ۱۰

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۱۱) اعراف

به ملائکه امر کرد که بر آدم (علیه السلام) سجده کنند و آنها نیز تبعیت کردند مگر ابلیس. بنابراین انسان وضعیتی دارد که مرتبه‌اش از مرتبه ملائکه بالاتر است.

اگر خواستید از مرتبه بالاتر بودن انسان، گزاره مربوط به ثقل عمل دریاورید، به معنای برخورداری یا ظرفیت بیشتر او در برخورداری از حق است. شما می‌توانید این گونه گزاره‌هایی بنویسید.

البته می‌توانید به این مورد هم برسید اما باید برای انجام آن تلاش بسیاری کنید آن هم به شکل عملیات رزمی! چون به راحتی نمی‌شود. زیرا شما گزاره‌هایی که در می‌آورید باید درجه اول و دوم باشد. دلیلش نیز این است که قرآن برای این موضوع به اندازه کافی گزاره درجه اول و دوم دارد.

اگر کمی جلوتر بروید برای همین حرف، عین آیه را دارید. عملیات رزمی را می‌گذارد برای موضوعاتی مانند جنسیت در قرآن. اگر به کسی بگویند راجع به جنسیت در قرآن پژوهش کنید باید بتواند آیه را آنقدر زیر و رو کند تا جنسیت را از قرآن دریاورد اما ثقل عمل را نه، زیرا با همان گزاره‌های نوع اول درمی‌آید. این‌ها گفته می‌شود چون مجالی است برای این که افراد گزاره‌هایشان را بگویند و اصلاح شود.

برای گزاره بعدی مثال ابلیس مطرح می‌شود. در مورد امر پروردگار به سجده و ابلیس - به عنوان یک ناشکر بی‌وزن- و عدم اطاعت به امر خدا. بنابراین یک نماد برای «خفت» پیدا کردیم. اتفاقاً ما لازم است در عمل شاخص داشته باشیم. در قرآن وقتی تحقیق را ادامه می‌دهید در سوره مائده و سوره‌های دیگر این موضوع باز می‌شود. مثل (إِنَّمَا الْعُمُرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ)

اعمال شاخص پیدا می‌کنند. مثل دور و نزدیک؛ نزدیک شد! دور شد! اعمال انسان به این‌ها دور می‌شود یا نزدیک می‌شود.

«میسر» به معنی قمار است یعنی پولی که به راحتی به دست می‌آید. کسی قرض الحسنه‌ای می‌زند و قرعه‌کشی می‌کند و در بین قرعه‌ها پول زیادی به یک نفر می‌دهد و تولیدی می‌زند. او باید علم یاد بگیرد، زمین را باز کند و شخم بزند، عرق بریزد. هر کاری که به سمت مال بادآورده، مدرک بادآورده و کار بادآورده برود، به میسر نزدیک می‌شود. هر چه می‌رود به سمت کاری که در آن تلاش است، علم هست، جهاد است، خودسازی و ابتکار است از

میسر دور می‌شود و ملاک ثقل می‌شود. اتفاقاً همین ابلیس، می‌بینیم یکی از فلسفه‌های وجودی ابلیس یا شیطان در زندگی انسان، نماددار کردن یا شاخص پیدا کردن اعمال است. از طریق دور و نزدیک. بُعد و قرب.

درباره خمر و میسر؛ «خمر» ش می‌شود هر آنچه که ذهن را تختیر می‌کند. مثلاً موسیقی غنایی مداحی، حتی اعمالی که لباس دین می‌پوشند نیز نصاب پیدا می‌کنند. باید خمرگونه نباشد. باید بتواند تفکر و تعقل را فعال کند. شور آن همراه شعور باشد. عمل پرشور پرهیجان و بدون شعور می‌شود خمر.

کسانی که می‌خواهند شاخص پیدا کنند کلمه «ابلیس» و «شیطان» را جستجو کنند. نمادهای عمل او را به عنوان عمل منفی و هر عملی که به او نزدیک می‌شود به سمت خفیف شدن - یعنی بر اساس قرب و بُعد، بر اساس خفیف بودن و ثقیل بودن - بسنجد. کار زیادی هم ندارد و یک نفر می‌تواند موضوع تحقیقش این باشد. یعنی سنگین بودن و سبک بودن اعمال با شاخصه‌ای که ابلیس و شیطان در قرآن برای ما ارائه می‌دهد را بنویسد. تحقیق کاربردی و جالبی هم خواهد شد.

سوال: شیطان را بطلان محض گرفته است. ثقل و خفت را پایه حق می‌دهید و بعد ثقل و خفت را اندازه می‌گیرید. اما وقتی شیطان بطلان محض است، مثل جریان حق و باطل است و می‌گوییم چون حق نیست، باطل است. حال چگونه نماد عمل را شیطان می‌گیریم و عمل را می‌سنجیم؟

- اگر دقت کرده باشید در سوره مبارکه اعراف (الوزن یومئذ الحق) می‌گیرد، بهره عمل از حق نشانه ثقلش است و بعد می‌گوید (فمن ثقلت و من خفت) بهره نداشتن عمل از حق را باطل می‌گویند. در واقع باطل به معنی خالی بودن از حق است. اینجا خود آیه نیز همین کار را کرده و ثقلت را فقدان حق در عمل می‌گیرد که می‌شود باطل که در سوره مبارکه اعراف آمده است، معادل باطل بودن است که در سوره‌های دیگر به شیطان نسبت داده شده است.

ما در دوره جنگ ماه مبارک رمضان‌ها را احیا، می‌رفتیم. دعای ابوحمزه خوانده می‌شد. میانه دعا که استراحت می‌کردند (تا انک انت الوهاب، یک ربع بیست دقیقه‌ای استراحت می‌کردند). در این استراحت آقای مظاهری که خیلی هم عالم بزرگواری است و اهل خیر است بلند می‌شدند و می‌گفتند ما امشب تصمیم گرفته‌ایم صد کامیون هندوانه دست و پا کنیم. ما تصمیم‌مان را گرفته‌ایم و صد تا کامیون را بسته‌ایم فقط شما بگویید چه کسی چند تا کامیون می‌خواهد بدهد.

اولش فکر می کردیم مگر می شود یک شب صد کامیون پیدا کرد و دوم اینکه مگر همچنین آدم هایی وجود دارند. بعد می دیدیم هم می شد و هم وجود دارد. من هر موقع پروژه تقسیم می کنم یاد آقای مظاهری می افتم و هندوانه هایش. احساس می کنم آن کار بزرگی که ما می خواهیم بکنیم همان صد کامیون است. الان وقتی خرد خرد می کنیم، کار سنگینی است از جهت اینکه طرف باید بنشیند و وقت بگذارد، اما ما تا بحال نیامده ایم احصا کنیم و بشماریم. کامیون ۱۵ تایی اول برای فلانی، پانزده تایی بعدی برای فلانی. این بنده خدا اوایلش این کار را می کرد و افراد یادشان می رفت و به همین دلیل بعدا گفت الان چکش را بنویس و بیاور و آنی چک را می گرفت.

راه تحقیق ابلیس این است که ویژگی های صفاتی را بررسی کنید مثلا در مورد شیطان می گوید شرک در اولاد و شرک در اموال که یعنی مشارکت در مال، یعنی در ذات مال شما و ذات ولد شما مقیم می شود. مشارکت در مال و اولاد خیلی نصاب و حشتناکی است.

سوال: ما چه کار کنیم که از شرک شیطان، شرک یعنی مشارکت، یعنی بودن، یعنی از حضور داشتن شیطان در مال و اولاد خودداری کنیم. چطور می شود که یک عملی، شرک شیطان می شود؟

- وقتی پولی مخلوط به حرام شود، ربوی شود و یا این که بچه ای که نامشروع باشد، شرک شیطان می شود. رزقی که خورده می شود و نطفه ای که بسته می شود، شرک شیطان می شود.

سپس می بینید یک جمعیت کثیری از مردم شرک شیطان اند. در کربلا نیز همین اتفاق افتاده (منعت فی بطون هم الا حراما) یعنی شرک شیطان. وگرنه کسی که شرک شیطان نباشد که جلوی امام حسین (علیه السلام) نمی ایستد.

در تحقیق باید مصادیق شرک شیطان را بنویسد. وقتی می گوید مال و اولاد در خود قرآن معلوم می کند که این مال چطور به شیطان آلوده می شود. چگونه بچه به شرک شیطان مبتلا می شود و این شاخص می شود. شرک شیطان شاخص در ثقل و خفیف بودن عمل است.

یعنی هر قدر که عمل از حوزه شیطان خالی باشد (انما یردکم الله عنکم رجس). بحث برطرف شدن رجس یعنی نهایت خلوص و تطهیر از رجس. باید برود ببیند مصادیق رجس چه می شود. رجس می شود «لایعقلون». زنجیره وار به هم وصل اند و تبدیل می شود به مسائل کاربردی. بحث مقایسه شیطان پیش می آید که بگذارید برای بعد.

جمع بندی:

بحث استمرار و استقامت و صبر که در اخلاص عمل بسیار اهمیت دارد را کنار می گذاریم. این بحث مطرح می شود که وقتی کار در مقابل دیگران انجام شد می شود ریا و بعد یک سری دیگر نیز می آوریم که از بین برنده «اخلاص عمل» است. این باعث می شود آدم مطمئن تر باشد به کاری که انجام می دهد. نکته های بی ارزش، ارزش خود را از دست می دهد. بحث ریا در اعمال خیلی مهم می شود و خودش یک شاخص است. ریا به دلیل سنجش خلوص عمل، شاخص سنگینی عمل است.

سوال: حال ریا یعنی چه؟

- یعنی کاری که انجام می دهی، برایت مهم باشد که دیگران هم آن کار را ببینند و اگر آن کار را دیگران نبینند شما آن را انجام نمی دهی. حال بعضی وقت ها آدم کاری را فکر می کند ریا است. مثلا اردویی رفته است، بالاخص اردوهایی که در کوه و دشت و بیابان و ... است و بالاخص جایی که هوا سبک است و محیط زیست خیلی با ترنم و با طراوت است به طور طبیعی روی فیزیولوژی انسان اثر می گذارد. یک مرتبه نیمه شب ساعت سه چهار بیدار می شود و میلش می کشد نماز شب بخواند و به خودش می گوید تو در خانه خودت نماز شب نمی خواندی، حالا اینجا نماز شب خوان شده ای؟ بگیر بخواب. باید در آن لحظه به خود گفت: بلند شو و نماز بخوان، این ریا نیست.

مثلا بعضی اردوهایی که جو جمعی فرد را می گیرید و کاری انجام می دهد. این ریا نیست بلکه جو جمعی است. جو جمعی روی افکار و باورهایش اثر می گذارد و ذوق و شوقش برای کاری بیشتر است. اتفاقا ما به وسیله این اردوها باید رغبت هایمان را به اعمال زیاد کنیم و بعد از آن الگوبرداری کنیم و بگوییم همان گونه که آن روز در اردو این کار را کردی، دوباره آن را انجام بده. باید آدم به نفس خودش التماس کند که کاری را انجام بدهد.

این ها خصوصیات نفس لوّامه است که سخن می گوید و می چ گیری می کند و فرد را یک جایی به سمت نفس مطمئنه سوق می دهد. اینها را ریا نمی گوئیم. یکی از حربه های شیطان همین ریا است که خیلی از امر به معروف کردن ها و کارهای خوب را در جامعه حذف می کند. می گوئیم چرا فلان کار را نکردی، چرا صدقه علنی ندادی، چرا فلان حرف را علنی نزدی. می گوید ما نفس مان سرکش است، بگذارید کمی خلوص داشته باشیم! این ها کارهای درستی نیست و تزئین شیطان است.

یکی از حربه های شیطان این است که با اعتقادات و باورهای درست انسان ها را می فریبد. مثل ریا که در جمع انسان های متدین زیاد است.

ریا چه می‌شود؟ اینکه برای انسان، مردم بیشتر از خدا مهم باشد. البته در ابتدای مسیر اشکالی ندارد مثلا مربوط به دوران هفت سال اول است که برای فرد حرف و نظر والدینش اهمیت دارد. بعد کم کم باید فقط بشود خدا. حالا بعضی از کارها موضوعشان مردم است. مثلا صدقه آشکار دادن یا نماز جماعت علنی خواندن. اصلا کاری باید انجام داد تا دیگران ببینند! یعنی در ذاتش نشان دادن به مردم است. برای خدا داری به مردم نشان می‌دهی. یکی از کارهای تبلیغات دینی است و متأسفانه ما به دلیل اخلاص در عمل کسانی که توانمنداند و واقعا می‌توانند، در بسیاری از اوقات به این دلیل کار انجام نمی‌دهند.

سوال: هرگونه انتظار تشکر از مردم ریا می‌شود؟

- هم بله و هم خیر. بله به این دلیل که انسان (لانرید منکم و لا شکورا)، انسان کاری که می‌کند باید وجه خدا را ابتغا کند، نباید جزا و شکرگذاری از طرف مردم را اراده کند.

اما زمانی شما کاری را انجام می‌دهید که در خود آن کار شکرگزاری مردم به عنوان هدف و مقصد کار است. یعنی نصاب این که شما کار فرهنگی کردید این است که مردم شکرگزاری کرده‌اند.

مثلا معلمی به کلاسی رفته است. نصاب کارش این است که مردم را به شکرگزاری وادار کند اما آن محرک عملش نیست. در واقع شکرگزاری برایش مهم نیست یعنی محرک عملش نیست. عملش را به واسطه آن ترک نمی‌کند برایش شاخص است که کارش درست انجام شده یا نه. یعنی اینها جایگاهشان فرق دارد. انتظار تشکر اگر از جهت تشکر دیگران باشد ایراد دارد اما اگر از آن جهت باشد که برای خداست و درست انجام دادنش مهم است نه شکرگزاری، ایرادی ندارد.

سوال: چگونه به خدا می‌رسد؟ یعنی نیتش فقط خدا می‌شود؟

- جالب این است که در موقعیت‌هایی کار و عمل شیطان و کار ولیّ خدا شبیه به هم است. اما در شکل ممکن است شبیه هم باشد اما در مقصد و نیت هیچ شباهتی به هم ندارد. مثلا معلمی دوست دارد که بچه‌هایش شکرگزاری کنند نه به خاطر خودش و نفسانیتش بلکه به دلیل ارتقاء سطح دانش آموز. معلم دیگری به دلیل ارتقاء نفسانیتش و به خاطر ارضاء خودش دوست دارد که دانش‌آموزانش شکرگذاری کنند. دو عمل صورت می‌گیرد یکی برای شیطان و دیگری برای رضای خدا.

ممکن است به ولیّ خدایی بگوییم چرا شما فلان شهر نماندید مثل حضرت امام(علیه‌السلام) که پرسیدند چرا شما فلان‌جا نماندید؟ گفتند در مدتی که من اینجا بودم یک نفر هم نیامد به من سر بزند. این می‌شود معیار انقلابش. می‌گوید من اینجا می‌آیم چون اینجا به دیدن من می‌آیند و حرف من را می‌شنوند. شاکر بودن را مبنای کارش قرار می‌دهد. آن هم شکرگزاری است منتها این شکرگزاری به عنوان معیار موفقیت یک کار و صلاح یک کار است.

سوال: سوره اعراف در قسمت سنگینی و سبکی اعمال آیه ۵۷ و ۵۸ چیزی که من متوجه شدم این است که طیب بودن یا خبیث بودن بلد می‌تواند به سنگینی و سبکی اعمال بستگی داشته باشد؟

- جملاتی که شما می‌گویید درست است اما بعضی گزاره‌ها در بعضی دیگر ادغام شده است و برای اینکه بتوانید همین حرف‌های درستتان را از آیه در بیاورید دقیقاً آن را منطبق بر ظاهرش بیان کنید. بیان آیه این است که ابرهایی هستند باران‌زا، این‌ها باران را در خودشان دارند و به همین دلیل ثقیل‌اند. ثقل ابر به دلیل آبی‌ست که در آن است. این آب از آسمان به زمین نازل می‌شود و توسط نزول گیاهان خارج می‌شوند.

این داستان حکایت یا مثل حیات بعد از مرگ است یعنی انسانها که می‌میرند، نفخ صوری انجام می‌شود و همه انسانها در حشر حاضر می‌شوند. خیلی راحت است بروید این مثل را ببینید تا قیامت برایتان واضح شود.

آیه بعدی صحنه را تغییر می‌دهد. یعنی استفاده از آیه دیگری می‌کند، مثل این است که دو مرتبه آیه را تا جایی می‌خواند اما مسیرش را تغییر می‌دهد و می‌گوید حالا بروید این زمین‌ها را ببینید که وقتی باران می‌آید گیاه در همه‌شان به یکسان نمی‌روید. بلد طیب است که آنی گیاهان باشکوهی می‌رویند اما آنچه بلدش طیب نیست بصورت موردی می‌روید. یعنی جایی گیاه هست و جایی نیست. پس بلد طیب انبوهی از گیاه دارد اما بلد خبیث انبوه خیر.

ببینید این ظاهر آیات است. اگر این بلد طیب به معنی نفس مؤمن با اعتقاد باشد و این باران حقایق نازل شده توسط وحی یا ذکر و این گیاه نماد عمل باشد، نتیجه معلوم می‌شود.

حقایق که نازل می‌شود در بلد طیب و بلد خبیث تاثیرات متفاوتی دارد پس هر قدر انسان بلد خود یعنی نفسش را طیب نماید رویش صفات، اعمال و نتایجش باشکوهتر است.

من اینجا نمی‌توانم فقط اعمال را بیاورم. باید اینجا همان روزهای انسان را بیاورم که روزهای انسان ممکن است فعلش باشد ممکن است نتیجه‌اش باشد و یا صفتش.

سوال: آیا می‌شود ابر را واسطه رساندن ذکر یا وحی در نظر گرفت که نمادش رسول باشد و ثقل رسول بخاطر وحی‌ای است که ایشان دارند که بعد، رسول نماد ثقل بشود. آنجا شیطان نماد خفت می‌شود و اینجا نماد ثقل بشود؟

- بله، حالا همین مقدار که اینجا آمدیم حقایق نازل شده توسط وحی را گفتیم. دیگر لازم نیست بیایم آن را نظیر به نظیر کنیم مثلا بگوییم آب می‌شود وحی، ابرش می‌شود رسول. نه اینکه بگوییم اشکال دارد اما انسان بعضی وقتها در این نظیرسازی‌ها خودش را به تکلف می‌اندازد در صورتی که بدون تکلف هم مطلب گویاست، وقتی می‌گوییم حقایق نازل شده توسط وحی، شما می‌گویید که نه می‌خواهم حرف دیگری بزنم، می‌خواهم بگوییم که شاخص در اعمال ثقیل یا حق وحی است و رسول، بله همین طور است.

حال اگر آن حرفهایی که شما زدید را یک بار دیگر بخوانید می‌بینید همه حرفها درست بوده ولی ما بین این دو آیه تمایز قائل شدیم. یعنی اگر آیه اول در مورد قیامت است آن آیه را در بحث بلد طیبه نیاوردیم چون آنجا می‌گوید (کذلک نخرج). شما ممکن است بگویید پیوستگی این، چه چیزی را می‌خواهد بگوید؟ می‌خواهد بگوید که برای طیب شدن نفس، یاد قیامت به شکلی که در آیه ۵۷ گفته شد بسیار موثر است.

یعنی شما کافی است این را به شکل یک کار مهارتی تلقی کنید از ۷ سال اول، ۷ سال دوم تا ۷ سال نهم. می‌توانید روی آیه ۵۷ برای وجه مثلثش اتکا کنید و قیامت را برای همه سنین مطرح کنید. یعنی مثلا اردوی راهیان نور می‌برند بعد می‌گویند اردوی مشاهده قیامت، همان زمانی که به اردو راهیان نور می‌برند اتفاقا همان موقع، موقع رویش گیاهانش است. ما می‌خواهیم قیامت ببینیم، حالا کجا قیامت ببینیم؟ یک موقع می‌گوییم می‌خواهیم برویم قیامت ببینیم، می‌خواهم شما را ببرم جهنم، کوره آجرپزی. اما وقتی خدا می‌گوید می‌خواهم به شما قیامت را نشان بدهم شما را می‌برد توی صحرا، یک جایی که باران از آسمان آمده مثل طالقان. طالقان یک دشتی دارد که وقتی در بهار باران می‌آید یک مرتبه گویی یک‌سری گلها همین الان بیرون زده باشد.

مثلا بچه‌ها را جایی می‌بریم که می‌دانیم این‌گونه است و شب هم نگه می‌داریم می‌دانیم باران می‌آید می‌گوییم بچه‌ها می‌بینید که این صحرا خالی ست فردا که آنجا را می‌بینند تعجب می‌کنند که دیشب اینجا خبری نبود!

به این می‌گویند اردوی قیامت‌بینی. این‌ها مشاهده، نفس را طیب می‌کند. خدا برای نشان دادن قیامت، انسان را در کوره نمی‌برد، او را به دشت می‌برد.

در برنامه تلویزیون نشان می‌داد که خانمی در جایی کیک تولدی آورده بود پرسیدند برای چه آوردی؟ گفت کیک تولدم است. گفتند چندساله شدید؟ گفت من یک‌ساله شدم گفتند چطور؟ گفت پارسال در همین اردوها من تازه زنده شدم. ببینید وقتی آیات با تفسیر خوانده می‌شود، می‌توانیم علاوه بر اینکه نکته برداشت کنیم مهارت نیز بدست بیاوریم، به راحتی.

پس یکی از راههای طیب‌شدن نفس یاد قیامت است، یکی از راه‌های یاد قیامت مشاهده محیط زیستی است که رویش آن انسان را به تعجب می‌آورد. این منجر می‌شود که انسان اعمالش ثقیل شود و نفس را طیب می‌کند.

سوال: برای من حل نمی‌شود که چرا این دیدن و مشاهده، بدن را طیب می‌کند؟

- (كذلك خروج)، آیه را که بخوانید مثل این است که آیه را دوباره نگفته و همان قبلی را چسبانده، مثل اینکه یک حذفی صورت گرفته و این حذف و اتصال آیه بعدی به قبلی مضمون، این دو تا را با هم مشترک می‌کند. یعنی آن قسمت که مماش این گونه به اذن ربش در می‌آید، (والذی خبث لا یخرج). یک ربطی به قبلش پیدا می‌کند. از ربطی که در مضمون قبل و بعدش مشاهده می‌شود می‌فهمیم که اتفاقی که در آیه قبل است با اتفاقی که در آیه بعد است باهم ارتباط دارند. ارتباط آن را که می‌نویسیم قبلی می‌شود «یاد مرگ» و بعدی می‌شود توجه به «بلد طیب» و همینطور خاصیت بلد طیب و برائت از بلد خبیث. این دو شبیه به هم می‌شوند، مساوی می‌شوند.

سوال: من چیزی که به ذهنم می‌آید این است که در آیه دوم طیب و خبیث را می‌گوید و وقتی آیه اول و دوم را با هم می‌خوانیم آنجایی که بلد را می‌گوید آسمان از آن بیرون می‌آید و از زمین میت رویش صورت می‌گیرد یعنی به قانون رویش از بالا به پایین نگاه می‌کند و نگاه را از بلد برمی‌دارد.

- شما كذلك الخروج دارید. در واقع این مثل را به استخدام كذلك می‌گیرد. ببینید آیه به ذهن شما جهت می‌دهد و از حالت دلالت کل به سه کنجی می‌آورد. اینکه كذلك می‌آورد یعنی شما این داستان را در خدمت این ببینید بعد شما در آیه بعدی می‌بینید که یک مورد دیگه‌ای می‌گوید. این مورد با مورد قبلی وقتی کنار هم هست یعنی این دو تا با هم یک ارتباطی دارند. معلوم می‌شود که «غفلت از قیامت و مرگ» بلد را خبثه می‌کند. توجه به قیامت و آخرت‌گرایی بلد را طیب می‌کند.

(هوالمک الحق المبین)

چند تا نکته قبل از اینکه خانم خوش اخلاق مطرح کنند؛

سؤال پرسیدند که؛ گر واقعا شیطان بتواند در اموال و اولاد شرک داشته باشد، اوضاع جامعه که خیلی خراب می‌شود. به دلیل اینکه رزق‌ها حلال و حرام می‌شوند و روی بچه‌ها اثر دارد. تربیت تعطیل می‌شود و رحمت و رأفت از بین می‌رود.

- بله همه این اتفاق‌ها می‌افتد و زندگی ما بد می‌شود. بله همینطور می‌شود که بدبخت می‌شویم. همین‌جوری است که عذاب، زلزله، صاعقه و سیل می‌آید. چاره چیست؟! در این صورت که افرادی از این مردم که فهم‌تر هستند و می‌فهمند به عنوان هشدار در بین مردم حضور پیدا کنند، کلاس بگذارند، در مدرسه‌ها بروند، در مساجد بروند و به صورت شبکه‌ای ارتباط برقرار کنند. بیوت نورانی بگذارند، حضورشان را در جامعه زیاد کنند، هرکسی یک پاتوقی بگیرد مثل یک آدمی که دارد می‌بیند عذاب می‌آید عمل کند. مثل انسان مضطرب که گویی همه چیز دارد از دست می‌رود عمل کند. از حالت بی‌خیالی و امنیت که آدم احساس می‌کند و اینکه همه چیز خوب است، خارج شود. با حالت اضطراب، زنگ خطر و هشدار کارها را انجام دهد. لذا اگر افراد خیلی متأثر شدند و خواستند اقدامی انجام بدهند حتما با بیوت نورانی همکاری کنند، با مساجد، مدرسه‌ها، نیروها را در محله‌های مختلف پخش کنند و مردم را نسبت به تبعات کارهایی که انجام می‌شود هشدار بدهند. بحث نسل توحیدی را فعال کنند و خیلی کارهای دیگر.

وضعیت تکوینی گناه و شرک شیطان به طور طبیعی ولی‌کشی است. ضد ولایت بودن و نبی‌کشی است. حالا هرکسی دلش می‌خواهد انبیا و اولیای الهی کشته نشوند و مومنین سربلند باشند، نصرت خودش را همراه اهل حق بکند و با پشتوانه هم جلوی این قضیه را بگیرد. آیا می‌شود؟! ممکن است بشود ممکن هم است، نشود. ممکن است بتوانیم جلوی عذاب را بگیریم ممکن هم است نتوانیم. به هر حال ما باید سعی خودمان را بکنیم چون ممکن است حجمش زیاد باشد که نشود. مانند خود انبیاء، که می‌خواستند جلو عذاب را بگیرند اما نتوانستند جلو عذاب را بگیرند. آیا تلاش ما الزاما به نجات اقوام منجر می‌شود؟ خیر. اما حداقل به نجات خودمان منجر می‌شود یعنی حتما طبق وعده‌های الهی کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند غالبا اهل نجات هستند اما ممکن است مردم آن شهر یا اقلیم اهل نجات نباشند. اما ما سعی خودمان را می‌کنیم. (این نکته اول)

نکته دوم؛ بحث عمل خیلی بحث مهمی است و از سوره قارعه بدست آمده است. دوستان مباحث‌شان را مطرح کردند. هنوز مطرح نکردیم که چرا ثقل مربوط به عمل می‌شود. یعنی خود این موضوع هنوز مفتوح است. که چگونه سنگین بودن و سبک بودن را مانع رسیدن به عمل می‌دانیم، چرا به ایمان ربط نمی‌دهیم، چرا به صفات انسان

ربط نمی‌دهیم، چرا به عمل ربط می‌دهیم. هنوز اینها گفته نشده است. بعد باید راجع به عمل صحبت کنیم. در واقع بحث امروز بی‌مقدمه وارد عمل شد. باید مقدمه برایش تعیبه شود که ان‌شاءالله بعدتر می‌آید.

پیرامون فعال شدن افراد در بیوت، مساجد و مراکز فرهنگی؛ برای ساماندهی نیروهای این‌چنینی از قبل جمعی تشکیل شده است. البته دوشنبه اولین جلسه‌شان است. که قصدشان این هست که نیروهای بیوت و مساجد و غیره را از طریق مدرسه اهل‌بیت (علیه‌السلام) ساماندهی کنند.

توضیح خانم خوش اخلاق در مورد بیوت نورانی: ما از دوستان و مربیان قرآنی و هر علاقمندی که می‌تواند قرآن درس بدهد است دعوت می‌کنیم تا در این جلسه تشریف بیاورند. کار هم به این صورت هست که هر هفته مطالعه متمرکز داریم و سعی می‌کنیم همه‌جانبه باشد. همه‌جانبه یعنی می‌تواند علوم مرتبط با قرن باشد مثل روایت‌خوانی که آقای رجعلی قرار است چکیده‌ای از بحث نهج البلاغه و صحیفه سجادیه را بگویند. اینکه یک مربی از همه‌جوه بتواند تقویت شود. همچنین علاوه بر قرآن به عترت (علیهم‌السلام) نیز پرداخته می‌شود. اما تا قبل از ماه مبارک رمضان بیشتر محوریت بر روی خود سوره‌هاست. دعوت می‌کنیم از همه این جمع که به این میثاق هفتگی تشریف بیاورند.

- در ماه مبارک جلسات قرآن در مدرسه تعطیل هستند، هر کدام از دوستان برای خودشان در جاهای مختلف جلسه قرآن تشکیل دهند و یک جلسه را تبدیل به چند جلسه قرآن کنند.

سوال: ماه مبارک بهار قرآن است، چرا شما کلاسهای مدرسه را تعطیل می‌کنید؟

- مدرسه را تعطیل می‌کنیم تا بقیه مکان‌ها رونق پیدا کند. اگر اینها تاثیر نمی‌گذاشت، امام حسین (علیه‌السلام) نیز حرکت نمی‌کردند و نمی‌رفتند. پس هم تاثیر داشته و هم شهید شده است. شما هم بروید تا ان‌شاءالله شهید شوید!

سوال: جنبه‌های اجتماعی این حوزه را بیان کنید که نبی به واسطه سکینه نبی می‌شود. قطعا شما در نمازجماعت ولایت‌پذیری را مطرح می‌کنید که برای کسی این ترسیم نشده است. باید بدانیم نمودش به چه چیزی است و قداست مسجد به چیست. این مولفه‌ها را باز کنید؟

- سطح باورها بالاخص اعمال اجتماعی تمام شود.

ارائه خانم خوش اخلاق:

در سوره مبارکه اعراف؛ طبق آن چیزی که توانستم در آن زمان مطالعه کنم شامل دو بخش است. آیات اول تا سر داستان انبیا است، بعد از آن هم داستان انبیا مطرح می‌شود و در انتها داستان انبیا تا آیه ۱۹۸ و از آیه ۱۹۹ به بعد نتیجه‌گیری کل سوره است. حال اگر داستان انبیا را یک قسمت بگیریم ظاهراً این گونه است که قسمت اول سوره با قسمت بعد سوره ارتباطش مشخص می‌شود و انطباق داده می‌شود. برداشتم این بود؛ با مطالعه داستان انبیا و اینکه ذیل آیات اولیه سوره معیار وزن به حق می‌دهد و با این رویکرد منجر به تعیین مصداق عینی حق به نام ولادت می‌شود. جدولی ترسیم کردم و گفتم که در این سوره یک امام حق داریم که این امام یک ویژگی امام نور داریم و یکی ویژگی پیروان امام نور داریم که یک امام دارد و یک ویژگی دارد. البته هنوز کامل نشده چون تازه بعد از دو سه ساعت به این موارد دست یافتیم. ولی ان شاء الله قصد داریم که تکمیل بشود و حتماً خدمت دوستان ارائه خواهد شد. در مورد ویژگی امام نور در آیه مبارکه ۲۸ و ۲۹ سوره آمده است. آیه ۲۸ می‌فرماید از (لا یعمل بالفحشا) و از آیه بعدش، (بالقسط) به نظرم دوتا ویژگی بدست آمد که می‌تواند در دسته اول قرار گیرد. و مواردی که از آیه ۲۸ درمی‌آید می‌رود ذیل این آیه و البته آیه ۳۱ فرمان به عدم اسراف یا فرمان به زینت کردن. بحث زینت جالب است که انتساب زینت الله هم در آوردم. اگر بخواهیم زینت دچار استکبار نشود باید به سمت عبودیت برود.

- ایشون به جای اینکه مطالعه موردی بکنند مثلاً به جای اینکه حدنصابش را واژه‌ها قرار دهند، بر روی کل سوره کار کرده‌اند و ابتدا سوره را بخش‌بندی کردند و برای هر بخشی غرضی در نظر گرفتند. مثلاً این چهار بخش را که سوره بلند هم هست و بخش‌هایی رو که ممکن است زمان‌بر باشد. که در بخش‌بندی کردن هم، ثقل همه بخش‌ها را توجه دادن به امر امامت و ولایت. وقتی مطالعات کلی می‌شود طرف می‌گوید باید فکر کنند. یعنی در مطالعات تفسیری فرد می‌گوید نمی‌دانم درست این کار را انجام داده یا نه. فعلاً نمی‌شود قضاوت کرد که این کارشان درست هست یا خیر. کسی که دلالت می‌دهد به یک آیه می‌شود سریع مچش را گرفت! ولی وقتی گفت سوره این‌طور می‌گوید، نمی‌توان خیلی ایراد گرفت و فرض را بر این می‌گذاریم که حرفشان درست است. در فرض درست بودن حرفشون باید پیش رفت. چون اگر فرض‌شان اشتباه باشد، در جمع‌بندی خود را نشان می‌دهد و معلوم می‌شود استنتاج‌هایی که می‌کنند استنتاج‌های درستی نیست. فرض می‌گیریم که ایشان در این ثقل عمل را وابسته کند. چون فرض می‌گیریم پس هنوز به اثبات نرسیده. ایشان گفته که من این‌طوری می‌گویم که ما دو وابستگی به ولیّ حق پیدا می‌کنیم یکی ویژگی امام نور هست و امر نکردن به فحشا و امر نکردن به قسط. دو تا شاخص را داریم و

یکسری ویژگی‌هایی که قرار است مدخل ورودی داشته باشیم و البته آیه‌اش نیز دلالت دارد. از اینجا به بعد باید دید که در مطلبی که می‌گویند می‌توانند پیش بروند یا نه.

خانم خوش اخلاق: در ابتدا عرض کردم آیه ۱۹۹ سوره اعراف گویی چرخه امام و ماموم است. این در داستان انبیاء که باید ویژگی امام و مأموم را خوب بفهمد. هر دو بال لازم است تا تبعیت خالصانه برای امام کند و مأموم خالص باشد. نگاهم به سوره این باشد و عرض کردم آیات ۱۹۹ به بعد را برای اینکه فهم بشود باید با آیات اولیه سوره انطباق داد. مثلاً برای ویژگی پیروان آیه ۳ که فرموده (اتبعوا انزل علیکم من ربک و تبعو من...) گفتم این آیه ظاهراً راهکار عملی‌اش به تبعیت از ولی راهش ارتباط با قرآن و قرائت قرآن است.

- دسته‌بندی‌تان خیلی خوب بود ولی حالا که نظیر به نظیر شده نمی‌توانید. باید آیه را دلیل بیاورید و باید وجه داشته باشید، طبق دسته‌بندی‌تان نمی‌توانید. برای اثباتش آیه بیاورید نه این دسته‌بندی را اثبات آیه کنید. باید بتوانید نشان دهید که مثلاً تبعیت کردن از پروردگار و تبعیت نکردن از پیروانتان.

این عام است و آن یکی خاص و ممکن است چند خاص دیگر هم در سوره باشد. پس بنابراین دلالت این، دلالت تام نیست و ما می‌توانیم یکی از راه‌های تبعیت از پروردگار را رجوع به قرآن، امساط و دریافت حکم از قرآن بگیریم. خدا امر نکرده به فحشا امر کرده به قسط اینجا همین‌طور که خود آیه است یکی از خواسته‌های شما در این آیه است یعنی تبعیت کنید از «قسط» و تبعیت نکنید از «امر» کسانی که پی فحشا می‌روند. الان باید ویژگی امام نور را درآورد طبق آیات، ویژگی پیروان را درآورد طبق آیات و تا انتها. که می‌شود ۲۰ آیه ۱۰ آیه که تبدیل به یک نظام می‌شود و بعد بین آیات ارتباط برقرار کنید که بتوانید بینشان یک دستگاه ایجاد کنید و یک ارتباط منطقی بین آیات برقرار کنید. این نوع پژوهش کار را راحت می‌کند در عین حال همه آیات را در نظام دسته‌بندی خودتان می‌آورید. کار خوبی می‌شود و چرخه ای می‌شود که ان‌شاءالله ادامه‌اش بدهید.

هر چیزی می‌گویید باید با یک نظام بگویید که آن نظام‌مندی را از خود آیات درآورید. مثلاً می‌گویید اما غیرحق امر به اسراف می‌کند یا اسراف می‌کند.

خانم خوش اخلاق: مثلاً آیه ۲۸ و ۲۹ را از خود آیه گرفتم که ویژگی امام هست. ولی فرمان به عدم اسراف خطاب به ویژگی پیروان حق گرفتن، اینکه فرمان به زینت کردن هنگام به ورود مسجد هست و آیه ۳۲ بهره از رزق حلال بردن در دنیا و آیه ۳۵ که تقوا سبب عدم خوف در قیامت می‌شود و می‌فرماید کسی که اصلاح تقوا دارد حب و بغضی در قیامت ندارد. بعد برای ویژگی امام نور سه خصوصیت درآمد؛ از آیه ۳۱ فرمان به عدم اسراف، فرمان به

زینت کردن هنگام ورود به مسجد؛ از آیه ۳۲ بهره از رزق حلال در دنیا و بهره‌مندی در آخرت (رزق طیب)؛ مطابق آیه ۳۵ تقوا و اسراف سبب ایمن بودن از حب و بغض می‌شود.

- این باید ویژگی پیروان امام نوری را بیاورد که امر به فحشا نمی‌کند بلکه امر می‌کند به قسط. اینها به ازای وزن عمل یعنی چه؟

تبدیل کردن به گزاره که اگر خوانش آیه درست بود یعنی این کارتان درست است اگر خوانش گزاره‌تان، مبهم بود یعنی کارتان معنی ندارد و یک جاهایی ناقص است.

امر نکردن به فحشا امام نور را و همین‌طور امر به قسط امام نور را احیا کردند و همه این کارهایی که انجام دادند تابع آن عدم فحشا باشد و امر به قسط باشد که وزن اعمال را دو چیز تعیین می‌کند - البته تا الان ممکن است اما بعداً زیاد می‌شود - قسط بودنش و خالی بودنش از فحشا.

چگونه می‌شود که وزن عملی را قسط بودنش معنی کند و این یعنی چی؟ دلیلش این است که خود قسط معیار سنگینی عمل است (خود امر به قسط احتیاج به یک شاخص دارد). مثلاً اسراف کردن و نکردن را با چه چیز می‌شود فهمید؟ با قسط می‌شود فهمید. البته مفهوم قسط هم یک همچین تحملی را اگر نداشته باشد، نمی‌تواند این‌ها رو تبیین کند.

احتمالاً مهم‌ترین کلمه سوره اعراف، «قسط» است و احتمالاً مهم‌ترین اتفاقی که باید در این سوره بیاید «شناخت قسط» است. مهم‌ترین شاخص در امام نور هم احتمالاً قسط است. وزن نیز با همین قسط تعیین می‌شود. حالا اینها یعنی چی؟ که از خود سوره و کار واژه بایست درآید.

کلمه «قسط» در قرآن می‌تواند معیار ثقل باشد. از آن طرف هم خالی بودن از فحشا می‌تواند معیار خفیف بودن را دارد. البته این اشتباه نیست اما چه ربطی به رزق دارد؟ پس احسان شد یکی از مولفه‌هاش که چه ربطی به قسط و غیره دارد. پس باید ربط این‌ها را فهمید. در عین حال که کار را ساده می‌کند اما ربطش کمی سخت بدست می‌آید. یعنی مفهوم قسط در ساز و کارش ثقل را در پی دارد که می‌توان از سور آل عمران، حدید و... درآورد و کار کردن روی واژه قسط می‌تواند معیار سبک و سنگینی عمل را تعیین کند. حالا برای مفهوم قسط با یک مفهوم دیگر رفت و آمد کنید. (اعدلوا...) «عدل» روح قسط است پس عدل می‌شود شاخص.

قسط این است که حق سرچایش برود. که آن روح قسط است. عدل در واقع خالی شدن از احتجاج و هر افراط و تفریط. البته حضرت علامه(ره) متنی در باب عدل و قسط دارند ذیل سوره نحل. که این آیه مهمی در سوره نحل است و به طور طبیعی به واژه دیگری برخورد می کنید به نام «عدل». که وقتی می آید روی کار در واقع قسط را عقب می زند و خودش می آید چون می شود معیار. قسط و عدل در نظام انسانی می شود وضعیتی از فرد که در نظام عدل و قسط قرار گرفته است و خودش را نگاه می کند. «حنیف» واژه ای است مخلوط عدل و قسط است. واژه کلی «حنیف» که خصوصیت حنیف بودن بر مدار عدل و قسط جلو می رود که وارد ساحت انسان می شود و کم کم ساحت معنایی خودشان را جلوه دادند.

خانم خوش اخلاق: ویژگی امام ناب را هم آیه ۲۰ تا ۲۱ ویژگی وسوسه کردن و طبق آیه ۲۱ قسم دروغ گرفتم و برای پیروانش آیه ۹ خاسرین و ظالمین، آیه ۱۲ تکبر، آیه ۱۹ ظالم، آیه ۲۳ خاسر، آیه ۳۰ برگزیدگان شیطان به جای خدا، آیه ۳۶ کذب آیات، آیه ۶۳ استکبار و... که ویژگی اش وسوسه و قسم دروغ.

- وقتی استکبار وزن عمل باشد، کبر می آید انسان را از وضعیت عدل و بروزش به شکل قسط خارج می کند. که می شود طلب کبر. از عدل خارج می شود و نمی گذارد فرد قسط بکند. مثلاً؛ انسان وضعیتی به نام عدل دارد و وضعیتی دارد به نام قسط. «عدل» یعنی تصفیه و تزکیه که می شود سوره مبارکه شمس. به وضعیتی از نفس که در حالت الهام الهی قرار دهد. «قسط» صفات و رفتارهایی که بر مدار حق است نه نفس. که به طور طبیعی از آن صفات و رفتار آثار مثبت و سازنده ای در جامعه باقی می گذارد.

عدل و قسط مانند ترازو هستند که با واژه وزن خیلی ارتباط دارند که برای فهم قسط باید به عدل و برای فهم عدل باید به قسط مراجعه کنید مثل دو واژه دوقلو هستند و هر کدام معرف هم هستند. نقش دو واژه عدل و قسط در ثقل بخشی نفس انسان که در طبع خودش بسیار مطلب دارد، در سیستم باورپذیری می رود، انسان شبیه کلمه «شکر» می شود؛ شکر همان عدل است وقتی به نسبت نعمت و فضل دیده شود.

شکر در سوره اعراف مهم می شود؛ یعنی یکپارچگی ساختار انسان در مدار ذکر خدا با حاکمیت تقوا بدون هیچ اعوجاج را «شکر» گویند. تفکر و خیالش موحدانه است، مشاهداتش یکپارچه موحدانه است؛ هم واحد در ابراز توحید را شکر گویند.

از یک سوره این واژه ها را کشف می کنیم به حلقه بنیادی می رسیم و این تبدیل به یک چرخه می شود و می توان در هر سوره قرارش داد و دستگاه درست کرد.

اگر فرد نمودار را بنویسد وارد شاخه می شود که اگر بتواند بگوید و به قول معروف پیام خطا ندهد این شاخه بندی ها خوب است اگر آن را نفهمد این شاخه بندی ها مزاحم کارش می شود و به دردش هم نمی خورد. چون یکی از میوه هایش یا شاخه هایش زیاد بشود دچار سردرگمی می شود.

اگر در این پژوهش بتوانید ارتباط بین ثقل، بین حق و بین شکر که از مسیر خلق انسان و صورتگری انسان آمده را فهم کنید و اینکه چه ارتباطی است که بتوانید این ارتباط را کشف کنید، این می شود که هر عملی بر مدار شکر باشد سنگین است و اگر خالی از آن باشد (که در قرآن کفر است) سبک است. ما می خواهیم بدانیم چه عملی شاکرانه است و چه عملی کافرانه است. عملی شاکرانه است که دور از زشتی باشد.

همان زشتی هایی که فطرت سلیم آن را زشتی می دانند مثل دروغ، پشت سر مردم صحبت کردن زشت است، فطرت تشخیص می دهد. به چنین فردی که فطرتش سلیم است بلد طیب گویند، به بسترش بلد طیب گویند و به کارش شکر.

قسط باشد یعنی کسی را از اعتدال خود خارج نکند یعنی وقتی وارد جامعه شد مردم را از اعتدال خارج نکند. مثلاً در اقتصاد؛ اقتصادی به وجود آوردید که جایی از آن فربه و جایی از آن لاغر باشد این می شود که مردم را از اعتدال خارج کردید. امر ولی ذیل قسط اجرا نشده است.

در فرهنگ؛ اگر چیزی ایجاد کردیم که قوه خیال کسی را بیشتر از قوه عقل او تقویت کردید یعنی قسط را اجرا نکردید. اگر فیلمی ساختید که قوه فهم او را بیش از خودش فعال کردید، یعنی قسط را اجرا نکردید.

یعنی کسی را از اعتدال خودش خارج کردید و یا عبادتی را در جامعه ایجاد کردید که مردم از اعتدالشان خارج شدند مثلاً باید مبارزه می کردند تمت رفتند رُهبانیت را گرفتند می شود سوره حدید. یعنی شما آنها را از اعتدال خارج کردید با عبادت، با روزه ماه مبارک. کسی را از اعتدال خود خارج نکند؛ مثلاً در بحث اعتدال باید گفت اعتدال در تعلق، این است. اعتدال در تفکر، این است و غیره. برای هر چیزی اعتدالی از سنخ خود او موجود است.

مثلاً کودکان در کودکی باید بازی کنند و اشتباهات تفکر او را بیش از اندازه فعال کردید که در این صورت قسط را انجام ندادید. یا مثلاً پیش از موعد مقرر به کارهای آموزشی و مدرسه فرستادید و باز قسط رو اجرا نکردید. یعنی الان یک مرتبه می بینید چه جالب این خودش می تواند جریان تولید کند و ثمرات اجتماعی داشته باشد.

آنچه که انسان را از اعتدال خارج می‌کند دو عامل است: عامل عجله و کندی (سوره مبارکه اسرا) انسانی که از حالت اعتدال خارج شود یا پیوسته به صورت عجولانه انجام می‌دهد و حتما نسبت به کارهایی اهمال می‌کند. این می‌شود که عجله و کندی علت اصلی افراط و تفریط که با «اسراف» ارتباط برقرار می‌کند که در پی آن خارج شدن از عدل و قسط و عامل شاکرانه است و طرف به هم می‌ریزد یعنی نظامش و همش نمی‌تواند واحد باشد پس عملی که انجام می‌دهد ثقل دیگر ندارد. مثلا طرفی که تا دکتري رفته وقتی ارزیابی‌اش می‌کنید می‌بینید دوباره یاد بگیرد و هیچی یاد نگرفته است که این را خفت گویند. آموزش اثر ندارد و این همه هزینه کردن روی رشد اثر ندارد. مثلا مدارس از ابتدایی تا دانشگاه سیستم‌شان غیرشاکرانه است چون بر مدار قسط نیست یک جایی تکلیف می‌گوید که نباید گفت و جایی که بایست گفته شود نمی‌گوید.

سوال: عدل و قسط حالت موضعی هم دارد یعنی مطلق یا نسبی است؟

- بله دارد هم به کل ساختار است، هم به فرآیند است و هم به اجزا است. عدل و قسط جزئی و تفصیلی؛ مولفه‌ای؛ عدل و قسط ترکیبی؛ عدل و قسط ساختاری و عدل و قسط در نظام که هر کدام می‌شود «شکر» زیرا که شکر خیلی مفهوم عجیبی دارد.

هیچ کلمه‌ای به اندازه شکر در قرآن وزن ندارد. شکر به انتها خروجی و ثمردهی که می‌رسد شکر گویند. به خاطر همین می‌گویند کم هستند کسانی که شکور هستند. ممکن است مولفه‌ای شاکرانه باشد اما در ساختار و نظام قرار بگیرند این شکرش را از دست بدهد. مثل یک بدن هست که شاید بدن خوب کار کند اما اگر معده کار نکند، خوب کار کردن او هیچ تاثیری ندارد.

شکر در جایی غیر موضعش قرار بگیرد می‌شود شکرک (شکر موضعی، اسمش شکرک است). خدا کسی را که اراده دنیا می‌کند ولو از ابزارش نهایت استفاده را برای دنیا می‌کند اسمش را شکر نمی‌گویند «کلا نمدهولاء و هولاء». نظام باطل در هیچ شأنی از شئون موفقیت ندارد. مثلا: ثروت‌اندوزی، آدم کشتن اصلا موفقیت نیست. قارون شدن به این صورت که شترهای زیادی مال قارون را حمل می‌کند ثقل ندارد. بلکه یک بار بی‌ارزشی را دارد حمل می‌کند.

سوال: یعنی از بالا باید نگاه کرد؟

- روی ثقل صحبت می‌کنید. این وزنی ندارد که به این صورت مثلا ببینید قارون شدن فردی شترهای زیادی یک بار بی‌ارزشی را حمل کند.

سوال: در سوره فجر می‌فرماید «الم تر كيف فعل ربك بعاد ارم ذات العماد التي لم يخلق في البلاد و ثمود الذي جابوا الصخر بالواد. و فرعون ذى الاوتاد». اینها همه موفقیت است. «الذين طغوا في البلاد. فاكثروا فيها الفساد. فصب عليهم ربك سوط عذاب ان ربك لبالمرصاد».

- یعنی چیزی که بر آن عذاب نازل می‌شود «فامه هاویه و ما ادارك ماهيه نار حاميه». اصلا سوره قارعه است یعنی به اندازه بزرگی‌اش تبدیل به نار حامیه می‌شود یعنی قارون به اندازه شتران خودش، سکه‌های درهم و دینارهایش، حمل می‌کند آتش حمل کردنی را، که به آن نمی‌گویند افتخار.

سوال: پس اصلا نمی‌شود برشی و مقطعی نگاه کرد؟

- خیر نمی‌شود.

سوال: یعنی آن کسانی که می‌گویند ای کاش ما جای قارون باشیم، در هیچ سطحی پذیرفته نیست؟ و هر چیزی را باید با حقیقت آن و سمت و جهت آن دید.

- بله.

ما هفته گذشته مطرح کردیم که بحث ثقل را در دو واژه جستجو کنیم چون اینجا گفته شده (من ثقلت موازین و من خفت موازین). عمل یا فعل گفته نشده است. گفته موازین معلوم نیست. نفس آدم را در این میزان می‌گذارند یا عملش یا فعلش را. دوستانی که پیش فرض را عمل گرفتند رفتند سراغ عمل. ما هم آن هفته گفتیم ممکن است فعل هم باشد. که بعضی از دوستان هم رفتند سراغ فعل. حالا ما می‌خواهیم ببینیم که پیش فرض را عمل بگذاریم؟ چون در آیه نگفته که «ثقلت اعمالهم حتی نگفته ثقلت افعالهم یا انفسهم». گفته شده «موازینهم». موازین هم یعنی ترازو. در این ابهام هست.

سوال: سوره زلزال عمل را می‌گوید؟ «يعمل مثقال ذره يره».

- نه، از آن هم انحصار عمل در نمی‌آید. می‌گوید کسی مثقال ذره هم باشد می‌بیند. مثل این است که در خیلی جاها می‌گوید هر کسی عملی انجام دهد در کتاب نوشته می‌شود. مثلا نفس، فعل، باور.

سوال: مگر گفته نشده از باور و صفت حتما یک عملی در می آید؟

- از آن جهت گفته ایم که اگر کسی خواست روی بحث «عمل» کار کند، بتواند.

سوال: ما باید اول تکلیف آیه را مشخص کنیم. حتی ما باید بدانیم برای کار بیشتر بر آیه باید فعل را کار کنیم یا عمل را کار کنیم؟ چرا؟ یعنی می خواهیم بدانیم وزن به کدام یک از این ها نزدیک تر است.

- وزن به عمل نزدیکتر است یا فعل؟ پیش فرض ما با سوره مبارکه زلزال بیشتر می رود روی عمل اما باید اثبات کنیم.

آیا عمل بیشتر اثر دارد؟ هر طور هست باید ارتباط این داستان را پیدا کنیم. ما اسمش را گذاشتیم عمل در ساختار وجودی انسان. البته فعل در ساختار وجودی هم هست. اون هم به موقع اش خواهیم گفت. البته این ۱۶ صفحه بیشتر نیست و تازه متولد شده است و جوجه یک روزه است. در پژوهش هایی که ما با شما داشتیم از یک سال پیش تا الان انواع و اقسام حالات را بررسی کردیم یعنی یکبار کل آیات را دیدیم، یکبار منتخب آیات را، یکبار دسته بندی آیات را.

در اینجا آمدیم منتخبی از آیات را رصد کردیم چون حدود سیصد «عمل» داریم و خیلی از آنها در تحمل ما نیست.

سوال: چهل و اندی آیه هست که شامل دو عمل است، یا مشتق عمل است؟

- ما آمدیم از بین ۳۰۰ آیه، ده تا را انتخاب کردیم و بنا این بوده که از هر آیه ای تعریف در بیاوریم که بفهمیم که آیا عمل با ثقل ارتباط دارد یا ندارد؟ معیار نداریم. انتخاب می تواند تصادفی باشد یا یک وجهی داشته باشد. کلاً قاعده کلی قرآن این است که آیه ای را توانستی تعریف بدهی می توانی آن تعریف را تعمیم دهی و مثال نقض پیدا نمی شود. شاید وجه دیگری پیدا شود. به خاطر همین تک آیه ها می توانند تعریف واژه بدهند منتهی مقداری دقت می خواهد. که حتماً اینها ارتباط داشته باشند. وقتی می گوید «الا الذین آمنوا و عملوا صالحات» آیه ایمان و عمل صالح با هم ارتباط دارند. حال می خواهیم ببینیم نقش ایمان چیست، نقش عمل صالح چیست. من یک آیه نشان می دهم برای اینکه بحث باز شود.

سوال: یک شیء شاء خدا شامل حال او شده شاء بر هدایت یا ضلالت. حال آن چیزی که با موضوع هدایت یا شاء هستند؟

- این کاری که می‌کنید برای عمل است و ما با آن کار داریم ولی فعلاً نه. مثلاً کشاورزهای مختلف رفتند کار کردند و الان می‌خواهند محصولات را بفروشند. کسی می‌آید می‌گوید این کرم زده است. کسی دیگر می‌گوید آفت‌زده است شخص دیگری می‌گوید تو خالی است، می‌رود در انتهای ساختار یعنی همان جایی که آدم‌ها را می‌شمارند تا حسابشان را بدهد کف دستشان. یکی برود بهشت یکی جهنم. لذا خارجی‌ترین قسمت ساختار وجودی می‌شود. پس در خودش هم بحث ساختار وجودی را می‌کشد. منتها اینکه شما همه را با هم ببینید و همه را با هم ببینید مهم است. چون اگر همه را با هم ببینید هیچ وقت به کاربرد ساختاردهی نمی‌رسید. باید بگویید اول این مورد را می‌بینم، بعد این مورد را، بعد این مورد را، این گونه باید کار کنید و گرنه به ساختار نمی‌رسید.

این آیه بسیار مهم است: «من كان يريد العزه فلله العزه جميعا» عزت برای خداست و عزتش را با کسی تقسیم نکرده است. یعنی غلبه، قهر، شکست‌ناپذیری همه برای خداست (جمعاً)
«اليه يصعد الكلمه الطيب»؛ کلمه‌های طیب به سوی او صعود می‌کنند.

«والعمل الصالح يرفع»؛ عمل صالح آن را رفعت می‌دهد. صعود با کلمه طیب است، رفعت با عمل صالح.

«والذين يكفرون السيئات». اگر کسی کلمه طیب‌اش بالا نرفت و عمل صالح آن را رفعت نداد به مکر می‌افتد توسط سیئات. یعنی به بدی کردن می‌افتد. بدی‌ها نتیجه‌اش می‌شوند نیرنگ کردن، ضرر کردن، ساقط شدن، هوا شدن (هاویه)، پایین رفتن «لهم عذاب شديد و مكر اولئك هو يبور». هر چقدر مکر می‌کنند وزنی ندارد. واژه «یبور» به معنی بی‌وزنی است. یعنی هیچی نیست.

این آیه دارد فرایند سنگین وزن شدن انسان را بیان می‌کند و می‌گویند انسان باید کلمه طیب داشته باشد یعنی باید ورودی حق داشته باشد. چون کلمه طیب به سمت او می‌رود، در عین حال عمل صالح چه کار می‌کند؟ او را می‌برد بالا یعنی رفعت بخشی نفسی که کلمه طیب دارد به عهده عمل صالح است.

سوال: فرق رفعت و صعود چیست؟

- صعود یعنی بالا، رفعت یعنی ارتقاء؛ صعود یک جهت است. حال یک عمل، یک جهت، یک رفعت و یک مکر داریم. این جهت یعنی کلمه طیب؛ یصعد یعنی جهت مثبت به سمت بالا؛ جهت منفی هم خالی بودن از کلمه طیب است. عمل وقتی که ضرب می‌شود در جهت؛ رفعت یا مکر ایجاد می‌کند.

سوال: آیا نفوذ هم دارد؟

- بله چون وقتی رفعت ایجاد می کند، سعه صدر ایجاد می کند «الم نشرح لك صدرک» که از آثار آن است.

پس ما یک عمل داریم، یک جهت داریم، باورها جهت سازند، عملها بر بستر باور قرار می گیرد. عمل آن چیزی است که از فرد سر می زند، با وجود باورها، او را به قرب الهی رفعت یا از قرب الهی ساقط می کند. در واقع موتور محرک است. ممکن است باورها مثبت یا منفی باشد. باورها جهت اند.

شما می خواهی بگویی عمل مهم تر است، اشکالی ندارد. شما می خواهی بگویی باور مهم تر است، اشکالی ندارد. شما می گویی من ۱۰ قدم راه می روم اگر جهتم از این طرف باشد از این طرف سر در می آورم و اگر جهتم آن طرف باشد از آن طرف سر در می آورم. من درس می خوانم اگر جهتم موافق نظام باشد موافق انقلاب می شوم، اگر جهتم مخالف نظام باشد مخالف می شوم.

باورها هستند که جهت می دهند و عمل است که رفعت ایجاد می کند لذا اگر انسان در جهت هایش دقت نکند بعد از یک مدت عمل کردن روز به روز بین او و ولی الهی فاصله می افتد.

حال عمل صالح مهم است یا باورها؟ عمل صالح مهم است و باورها. یعنی هر دو. چرا؟ چون اگر باورها درست نشود هر کاری که انجام بدهند نتیجه منفی می شود و همین طور اگر باور مثبت داشته باشند ولی بدون عمل چه؟ خوب رفعت پیدا نمی کنند.

عمل از فرد سر می زند. نفس بسیار مهم است یعنی عمل نفس پیدا می کند یعنی عمل هویت پیدا می کند. شیء اعم از نفس است. یعنی مخلوق اول که بخواهد بیان شود با شیء بودن بیان می شود. چون شما هم می توانید به خالق بگویید شیء هم به مخلوق. هم می توانید به خالق بگویید نفس هم به مخلوق، ما از شیء و نفس استفاده می کنیم جایی که می خواهیم از ابتدا شروع کنیم.

سوال: با این تفاسیر جهت گیری کار یک دفعه نیست؟ چون با باور سروکار دارد. یک بار نیست؟

- بله بخاطر همین صعود می آورد «یصعد کلمه الطیب»

حال ما دو بخش می شویم عمل و فعل؛ بعضی ها عمل و فعل را کار کنید و بعضی ها فعل. چون فعل جهت است و عمل محرک است یعنی این فعلی که بعدا باور هم جزء اش می آید و طلب، قصد، نیت، انگیزه می آید، اینها می آیند درون مایه می آید و جهت دهی می کند عمل ضرب می شود و بالا می برد.

سوال: اگر نفس باشد پس عمل دیگر مهین بر نفس نیست (با تعبیر شما)؟

- من یک مثال می‌زنم اگر یک آسیاب آبی را دیده باشید این‌ها می‌آیند کف رودخانه که جریان آب وجود دارد یک ساختمان درست می‌کنند که این آب امروزی را به سنگ منتقل می‌کند. آن سنگ آسیاب دو تا سطح دارد یکی ثابت و یکی متغیر. متغیر به وسیله جریان آب حرکت می‌کند بصورت دورانی. این را تبدیل می‌کند که هرچه دوران سرعت آب بیشتر باشد دوران سنگ بیشتر است ولی همیشه نباید حرکت کند اگر اهرم را بالا یا پایین زده باشند ارتباط بین آب و جریان قطع می‌شود هیچ وقت گندمی آسیاب نمی‌شود و اگر گندم هم ریخته باشند ولی کسی نباشد که این آسیاب شده‌ها را جمع کند باز هم بی‌فایده است.

عین آن حرکتی است که ایجاد می‌شود به درستی، یعنی به صورتی باشد که درست قرار بگیرد و پل این چرخه نه جای دیگر، به این می‌گویند عمل صالح.

ولی اگر یک جریانی نباشد، اگر گندمی نباشد یا چیزی نباشد که این گندم را آسیاب کند، که این را می‌گوییم فعل، کلمه طیبه و باورها. در واقع باورها می‌شوند آن چیزی که اصل ماجرای قرب انسان به واسطه آن است و نیروی محرک آن عمل است. یعنی در این گنبد گردون هیچ واژه‌ای به اندازه ایمان و عمل صالح مهم نیست. دلیلش این است که انسان آمده در این دنیا رفعت پیدا کند به وسیله ایمان و عمل صالح.

مولفه اول: تشخیص؛ هر وقت توانستید بگویید «چیز» یعنی تشخیص. آن موقعی هم که سر می‌زند یعنی «تحقق»، باورهای فرد. باور می‌تواند بستر باشد می‌تواند جهت باشد می‌تواند مبدا باشد. چرا باور می‌تواند مبدا باشد؟ معلوم است دیگر، باور مبدا است چون اگر شما باور نداشته باشید کاری انجام نمی‌دهید چون ما داریم درباره اعمال اختیاری حرف می‌زنیم.

پس باور مبدا یا جهت است چون جهت می‌دهند، بستر هم هست چون همان فضای درونی که در فرد شکل گرفته آن روح کلی‌اش را می‌گوییم بستر. بهر حال هر عمل در بستر اتفاق می‌افتد.

تمایز مبدا و بستر: اینکه مبدا و بستر آوردم یک کار زیر کانه‌ای است اینکه شما بگویید «بُیدا» بعد همان را بگیرید بستر، احتیاج دارد که آیات دیگری را ببینید. یعنی یک جایی دیدم ایمان استراحت است و جای دیگر ایمان مبدا است. یعنی براساس مطالعه‌ای که از قرآن کردم و احصا کردم نقش ایمان و نسبتش را با عمل بررسی کردم گاهی

جنبه شروع دارد یعنی یک عملی شروع نمی‌شود مگر اینکه شخص باور داشته باشد و گاهی جنبه جهت دارد و گاهی جنبه بستر دارد مثلاً زمانی که می‌گویند در مومنین این اتفاقات می‌افتد.

سوال: تمایز مبدا و بستر چیست؟

- اولی شروع است، دومی محل وقوع.

سوال: بستر عرض می‌شود؟

- بله.

طبق این آیه می‌گویند «الیه یصعد کلمه الطیب» این آیه عجیبی است نمی‌گویند که «من کان یرید العزه» یعنی هر کس اراده کرد مثل «من ثقلت موازین».

معلوم است که عشاءش در مورد اعمال اختیاری است. معلوم می‌شود که هر انسانی غایت کارش رسیدن به عزت است. عزت یعنی موقعیت بدون شکست. یعنی به یک غلبه‌ای که برنگردد. آدم می‌خواهد پیروز شود که شکست نخورد همه انسان‌ها این را می‌خواهند.

یعنی فقط دست خداست یعنی هر کس وجهش به سمت خدا باشد به او عزت می‌دهند. حال مکانیزم رسیدنش چیست؟

هر کس عزت می‌خواهد باید این کار را بکند. قاعده این است که آن چیزی بالا می‌رود که کلمه طیبه باشد. یعنی نفس کان یرد غیره، تو باید در درون خودت کلمه طیبه ذخیره کنی.

چون فقط کلمه طیبه لایق قرب است. یعنی وقتی تو را بردند پیش خدا، آن چیزی که تو را به خدا وصل می‌کند کلمه طیبه است. تو چه داری بگویی؟

خدا را چگونه نگاه می‌کنی؟ از خدا چه می‌دانی؟ لا اله الا الله می‌دانی؟ کیف وجدتم قول لا اله الا الله؟ هل وجدتم قول لا اله الا الله؟

حال عمل صالح می‌تواند ارتقا دهد. به نفس وزن دهد. الان کلمه طیبه اینجا خاصیت سیرووریت دارد. یعنی عمل صالح در این بستر شروع می‌کند به رفعت دادن. پس عمل آسانسور نفس می‌شود.

«و الذین یمکرون السیئات». این آیه سه بخشی جالبی دارد. شر در آن مخفی است. کسی که عزت را اراده کرد ولی آنرا از غیر خدا جستجو کرد به فکر می افتد توسط اعمال سوء. یمکرون یعنی به فعلیت مکر می افتد. «لهم عذاب شدید و مکر اولئک». یعنی مکر آنها بی وزن است.

سوال: مولفه هایی که به آیات دلالت می دهیم «یایی» بگیریم یا «واوی»؟

- نه می تواند سه تا باشد «یا» باشد و می توانیم «و» بگیریم اما شفا هر جوری بگیری جواب می دهد. چون بستر بگیریم، بستر را باید جهت دار بگیرید و همین طور اما در آیات که نگاه می کنی غلبه با یکی است. حفظ این آیه خیلی جالب است.

«الا کتب لهم به عمل صالح»^{۱۵}

یعنی به کاری که کفار را به خشم بیاورد و آنها را ناراحت کند، اقدام نمی کنند. اگر با دشمن جنگید هیچ غنیمتی به دست نمی آورند. (اول از سختی ها شروع کرد و بعد آمد به سمت خوشی ها)

مگر آنکه به پاداش آن برای آنها عمل صالح نوشته شده. پس عمل صالح را چه گفته شد؟ گرسنگی کشیدن، سختی کشیدن، پنجه در پنجه کفار کردن، آنها را عصبانی و ناامید کردن، آنها را از معرکه خارج کردن، از آنها غنیمت گرفتن. این ها را گرفت. هر چه جلو رفتی و این کارها را کردی، ما برایت عمل صالح می نویسیم.

«ان الله لایضیع اجر المحسنین»؛ باز هم دل نمی کند. به این دل نمی کند در قرآن می گوئیم جدل. جدل یعنی رها نمی کند. حرف را رها نمی کند و دوباره یک چیز دیگر می گوید. «و لاینفقون نفقه صغیره و لا کبیره و لا یقطعون» چون اینجا رفته فتح کرده و پول هم دستش هست و الان باید انفاق کند «و لاینفقون» در واقع مثل است که دارد به دو نظام اشاره می کند. یک نظام جنگ، یک نظام بعد جنگ. یک استرس قبل جنگ، یک کار بعد جنگ.

یعنی هیچ سفری را نمی رود که برای سفر یا تبلیغ قطع بکند. یعنی هجرت می کند بقیه جاها را هم تصرف می کند. پول را در خانه نمی گذارد. یعنی سیطره اسلام را در سراسر عالم گسترش می دهد. «و لا یقطعون واد یا الا کتب لهم» - یعنی عمل صالح که اینجا حذف شده است - لیجزیهم بیم الله احسن ما کانو یعملون».

^{۱۵}سوره مبارکه توبه، آیه ۱۲۰

چون خدا اراده کرده است خیلی بالاتر از آن چیزی که این‌ها عمل کردند به آنها پاداش بدهد. ببینید چقدر جالب است خدا می‌خواهد به آن‌ها غنیمت بدهد. خدا می‌خواهد اینها را رفعت دهد. به آنها پاداش بدهد، می‌خواهد «کتب لهم عمل صالح». می‌خواهد در مقابل سختی‌های که کشیده‌اند بزرگشان کند. نمی‌خواهد توی سرشان بزند، نمی‌خواهد سختی‌ای بدهد که اینها ضعیف شوند همه این‌ها طرح‌ریزی خداست که اینها را بزرگ کند. فکر نکنید اگر پنجه در پنجه دشمن کردید و شهید دادید خواسته تا شما را ضعیف کند. نه. بلکه این‌ها بخاطر این است که شما را بزرگ کند. باز هم که اسلام را در تمام سیطره عالم گسترش دادید باز هم نمی‌خواهد شما را به سختی بیاندازد می‌خواهد «کتب لهم لیجزیهم...»

یعنی عمل صالح به بهانه‌های مختلف پیدا کردن است که انسان به عرش سفر می‌کند. یعنی می‌پرسند چقدر رفتی هجرت؟ چقدر مسافرت کردی؟ چقدر کلاس گذاشتی؟ چقدر مردم را هدایت کردی؟

یادش به خیر شهیدی آمد به خواب دوستانش و گفت ما اینجا حالمان خیلی خوب است اما من کتاب اعمالم را که ورق می‌زنم یک صفحه در میانش خالی است. چیزی در آن نیست. می‌رسم به جایی که مربوط به صحنه‌هایی از زندگی‌ام هست که عملی انجام ندادم، عملی در آن نیست! بی‌کار بودم. قله‌ای را فتح نکردم.

آیات درباره جنگ را ببینید. ان‌شاءالله خدا توفیق بدهد بتوانیم سوره توبه را بخوانیم؛ آیه ۱۲۰ و ۱۲۱ سوره توبه به این دلیل که اثبات کنیم عمل رفعت می‌دهد از آخر آیات شروع کردم. عمل آن است که به صورت سلبی یا ایجابی از افراد سر می‌زند (یعنی سلبی‌اش را هم عمل می‌گوییم. مثلاً جهاد می‌رود، جهاد نمی‌رود. هر دو عمل است. انفاق می‌کند یا انفاق نمی‌کند، یک وقت کسی فکر نکند عمل فقط ایجابی است.) و فرد را در راستای مقاصد الهی قرار داده یا نمی‌دهد. ثبت اعمال و قرار گرفتن در انواع ابراز و ویژگی‌های اصلی «ضل» است. یعنی در واقع امضای انسان است. دیدید انسانها امضا دارند؟ عمل امضا است.

سوال: کسی هست که اصلاً فلان عمل (جهاد رفتن) برایش تعریف نشده است؟

- یک عمل دیگر برایش تعریف می‌شود!

هر کسی باید صحنه‌های جهاد خودش را پیدا کند که در روایات آمده است. البته بعضی از افراد بعضی از روایات خاص را نقل می‌کنند می‌گویند «جهاد المرآه حسن التبعّل»، این درست است که جهاد زن شوهرداری کردن است

تمت روایت دیگری هم داریم که در مورد جهاد زن طور دیگری هم حرف می‌زند. جهاد یعنی در راه خدا تلاش کردن و دشمن خدا را به خاک ذلت کشاندن. جهاد یک مصداق اش قتال است.

شما یک مقوله پیدا کرده‌اید به نام «جهاد سازندگی» یا «جهاد قتال». افرادی که پشت صحنه هستند. مثلاً سیل آمده یک عده باید بروند خانه‌ها را بسازند. حالاً ما نمی‌توانیم خانه بسازیم اما می‌توانیم پول بدهیم. می‌توانیم اطلاع‌رسانی کنیم تا دیگران کمک کنند. همه اینها مقوله جهاد است. خیلی وقت‌ها جهادهای پشت صحنه از جهادهای در صحنه هم مهم‌تر است. چون در خیلی از مناطق عملیات، مخصوصاً سازندگی حضور انسان‌های معمولی نباید باشد. فقط باید امکانات یا علم باشد. اگر یک نفر علمش را پیدا کرد و به آنها داد، جهاد است. مصادیق جهاد متفاوت است.

دوستانی که می‌خواهند تحقیق جهاد را انجام بدهند سه دسته بشوند. یک دسته سوره‌ای کار کنند مثل خانم‌ها خوش اخلاق و شهیدزاده. این بزرگواران شاخصه سنگین شدن اعمال را استخراج کنند مثل همین چیزی که ما اول جلسه صحبت کردیم.

گروه دوم آنهایی که می‌خواهند از مولفه عمل وارد شوند، این بزرگواران باید بر اساس یک تعریفی از عمل یک سوره‌ای را مثل فاطر، سبا و کهف انتخاب کنند. محدوده پژوهشی را یک سوره قرار بدهند. ببینند خداوند درباره عمل در سوره چه می‌فرماید و ببینند وزن دار شدن عمل در سوره به چه شکلی است. به نظر من یک نفر فقط سوره فاطر را کار کند همه بحث‌های سوره را دریاورد. می‌تواند درباره «من ثقلت موازین» مطلب در بیاورد.

سوال: سوره زلزال هم می‌شود؟

- سوره‌هایی که احکامی اند خودشان نیاز به باز کردن توسط سوره‌های دیگر دارند. این سوره می‌شود اما دوباره باید به سوره دیگر رجوع کند.

کار دوم این است که افرادی روی عمل کار می‌کنند (البته اگر توانمند باشند) می‌توانند روی کل قرآن کار کنند. اگر هم دوست داشته باشند فقط سوره فاطر یا اینکه دو سوره فاطر و کهف. سوره مبارکه سبأ کمی سخت است. سبأ بسیار نزدیک فعل و عمل است.

یک عده می‌گویند ما می‌خواهیم فعل را کار کنیم. در هم آمیخته شدن فعل و عمل برایمان مهم است. کتاب فعل را بخوانند و فرض بگیرند روی فعل یک تحقیق مستقلی شده است اگر روی عمل هم تحقیقات مستقلی شده بود بد

نبود که روی این کار کنند، اما چون نشده مجبور هستند تا خودشان کار کنند. گروه سوم روی فعل کار کنند. اگر کتاب هم خواستند به آنها می‌دهم. سوره‌هایش را در کتاب معرفی کرده است. مثل سوره ق، زمر و سور حوامیم.

سوال: زمان تحقیق چقدر است؟

- شما کم کار کنید و کم کم ارائه دهید. باید خودتان را در این سیستم ارتقاء دهید.

طرح بیوت نورانی (خانم بیگدلی):

ما پارسال بیوت نورانی را شروع کردیم و خوب نیز پیش رفت. منتها مشکلی که هست الان ما ۱۰، ۱۲ تا بیت تعطیل کردیم چون مربی نداریم. در حال حاضر کلاسی که خانم خوش اخلاق توضیح دادند میثاقی است برای کسانی که در جاهای مختلف مشغول مربی‌گری هستند که قرار است به صورت متمرکز و علمی روی سوره‌ها کار شود. (در حال حاضر روی سوره‌های بیوت نورانی است) و نکات مهارتی مربی‌گری مطرح شود. دوشنبه‌ها ساعت ۹:۳۰ مدرسه اهل بیت (علیهم السلام).

استاد اخوت: نگران نباشید نیروی‌های جدید در راه‌اند.

۱. هر کدام از ما با خدا عهد کنیم که در هفته حداقل یک یا دو کلاس قرآن بصورت ثابت آموزش بدهیم و خود مشتاق باشیم. افراد مجموعه باید التماس کنند به امثال خانم بیگدلی که برایشان جا پیدا کنند! هر هفته یک روز یا نصف روز و یا چند ساعت را صرف کلاس کنید.

۲. انسان همیشه نیاز به آموزش دیدن دارد.

۳. آموزش که می‌بیند باید یک استانداردهایی داشته باشد. از استاندارد و امتحان تترسید و بیاید امتحان بدهید. اگر رتبه آوردید، درس بدهید. چون بدون داشتن استاندارد خطر دارد.

۴. بخش‌هایی از آموزش مربوط به قرآن هم شامل مثل «بیت»، «رشد» و غیره است. مدرسه اهل بیت (علیهم السلام) موظف است سامانه‌های را برای «ازدواج»، «مسائل خانواده» و «مهارت‌های زندگی» تدارک ببیند.

هر چند افرادی که دوره‌های رشد را درس می‌دهند باید قرآن بخوانند و از قرآن استفاده کنند اما بعضی‌ها نیازشان به موضوعات این‌چنینی است. یعنی موضوعات اجتماعی.

خانم خوش اخلاق بحث تدبیری و خانم کوچک زاده مباحث خانواده و مهارت های زندگی در مدرسه اهل بیت (علیهم السلام) را پیش می برند.

برای بحث های رشد و خانواده هم باید استاندارد و آزمون و سازماندهی داشته باشیم. با نظم وارد شوند و چریکی و منظم.

ان شاء الله که اعیاد شعبان بر شما مبارک باشد، بالاخص ایام ولادت سیدالشهدا (علیه السلام)، قمر بنی هاشم (علیه السلام) و امام زین العابدین (علیه السلام). ان شاء الله که از این فرصت به نحو احسن استفاده کنیم، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

برای اینکه ان شاء الله روز خیلی خوبی داشته باشیم و این روز مقدمه‌ای برای ظهور بقیه الله الاعظم (عج الله تعالی فرجه) باشد و این جلسه در این ظهور سهم داشته باشد و بتواند انصار خدا را نصرتی بدهد، صلواتی عنایت بفرماید.

بحث جلسه پیش راجع به نقش فعل و عمل در سنگین شدن میزان بود. جلسه پیش بسیاری از دوستان مطالبی را مطرح کردند که بنا شد امروز با آمادگی بیشتری مطرح کنند و مطالبشان را برایمان ایمیل کردند که اگر گزارش و ارائه‌ای داشته باشند، خوب است.

خانم اصفهانی: راجع به اعمال شیطان جستجو کردم و به جمع‌بندی کلی نرسیدم اما مطالبی که متوجه شدم این بود که شیطان در مواجهه مستقیمش با خدا یک‌سری اعمال را بروز می‌داد و یک‌سری اعمال را در انسان نشان داد که با ایجاد ضلّ و لغزش در فکر و عمل انسان‌ها داشت. یک سری کارها را هم به طور مستقیم به شیطان نسبت دادند که شیطان هم به خودش نسبت داده بود که سوء و فحشاء و آرزوهای بلند و طولانی بود. یک‌سری کارها را هم خدا بیان کرد که شیطان انجام می‌دهد مانند وعده به فقر. یک‌سری نسبت هم به عنوان رجیم، عدو مبین و ... که خدا به شیطان داده است.

استاد اخوت: یکی از راه‌هایی که می‌شود نقش فعل و عمل را در زندگی محاسبه کرد، بحث شیطان است. شیطان به عنوان یک عامل یا نماد خفیف شدن اعمال است، یا به عنوان عامل یا نماد بالارفتن وزر است. هر چه که عمل می‌زانش خفیف شود، وزر فرد بالا می‌رود. وزر مساوی با خفیف شدن اعمال است؛ دقیقاً آن طرف آن ثقیل شدن است.

تا اینجا شیطان نماد و عامل خفیف شدن و بالارفتن وزر و وبال است. اگر با بالارفتن وزر و وبال کار کنیم، آیات آن مشهودتر است یا مفهومی یا حتی واژه‌ای دیده می‌شود. ما می‌خواهیم نقش فعل و عمل را از نقطه معکوس آن برویم

که خود آن مطالب بسیاری دارد؛ بحث آسیب‌شناسی است که همراه با فساد عمل، حبط عمل و... است. عامل‌ها قابلیت دسته‌بندی پیدا می‌کنند، همان‌طور که نمادها دسته‌بندی می‌شوند. شیطان یک مخلوق مقابل انسان نیست بلکه مجموعه عوامل خارج‌کننده انسان از هدایت است. لذا کسانی که در این ساختار کار می‌کنند، باید بتوانند روی نماد و عوامل خوب کار کنند. مثلاً از عوامل شیطان تزئین و تسویف است. حالا اگر ان‌شاءالله این سروسامان پیدا کند خوب است. این کار در حال بررسی خفیف‌شدن اعمال است. چه کسی میزانش خفیف شده است و چه عواملی منجر می‌شود که اعمال خفیف شود و نماد اعمال خفیف چیست؟

نماد یعنی اعمال شاخص؛ نماد مثل «انما الخمر و المیسر و الانساب و ازلام» است.

عامل یعنی علت‌ها و سبب‌های خارج‌شدن عمل از گردونه هدایت؛ یعنی هر آنچه که به عمل شیطان نسبت داده می‌شود مثلاً گاهی القا می‌کند، گاهی تسویف و تزئین می‌کند. کبر هم در عامل‌ها قرار می‌گیرد. البته گاهی می‌شود که عامل را شاخص هم دانست که این نیاز به فرآیندی است.

بحث‌های جالب و دل‌نشینی است و آخر بحث این‌جا می‌شود که عذاب در زندگی انسان امری تکوینی است و نه جعلی و قراردادی؛ و به واسطه بن‌بست‌های درونی و خودساخته نفس پدیدار می‌شود. یعنی به طور طبیعی شما به بحث عذاب هم می‌رسید یعنی عذاب یک امر تکوینی می‌شود.

تصور کنید الان صحرای محشر است؛ یک نفر مومن است و یک نفر هم یا کافر یا کسی است که مومن را به هر نحوی اذیت کرده است. این‌ها به هم می‌رسند. شبیه آنچه که در سوره حدید مطرح می‌شود. در صحرای محشر این فرد از مومن حلالیت می‌طلبید مثلاً حق‌الناس یا دزدی یا چیزی بوده است. دو حالت اتفاق می‌افتد، یا می‌بخشد یا نمی‌بخشد. اگر ببخشد، درجه‌اش بالا می‌رود، و آن فرد هم بخشیده می‌شود و اگر نبخشد همان‌طور است.

ماهیت عذاب سیکل و یک چرخه بسته است. عذاب یک حالتی را درست می‌کند که خروجی در آن نیست یعنی به او بدهند اذیت می‌شود و ندهند هم اذیت می‌شود مثلاً اگر مومن ببخشد، یک درجه بالاتر می‌رود و او با خودش می‌گوید که ای بابا اینکه باز بالا رفت! اگر هم نبخشد که او همچنان در عذاب است. پس در هر حالت در عذاب است. یعنی کسی که بر روی موضوع «عمل» کار می‌کند، انتهایش بحث عذاب مطرح می‌شود. عذاب محصول عمل انسان است. این‌طور نیست که عذاب غیر عمل باشد و این خیلی سخت است. یعنی ذره ذره عمل می‌شود عذاب و شیطان دمنده در آتش عذاب است، فوت می‌کند و شعله‌ور می‌کند.

وقتی شما اعمال نمادین شیطان را بحث می‌کنید، همه عذاب‌ها، نمادی برای عمل سخیفِ خفیف هستند. یعنی یک مرتبه شیطان را رها می‌کنیم و به عذاب بند می‌کنیم. ممکن است یک نفر پژوهش‌اش را روی موضوع عذاب ببرد که با بحث شیطان متفاوت می‌شود. کما اینکه بهشت نماد عمل صالح است. همه عذاب‌ها نمادی از عمل سخیف است.

همه آیات عذاب و آیات بهشت به نمادی از اعمال خوب و بد تبدیل می‌شوند. آیات عذاب این گونه احیا می‌شوند. ما آیات عذاب را انذار می‌خوانیم و فقط تعجب می‌کنیم؛ اما غافل از اینکه این‌ها نماد بوده و فقط از جنبه اینکه ما می‌خواهیم انسان را عذاب کنیم نبوده است بلکه آن آتش‌های درونی را که انسان برای خودش به وجود آورده نمادین و قابل حذف است. لذا اغلب مباحث روان‌شناسی و شخصیت در آیات عذاب است. یعنی اگر کسی بخواهد روان‌شناسی را در قرآن کار کند و متبحر در روان‌شناسی فردی، اجتماعی و رشد و ... باشد، باید عذاب‌شناسی کار کند و این جالب است که یک نفر موضوعات روان‌شناسی را از عذاب در بیاورد.

وقتی عملی تبدیل به عذاب شود، عین آن عمل است مثلاً طعنه در سوره همزه نماد سیئات است. یعنی در واقع عذاب‌ها به یک فهرست و شاخصی تبدیل می‌شوند. نماد از نظر ما همان شاخص یا سنجه و میزان است.

کار خانم اصفهانی در همان قسمت شیطان و دشمن‌شناسی باشد خوب است و اگر کسی علاقه‌مند است روی عذاب‌ها به صورت مجزا کار کند. اما اگر کسی روی آیات عذاب برود به این راحتی از آن گذر نمی‌کند زیرا تحلیل آیاتش زیاد است. همه سوره‌ها عذاب را دارند و عذاب‌ها در سوره‌ها می‌توانند معیاری برای فصل‌بندی ما در سوره باشند. بی‌نظیرترین آیات از نظر زیبایی (خداوند حُسن خود را در آیات عذابش نیز نشان داده) و جالب بودن، آیات عذاب هستند.

خانم شهیدزاده: برای کار روی بحث عمل ۳، ۴ تا کار می‌شود انجام داد:

- (۱) مطالعه کتاب فعل
- (۲) مطالعه اعراف و کار روی اعمال شیطان
- (۳) استخراج مولفه‌های عمل

کاری که ما انجام دادیم بحث ابلیس بود.

استاد اخوت: بحث عمل در ساختار وجودی انسان خارجی ترین بحث است و بعد از آن هم نتیجه است. این قسمت بسیار پرمعناست و حد زدن به آن مهم است. موضوعاتی مثل عمل برای کسانی که وسواس پژوهشی دارند بسیار سخت است و به این راحتی به دلشان نمی‌نشیند! الان شما جزء جزء کار می‌کنید. حالا کار کنیم تا ببینیم ابلیس چیست.

خانم شهیدزاده (ادامه بحث): شیطان حد زده شد و ابلیس شد. بحث ابلیس در ۷-۸ سوره آمده است. یک سری مولفه‌بندی داشتیم، به زعم خودم نتایج جالبی استخراج شد.

نتیجه‌ای که گرفتیم این بود که یک دایره کشیدیم و عمل را وسط گذاشتیم، ثقل را بالا گذاشتیم و خفیف را پایین.

جمع بندی از سوره‌ها:

ویژگی‌های ابلیس را عوامل خفیف شدن عمل گرفتیم که ۹ مرتبه شد:

- ابی: یعنی سرپیچی
- تمرد
- ...

استاد اخوت: وقتی موضوع بحث به سمت ابلیس می‌رود، روی فعل و منشأ عمل می‌شود. یعنی نسبت به مبادی خیزش و خواستگاه‌های عمل صحبت می‌کنید. پس این‌ها همه روی بحث اراده و طلب می‌آیند یعنی ایجاد انحراف یا القاء، یا اعوجاج در طلب و اراده است. این‌ها انواع پیدا می‌کند چون شما اگر این مسائل را ندانید، واژه‌هایی که به کار می‌برید یکسان معنا می‌شوند یعنی ابی و تمرد و استکبار و ... همه را سرپیچی می‌دانید در حالیکه این‌ها همه یکسان نیستند، یکی روی میل و رغبت است، یکی رجا و خوف را آسیب می‌زند، یکی ایجاد کنندی در انجام می‌کند. یکی اراده را می‌زند و یکی اراده و طلب خلاف ایجاد می‌کند. این حصر عقلی دارد که طلب حق و اراده به حق را ضعیف می‌کند و طلب باطل و اراده به باطل را تقویت می‌کند یعنی این ۴ کار را انجام می‌دهد. این را ما ضمنی می‌فهمیم، که این واژه‌ها که به معنای سرپیچی و تمرد و ... است، مربوط به فعل انسان است. عمل‌ها تعیین و تشخیص دارند مثلاً پول‌دادن یا ندادن، دست کسی را گرفتن یا نگرفتن. در حالیکه سرپیچی کردن تعیین خاصی ندارد و زمانی است که در مقابل امر ولی فعلی از خود بروز می‌دهد. فعل روح قالب در اعمال است و سرچشمه‌تر است.

سرپیچی عمل نیست، سرپیچی در شکل یک یا ۱۰ تا عمل خود را نشان می‌دهد. خود سرپیچی چیزی نیست که بگویید که من به این می‌گویم سرپیچی. یعنی به تعداد بسترها متفاوت می‌شود. پس مواردی که در فعل مطرح است شاید ۲۰ تا باشد اما در عمل ممکن است ۱۰۰ هزار عمل باشد و این تفاوت بین شیطان و ابلیس است. وقتی شیطان شود، به عمل نگاه می‌شود و وقتی ابلیس باشد، به فعل نگاه می‌شود.

ممکن است کسی بگوید که من قانع نشدم! دلایل دیگری هم برای این داستان وجود دارد و تنها از یک جنبه نیست. خود وضع واژه ابلیس دلالت بر فعل دارد.

- ابلیس و ابلاس محرومیت از رحمت است که با یأس همراه است. یأس این قسمت مربوط به دریافت نکردن رحمت است. این برای فعل است.

- شطن به معنای خروج از مسیر است که مربوط به خروجی‌های بیراهه است.

از بیرون امر و نهی دریافت می‌شود و فعل است که امر و نهی برایش موضوعیت پیدا می‌شود.

خانم شهیدزاده (۱۵۱مه بحث):

مؤلفه‌ها:

- ابی
- تمرد
- پافشاری و لجاجت

استاد اخوت: بهتر است که واژه‌ها عربی بیابند که تمایز بیشتری ایجاد شود. در این جلسه واژه‌ها باید به خوبی متمایز شوند و این مهم است که در مطالعه قرآن، واژه‌ها را متمایز بخوانید مثلاً شیطان همان ابلیس است یا نه؟ بله. ابلیس اصل‌تر، سرمنشأتر و اساسی‌تر است. اگر کسی ۱۰ها کار خلاف کند و روحیه مأیوسانه‌ای داشته باشد یعنی احساس کند که رحمت خدا برا او جاری نمی‌شود، خدا با او قهر است و خدا با او ارتباط ندارد، کدامیک سنگین‌تر است؟ مورد دوم شیطانی‌تر و ریشه‌ای‌تر است. اینکه می‌گویند ابلیس سراغ برخی می‌رود یعنی در حوزه عمل پاکسازی انجام شده و در حوزه اخلاص عمل دچار مشکل شده‌اند و اختصاصی‌تر است. شطن را بیراهه در نظر می‌گیرند.

- مقایسه کردن

- معیار خود را بر معیار حقیقی ترجیح می دهد.
- مقابله در برابر امر حق
- سخت جلوه دادن امر حق
- تمرد
- پافشاری و لجاجت
- معیارهای خود را ترجیح دادن
- شک کردن
- احتجاج
- جمعیت افزایی
- دشنام

استاد اخوت: ارتباط این موارد با موضوع مشخص نیست یعنی باید بگویید که سرپیچی چگونه میزان عمل را سبک می کند و آن یکی چگونه میزان عمل را سبک می کند و دقیقا باید رابطه ها مشخص باشند. باید بگویید که این کارها از این منشأ می شود و به این کارها به صورت مصداقی و جزئی سبک کننده های عمل می گوئیم. باید نقطه ای به آدرس موضوعتان برسید.

مثلا گفتیم که طلب و اراده را نسبت به حق ضعیف کردن و ایجاد طلب و اراده نسبت به غیر حق، و شما می گوئید که ایجاد مقایسه موجب می شود که نسبت به طلب حق ضعیف شود پس هر کاری (با اینکه از فعل برداشت کردم اما با کار باید بگوئیم) که انسان در مقایسه با دیگران داشته باشد و راه انتخاب مسیر حق برایش ضعیف شود، این ابلیسی است. پس باید کار از فعل استخراج شود. همه مواردی که انسان هم رنگ جماعت شود، ابلیسی است. این یک اصل است و اگر کسی بخواهد اصلاح شود، باید اصل را اصلاح کند. هر کس شأنی در قبال خدا دارد پس لطفا خودت و وسعات را با دیگری مقایسه نکن زیرا اگر مقایسه کنی، از عمل صالح دور خواهی شد. مقایسه کردن وسع خود با دیگران، خفیف کننده اعمال است. مقایسه های جنسیتی مثلا اینکه چرا پول همیشه دست مردان باشد، چرا امر فقط امر مردان باشد و ... که در جامعه رایج است، همه ابلیسی است. و این که مثلا اگر ما اشتغال برای خانم ها فراهم کردیم یک افتخار باشد. مثلا دکتری ها اکثرا خانم ها هستند و اینها مقایسه های جنسیتی است که زن شبیه

مرد باشد تا دانشگاه برود و شغل پیدا کند و غیره. پس سیاستگذاری در فعل است و براساس این، فرم‌های استخدام بین زن و مرد پخش می‌شود که بالسویه است و این‌ها همه ابلیسی است. مقایسه‌های سنی هم ابلیسی است. مثلاً برخی کارها مربوط به کودکان و برخی برای بزرگسالان است. مقایسه‌های علمی و تخصصی.

در بخش فعل یک قانون وضع می‌شود و از آن ۱۰ فرع به دست می‌آید. مهم نیست تمامی قوانین وضع شوند بلکه تفصیل و بسط یافتن آن‌ها مهم است.

فعل روی توجه نفس است و مانند حالت تکبر است. این با تفکر متفاوت است. در فعل، فکر به استخدام گرفته می‌شود. اینکه خیلی متکبر است مقام فعل است، فخور، فعل است. صفات در مقام فعل است.

باید از این سمت بروید که:

- فعل انسان می‌تواند با فعل ابلیس همراستا و هم‌جهت شود.

ما به دنبال نقش فعل و عمل در سنگین شدن عمل هستیم بنابراین با این دید نکات آیات را می‌خوانیم؛

وَاسْتَفْزِرْ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۶۴) ۱۶

یعنی ابلیس با صوت و القای بیرونی، دیگران را همراه می‌کند. یک «خیل» دارد و یک «رجل» و نهایت این همراستایی شرکی را ایجاد می‌کند. دو فرآیند دارد که استفزاز و اجلب است و این همراستایی تا جایی پیش می‌رود که ابلیس در مال و اولاد انسان شریک می‌شود، یعنی اینکه سهم پیدا می‌کند، یعنی ممزوج می‌شود. یعنی مثلاً یک میلیارد پول دارد که ۳۰۰ میلیون آن حرام است و شیطان می‌گوید که ۱/۳ مال من است و هر چه هم سود روی آن بیاید برای شیطان جدا احتساب می‌شود. شریک یعنی هر جایی سرمایه‌گذاری کند او هم سهم دارد. یعنی با افزایش قدرت مال و اولاد قدرت ابلیس و تسلط او نیز بر او بیشتر می‌شود. حال ببینید که ما این آیه را با این موضوع می‌سنجیم. در ارتباط با این موضوع چنین می‌شود که انسان می‌تواند کارهایی انجام دهد که دقیقاً با مشارکت ابلیس باشد مثلاً ۳۰٪ شیطان سهم داشته باشد و ۷۰٪ انسان، حتی بالعکس می‌شود. همین که می‌گوید شرک یعنی ممکن است شما ۹۰٪ بیاورید و او ۱۰٪ و یا بالعکس.

۱۶ . سوره مبارکه اسراء

وقتی که آیه را می‌خوانید، بهتر است بر روی خود مال و اولاد بروید. اگر بر روی مثال غیر این‌ها بروید، کم کم از آیه فاصله می‌گیرید. در حالیکه خداوند شراکت ابلیس را در مال و اولاد قرار داده است یعنی انسان می‌تواند عملش ناخالص باشد و ناخالص بودن عمل یعنی وابسته به فعلی است که از ابلیس براثت داشته باشد یا نباشد.

براثت نسبت به عمل‌های مشرکانه و کافرانه سبب پاکی در فعل و اخلاص در عمل می‌شوند. این خیلی مهم می‌شود. خیلی سخت است که شرک شیطان هستید یا نیستید اما این کار خیلی راحت است. این سیستم پیدا می‌کند.

موضوع یعنی نقش فعل و عمل در سنگین شدن میزان، خالص شدن فعل انسان از شراکت با ابلیس.

- می‌گوییم به چه وسیله‌ای؟ یکی از سبب‌ها این است که نسبت به عمل‌های مشرکانه و کافرانه براثت داشته باشیم.

بهتر است اول خود مال و اولاد و شراکت‌های در مال و اولاد را بررسی کنیم مثلاً یکی سرمایه‌گذاری (مال) و دیگری زاد و ولد (اولاد) است. این‌ها می‌تواند معادل داشته باشد. دو دسته شرک داریم؛ شرک‌هایی که به تولیدات می‌رسد، مثلاً تکثیر افراد که این‌ها جزء اولاد است و یک دسته شرک‌هایی که مرتبط با توانمندسازی است مثلاً آن‌هایی که به تدارکات ختم می‌شود، مال است.

پس ابلیس در دو ناحیه با فعل انسان مشارکت می‌کند:

۱. توان

۲. تکثیر

خالص‌سازی توان و تکثیر در انسان عامل ثقل است، این تبدیل به یک اصل می‌شود.

هر کسی توان‌ها و تکثیرهایش را نگاه کند که چطور تکثیر و توان خالص می‌شود. چطور این‌ها موجب هدایت اجتماع می‌شود. هر چه یک کلاس قرآن خالص‌تر شود، هدایت بیشتری خواهد داشت.

برای آن که به فهم بهتری از شرک در توان و تکثیر برسید، بهتر است در همان سوره به مطالعه بپردازید. در همان سوره اسراء راجع به بحث شاکله صحبت می‌کند. شاکله عبارت است از برآیند یا صورتی که اقتضای شکل‌گیری فعل است و جنسش مال و اولاد است. شاکله را باید با مال و اولاد معنا کنید.

انسان در هر حالتی تولید دارد که اگر خالص نباشد شرک ابلیس است. این گونه شما در سوره توسعه مفهومی خواهید یافت. این موضوع جالب و مهیج و کاربردی است. برای جلسه آینده بهتر است که دسته‌بندی کنید، به این صورت که؛ خانم اصفهانی بحث عمل را با شیطان و خانم شهیدزاده بحث فعل را با ابلیس آسیب‌شناسی می‌کنند.

مکمل مباحثی که در اینجا می‌آید در واقع مباحثی است که آن طرف در می‌آید. در واقع قسمت دوم درونی‌تر، مبانی‌تر و اصل‌تر است. قاعده‌ها مهمین‌تر است.

بنابراین باید در هر سوره یک اصل در آورده و کل سوره با آن خوانده شود. مثلاً سوره اسراء را با شاکله بخوانید. مثلاً در سوره حجر، بحث مقایسه مطرح است و بحث خزائن و ذخیره‌گاه‌ها مهم می‌شود. مقایسه پایه‌ای‌ترین رکن در زندگی انسان است و اختلال در مقایسه پایه‌ای‌ترین اختلال در زندگی انسان است. پایه‌ای‌ترین یعنی انسان گزاره‌هایش را از مقایسه می‌گیرد و شیطان مقایسه‌های منفی ایجاد می‌کند. وقتی مثلاً شما مثال می‌زنید از مقایسه استفاده کرده‌اید و در اثر مقایسه است که همه علوم به انتقال علم خود می‌پردازند.

باید باز هم در این پژوهش حد زده شود مثلاً ابلیس سوره حجر، ابلیس سوره اسراء و غیره. اگر خواستید بر روی یک موضوع فرعی بروید، حتماً باید رابطه موضوع اصلی و فرعی را بدانید والا ده‌ها مساله فرعی پدید می‌آید و در انبوه نکات گرفتار می‌شوید. گاهی شما یک آیه را می‌بینید که راجع به عمل و وزن عمل است اما در این حیطه اینطور نیست و چون شما در حال بررسی موضوعات فرعی هستید باید ارتباطاتش را بررسی کنید. بنابراین باید حداقل یک سوره را کامل کنید.

استادی در یکی از دانشگاه‌ها با این آیه سوره اسراء آن چنان تحت تاثیر و مشتاق شده بود که بیان کرده بودند که تمامی اختلالات از این آیه قابل استخراج است! پس این آیه بسیار آیه جالبی است.

بحث خانم شهیدزاده خیلی خوب و مفید بود.

برای خداوند یک واژه «عمل» به کار برده شده است که در سوره یس آمده است که البته به خاطر «ما عملت ایدینا» به معنای اهمیت اسباب است که البته به مقام اهل بیت (علیهم‌السلام) (که اگر در مقام تفسیر باشیم)، می‌شود توجه کرد.

ساعت دوم

خانم خوش اخلاق: قرار شد از سوره مبارکه اعراف شاخصه‌های ثقل دار شدن اعمال استخراج شود.

معیار سنجش روز قیامت حق است و با معیار حق زندگی انسان به سمت حیات طیبه و رضایت می‌رود. سوره مبارکه اعراف را از جهت سیر شناخت امام مطالعه می‌کنیم، چون امام را میزان در ثقل عمل می‌دانیم.

روش تحقیق:

۱) دسته‌بندی کل سوره براساس حق و باطل. آیات سوره را در دو ستون جاگذاری کردیم و صفات امام حق و امام شبه باطل را هم استخراج کردیم.

۲) روش احکام به تفصیل

استاد اخوت: باید استنادات کامل باشد. مثلاً اگر می‌گویید «امام نور میزان در شکر است» باید حتماً در همه آیات ضرب شود. جریان حق از امام حق گسترده‌تر است.

- ویژگی‌های امام نور
- ویژگی‌های پیروان امام نور: تمامی امر و نهی‌های ویژه مومنین در این بخش آمده که درست است.
- ویژگی امام نار
- ویژگی پیروان امام نار

خوبی این کار این است که اگر درست باشد، گزاره‌ها به سهولت در می‌آید و اگر اشتباه باشد گزاره‌ها به راحتی اشتباه در می‌آید!

برای سلامتی این ۳ بزرگوار صلواتی عنایت بفرمایید.

آقای چیت‌چیان: برای اینکه این اطلاعات عملیات را انجام دهم اولین کاری که انجام دادم، سؤال اولم این بود که چیزی موجب ثقلت وزن می‌شود. همه وزن‌های قرآن را بررسی کردم و نکته‌ای که در باب ارتباط وزن و ثقل بود را هم مطرح کردم. معیار وزن کردن در آیات

استاد اخوت: شما به جای عمل، بر روی ثقل رفته‌اید و در این بین هم دو واژه وزن و ثقل را بررسی کردید.

آقای چیت چیان (ادامه بحث):

معیار وزن

آنچه که خدا آن را وزن می‌داند: الوزن یومئذ حق

سبب‌هایی که خدا با آن‌ها وزن را می‌سنجد و با قسط سنجیده می‌شود که رابطه‌ای بین قسط و حق درمی‌آید.

معنای قسط را چنین گفته‌اند: شیئی به جایگاه خودش برسد و حق در محلش مستقر شود. یعنی مبنا حق است و با تحقق و مستقرشدنش سنجیده می‌شود. پس یک مبنا حق داریم و یک عملی به نام قسط.

وزن دو سر دارد، یک سر آن حق است و دیگری قسط. حق از جنس مبنا است که مانند فعل است و قسط هم تحقق و عینیت و عمل است. پس وزن با فعل و عمل مرتبط می‌شود.

از نظر خدا یک سری چیزها بی‌وزن‌اند. اصلی‌ترینش واژه حبط عمل است. بی‌وزنی شامل: حبط عمل، کفر، سعی‌ای که در دنیا مصرف شود.

وزن داشتن و وزن نداشتن عاقبت‌هایی دارد:

عاقبت وزن داشتن: فلاح

عاقبت وزن نداشتن: خسران

یک محور دیگر وزن، کارهایی است که نسبت به میزان باید انجام دهیم:

(۱) وفی

(۲) عدم نقصان

این‌ها کلیت تحلیل آیات وزن در قرآن.

دو مسیر پژوهشی می‌توان پیدا کرد:

(۱) یکی می‌شود انسان قسط را بررسی کند به عنوان تحقق حق که واسطه وزن و میزان است و به عمل بسیار

نزدیک است و هر جا سببیت آمده، قسط در آن آمده است.

۲) یک راه دیگر این است که حبط عمل‌ها را به عنوان بی‌وزنی بررسی کنیم.

که من حبط عمل را بررسی کردم.

واژه ثقل پیچیدگی دارد و نسبی است اما وزن نسبی نیست. ثقل از جهت با حق بودنشان است، از یک طرف جن و انس را ثقلان می‌گوید. گاهی بار گناه روی فرد را ثقل می‌گوید و... واژه ثقل مطلق نیست و یک تطور دارد. مثلاً کاری بر کسی سنگین می‌شود، در حالیکه نباید سنگین شود.

گزاره‌های ثقلت:

با مبنای حق، یکی از ابعاد ثقیل بودن، این است که حق باعث ثقل در موازین می‌شود.

استاد اخوت: ثقل می‌تواند در موارد مختلفی وجود داشته باشد و ما با ثقل در میزان کار داریم و با بقیه ثقل‌ها کاری نداریم. چون شما اگر بخواهید بقیه را بررسی کنید، سخت می‌شود.

مثقال شر: یعنی شر سنگینی دارد اما من نمی‌خواهم سنگین باشد. ثقل داشتن یعنی اثر داشتن. عمل ممکن است خیر یا شر باشد. اگر شر باشد، ثقل موازینش خف است و اگر خیر باشد، ثقل موازینش ثقلت است.

حضرت علامه طباطبایی (ره) مقاله‌ای دارند که می‌گویند ثقل مطلق سنگینی است که می‌تواند خیر یا شر باشد و این به مضاف‌الیه برمی‌گردد. نسبت دادن ثقل به موازین است که او را نسبی می‌کند. از میزان وام می‌گیرد. مثلاً در جاهای مختلف داریم که این‌ها کار زیادی کردند اما کارشان برای خدا ارزش نداشت.

آقای چیت چیان (۱۵مه بحث): شبکه واژگان مرتبط با حبط عمل: عامل حبط عمل، کفر است. واژه شرک داریم، تکذیب آیات را داریم، بحث خوض، اراده حیات دنیا، معوقین (آن‌هایی که جهاد را عقب می‌اندازند)، تبعیت از سخط خدا، «لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی» که بسیار عملیاتی می‌شود.

سوره‌ای که خیلی به حبط عمل نزدیک است، سوره مبارکه «محمد» است و بیشترین میزان عمل در آن است و ابعاد مختلف عمل در آن تکرار شده است.

- حبط عمل، ضلالت عمل، بطل عمل، ترک عمل

فضای سوره محمد را می‌شود با این ۴ عنوان، کار کرد.

استاد اخوت: بحث عمل از آن بحث‌های بسیار پردامنه است که از هر طرف نیز که بروید به نتیجه می‌رسید. همین که شما به آن رسیدید را باز کنید.

تبعیت از سخط فعل است اما تعبیر کنایی است. مثل اینکه به کسی بگویید «تو راه جهنم را در پیش گرفته‌ای»، که نوعاً در مقام فعل است.

حبط عمل یعنی یک فردی ممکن است ۲۰-۳۰ سال عمل کرده است اما وقتی رابطه‌اش با عملش از بین می‌رود می‌شود حبط عمل. انسان می‌تواند مجموعه‌ای از اعمال صالح را با فعل به خودش ملحق کند. مثلاً کسی هیچ مدرسه و بیمارستانی نساخته است و خیلی از کارهای خیر را ندیده است اما در فعلش است. حبط عمل یعنی این دیگر در فعلش نیست و اتفاقاً ممکن است معکوس باشد. حبط عمل یعنی عاملی که انسان را به یک سری اعمال ملحق می‌کند یا از یک سری اعمال قطع می‌کند. آن رشته اتصال اگر از اعمال حق و وزن دار گسسته می‌شود، حبط عمل است، حال یا عمل خودش باشد یا عمل دیگری. در آیات قرآن بیشتر بر عمل خود فرد است اما قابلیت انطباق دارد. مثلاً کسی ۸ سال دفاع مقدس را کامل در جنگ بوده و بعد برگشته می‌گوید که «اشتباه کردیم که رفتیم»، یعنی رابطه‌اش را با آن عمل قطع می‌کند و این حبط عمل است. این سوره مومنون است که می‌گوید «اولئك هم الوارثون».

مثلاً یک نفر متولد ۷۰ است اما وقتی کارنامه عملش را می‌بینید، در آن نوشته است ۸ سال دفاع مقدس! این یعنی «وارث عمل».

«حبط عمل» یعنی قطع ارتباط فرد از عمل حق و برای عمل «سوء حبط عمل» نداریم.

سنگین شدن میزان برای نفس انسان است. پس موضوع ما می‌شود: «چگونگی سنگین یا سبک شدن میزان اقامه شده برای انسان». در این بحث شما به بحث معیار و میزان می‌رسید، که همان ترازو است.

پس اول ماهیت ترازو را بررسی کنید و حتماً هم باید به گونه‌ای باشد که از حق وام بگیرد و میزان نمی‌تواند غیر نسبت با حق باشد. مثل سوره الرحمن است که در راس این میزان است: «الاتطغوا فی المیزان».

تراکم بحث بر روی میزان می‌رود. انواع معیار در نظام انسانی و سنجها همه بیان می‌شود. بحث مهمی است بالاخص در نظام‌سازی. یکی از مباحث مهمی که باید داشته باشیم، میزان‌های سنجش است. مثلاً یک گروه می‌گویند تورم آنقدر است و گروهی چیزی دیگری می‌گویند. پس این‌ها به میزان بر می‌گردد.

با بحث میزان، مبدل‌ها نیز مطرح می‌شوند. انواع قرابت‌های وزن‌آور هم یک بحث است. طیف خیلی وسیعی دارد. کسی که حیات دنیا را اراده کند اعمالش حبط می‌شود و ما نمی‌توانیم راجع به بهشت و جهنم کسی قضاوت کنیم زیرا خداوند قوانین زیادی در نظر دارد.

رابطه بین عمل و فرد و نفس چگونه رابطه‌ای است؟ رابطه دوئیت است. رابطه ولد و والد و فرزند است. یعنی اگر شما یک فرزند مؤمن داشته باشید چگونه با او ارتباط دارید؟ اگر او مؤمن و من نیز مؤمن باشم، هر دو در یک راهیم و یک جوی آب می‌شویم اما اگر متفاوت باشیم برایمان اذیت می‌شود. با عمل ارتباط دارم و آن را رؤیت می‌کنم اما ارتباط ندارم و کاری از پیش نمی‌برم. مثلاً به شرکتی رفتم و سازمان و مسائلش را درست کردم اما مرا بیرون انداختند و من می‌خواهم آن شرکت را ورشکست کنم! و برای همین ارتباطم را با آن قطع می‌کنم. خیلی نظام عمل چیز عجیبی است. اگر کسی راجع به عمل تحقیق کند، فقط جای بهت دارد. به نظرم یکی از پیچیده‌ترین و جالب‌ترین و جذاب‌ترین ویژگی‌ها در خودشناسی، نسبت عمل به خود انسان است که در قرآن می‌شود آن را بررسی کرد. مثلاً نفسی می‌تواند عمل‌های دیگر را که انجام نداده، در عمل خودش بیاورد و کسی می‌تواند اعمالی که انجام داده است را (هباء مثنورا) ببیند. برای همین حفظ عمل از انجام آن سخت‌تر است. مثلاً سعی کنید معنویت مسجد رفتن‌تان را حفظ کنید. علت خوف و رجا این است. مثلاً رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌گویند شما همه بهشتی هستید، بهشتی بودن مهم نیست بلکه بهشتی ماندن مهم است. مثل روایتی که امام علی (علیه‌السلام) در خطبه شعبانیه از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌پرسند که آیا هنگام شهادت دینم در سلامت است؟ یعنی ایشان می‌دانند که عمل با انسان در چه رابطه‌ای است. علی (علیه‌السلام) می‌داند که ممکن است کاری کند که تمام خیر و ضربه جنگ خندق همه حبط شود.

نکته: می‌پرسند که آیا اسم «ذالجلال و الاکرام» در سوره الرحمن با میزان ارتباط دارد؟ بله. همه آیات یک سوره با تمام کلمات سوره ارتباط دارد اما چگونگی‌اش را نمی‌دانیم. مثلاً کلمه رحمان با میزان در سوره الرحمن ارتباط دارد، آلاء با میزان ارتباط دارد؟ بله اما چگونگی‌اش را نمی‌دانیم. پس اینکه مطلق ارتباط بگیریم، مشکلی از ما حل نمی‌کند.

برای آقای چیت‌چیان هم صلواتی عنایت بفرمایید.

خیلی خوب است که افراد تحقیقاتشان را بیاورند و این جا صحت و سقم شان را بررسی کنیم و خودشان هم می بینند که آیا این ها جواب می دهد یا خیر. مثلاً تحقیق آقای چیت چیان با خانم خوش اخلاق نزدیک به هم اند اما مدت زمان و نتایجشان متفاوت است. کار خانم شهیدزاده و اصفهانی هم جزئی و کاربردی تر است.

فرد باید ابتدا یک آیه را در نظر بگیرد، مثل (فمن يعمل مثقال ذره خیره یره) یعنی در قیامت فرد اعمالش را مثقال می بیند. یا در جاهای دیگر داریم که اعمالشان را در قیامت «سوء» و «خیر» می بینند. پس باید آیات را در یک فضای محدود بررسی کنیم.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ (۳۰) ۱۷

در آیه فوق سوء و خیر داریم. خیر در اینجا در مقام انتخاب نیست بلکه به معنای خوب است و سوء هم در مقام بد و زشت است.

عذاب این است که برای انسان خیر و سوء معنا می شود. چون میزان اقامه می شود. عذاب از کجا آغاز می شود؟ از آن جایی که خیر را می بیند و می فهمد که از این مدل کارهای خیر کم دارد.

ممکن است کسی بگوید که من فقط آیه ۳۰ را می خواهم بررسی کنم و خیر و سوء را بررسی کنم و اینکه می خواهم کل قرآن را بررسی کنم. ما می گوئیم که نه لازم نیست که تمام قرآن را کار کنید و بهتر است که این سوره را فقط کامل کار کنید. آیه ۳۰ را محل تمرکز قرار دهید. خانم خوش اخلاق ستون کشی خوبی کرده بودند. می شود فقط همین یک آیه را خواند و نیز می شود کل سوره را خواند. باید آیه را مولفه بندی کرد و تمام آیات سوره را ذیل مولفه های همین آیه خواند.

«یوم تجد»؛ من مدام این آیه را می خوانم. شب تا صبح و صبح تا شب باید بخوانم.

«یوم تجد»؛ روزی که هر نفسی می یابد.

• يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا:

۱۷. سوره آل عمران

پس یک موضوع قیامت داریم، یک موضوع نفس، یک ادراک نفس، یک عمل نفس، یک خیر، یک سوء، یک ودّ، امد، احضار.

این‌ها را اول درمی‌آوریم و بعد شروع می‌کنیم این‌ها را ورز دادن!
برخلاف قبل که ما یک سوره کار می‌کردیم، قرار است یک آیه را کار کنیم.

• وَ يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ :

نفس خدا هم در این آیه داریم. یک نفس خود داریم و یک نفس خدا.

حذر کردن از نفس: تحذیر حالت انذار دارد، حالت مراقبت دارد، حالت تقوا می‌شود. همه این‌ها در معنای حذر است. یعنی شما خدا را حاضر ببینید. بعد که آیه را بررسی می‌کنید می‌بینید که چقدر کلمات درهم تنیده‌اند.

• وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ :

صفات و افعال خدا: رافت خدا بر عباد

علت این تحذیر نفس، رافت خداست. چون خدا رءوف است که کسی جهنمی نشود، تحذیر نفس را وضع کرد.

این‌ها به گونه‌ای شد که فضا دو قسمت است. در خود آیه یک نفس و یک غیر نفس داریم.

۱. نفس انسان:

در نفس انسان دو قسمت داریم. این نفس حقیقت اعمالش را می‌بیند که یا خیر است یا سوء. در نفس انسان یک عمل داریم و در عمل انسان ادراک نفس داریم که توجه نفس است. آیه می‌گوید که «یوم تجدد کل نفس»، این وجدان است که وجد و توجه نفس است. نفس انسان در دو مولفه بیان می‌شود: خیر و سوء

۲. نفس خدا:

دو قسمت می‌شود: القاء و تحذیر (ارسال و انزال) و اسم رءوف خداوند. بین این‌ها یک ارتباطی وجود دارد. نفس خدا هم همان است که برحذر می‌دارد. یک دنیا و یک آخرت داریم. یک نفس انسان و یک نفس خدا داریم. این‌ها تقسیم‌بندی‌هایی است که می‌شود انجام داد.

باید مواجهه نفس را بررسی کرد، یک عمل است و یک ادراک و یک ودّ

- دو مواجهه با عملش دارد: ادراک و ودّ
- عمل هم ذاتا می تواند دو وجه داشته باشد: خیر و سوء

ودّ محصول وجدان است.

آنچه که در قیامت است؛ عمل نداریم و تنها فعل داریم. نهایت فعلیت انسان است.

در آخرت نفس و فعل داریم. در دنیا فعل و عمل داریم. در آخرت نفس جدای از عمل است. یک دوئیت بین آنهاست. نفس هر انسانی ثابت است و عمل او متغیر است. عمل به نفس اضافه می شود، مثل اینکه شما می گوئید ما یک «در» داریم، در مسجد، در خانه و... آن محل هایی که به آن اضافه شود آن را بالا یا پایین می برد.

ما الان اگر بخواهیم این آیه را در کل سوره بررسی کنیم، باید موارد زیر را داشته باشیم:

برای آنکه بهتر بفهمیم و ملموس شود سوال می پرسیم:

- ۱) نفس در دنیا چه کند که در قیامت به چنین دردسری گرفتار نشود؟
- ۲) چه دردسری؟ اینکه سوء دار نشود و خیر دار شود.
- ۳) خداوند چه کرده تا انسان به این دردسر نیافتد؟
- ۴) طبق چه فرآیندی انسان از این سوء رهایی پیدا می کند؟
- ۵) مصادیق سوء چیست؟
- ۶) چگونه انسان می تواند آنها را تشخیص دهد؟
- ۷) نفس انسان چه ویژگی هایی دارد که خداوند با او چنین معامله ای کرده است؟
- ۸) نفس چه توانمندی هایی دارد؟

با همین سوالات وارد سوره آل عمران می شویم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲)

نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (۳)

یعنی اینکه این کتاب جدید نیست و همان است که قبلاً آمده بوده و برای نجات انسان آمده است.

مِنْ قَبْلِ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ

هدایت و فرقان برای تشخیص خیر و سوء بود.

سوالمان این بود که خدا که گفت «یحذركم الله»، قطعاً کاری کرده است. پس هدایت او این است که بین خیر و سوء تمیز دهد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ (۴)

همان خدای رثوف بالعباد اینجا «عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ» می شود.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (۵)

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶)

این آیات نفس خدا را توضیح می دهد.

اینجا این کار به صورت تصادفی است. آیه را همین الان انتخاب و دسته بندی کردیم و حالا در حال تفکیک موضوعات هستیم.

خدا خیلی کار جالبی کرده است! خداوند فضای انسان را در دنیا به گونه ای ترسیم کرده که دو قطب با هم مورد بررسی قرار می گیرند. یعنی برای اینکه من تشخیصم گرفتار نشود، یک میانه حال را نیاورده است، بلکه یک ابر نامرد (الذین کفروا) و یک ابرمرد (اولوالالباب) آفریده است و این برای فرقان است. نوعاً انسان ها میانه حال اند و همه آیات قرآن معیار است که به کدام طرف نزدیک است.

آیه ۳۰ تصویر یک انسان میانه حال را نشان می داد در حالیکه کل سوره دو قطب کاملاً متمایز را بیان می کند.

محکم این سوره «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» (۲) نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ است. متشابه سوره چیست؟ همان «والله رثوف بالعباد».

محکم یعنی یک وجه بیشتر ندارد، یعنی همان «لا اله الا هو»

متشابه یعنی اینکه می توان برای آن وجوه در نظر گرفت. مثلا اولوالباب چه کسانی هستند که وجوه مختلفی می توان برایش در نظر گرفت.

نکته: کتاب متضمن آیات محکم و متشابه است که استفاده از هر دو، فرقان را ایجاد می کند.

من می گویم که مثلا من از اینجا تا آیه ۱۴ را نفهمیدم، پس کاری با آن ها ندارم. خودم می گردم و می بینم که در چه جاهایی دقیقا مثل همان آیه است. پس اول دلالت ها را پیدا می کنیم.

رُزِنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَمِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَادِ (۱۴)

قُلْ أُوْتِبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَالِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۱۵)

آیه ۱۵ تا حدودی دقیقا همان آیه ۳۰ است. در آن خیر و تقوا نیز می بینیم.

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا أَعْمَانَا فَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَفِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۶) الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ (۱۷)

براساس آیات بالا:

انسان می تواند صبر کند، انفاق و استغفار: اگر کسی جایی گفت که کلید خیر نفس است یعنی از این سوره در آمده است: (أُوْتِبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَالِكُمْ)

در نهج البلاغه عین این نکته آمده است.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۱)

أُولَئِكَ الَّذِينَ خَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِّنْ نَّاصِرِينَ (۲۲)

یک سری کارهایی مثل این هاست که اگر فرد کار خیر هم انجام داده است ولی رابطه خودش و کار خیر را جدا شده می بیند. یعنی طبق آیه ۳۰ این آیه می گوید که ذره ای خیر ندارد.

حبط عمل را توضیح می‌دهد: ما کفران آیات، قتل نبیین، قتل آمران قسط را ندیده‌ایم اما در آیات بعدی شروع می‌کند و مصادیق را توضیح می‌دهد.

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَّا يُظْلَمُونَ (۲۵) قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُدْلِلُّ مَن تَشَاءُ بِإِذْنِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۶)

وقتی «قل» می‌گوید یعنی باید با آیه قبلش بخوانید.

دعوا بر سر عزت است.

لَّا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَن تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتُوا وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۲۸)

این آیه را نگاه کنید. مولفه‌های آیه ۳۰ را به مقدار بیشتری دارد.

حدود ۱۵ آیه از سوره آل عمران استخراج می‌شود که مطابق مولفه‌های آیه ۳۰ است. دیگر کاری با بقیه آیات نداریم.

نکته: «یحذرکم الله» یک عبارت است و اگر آن را به صورت عبارتی در بقیه سوره بخوانیم، کامل تر است. پس هم می‌توانیم از آیه مبدا سوال استخراج کنیم، هم واژه و هم عبارت.

موضوع عمل به خوبی این قابلیت را دارد که پژوهش انجام دهید اما ممکن است اگر وارد واژه ایمان شوید، به این راحتی کار انجام نشود. لذا هر کدام از دوستان که در این جلسه هستند و قدرت پژوهشی شان فعال نشده تا قبل از خروج از عمل، یک کار پژوهشی انجام دهند.

براین اساس «خیر» در سوره آل عمران همان است که به عمل ثقل می‌دهد و سوء موجب خفّ عمل می‌شود.

لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتَّبِعُونَ آيَاتِ اللَّهِ ءَأَنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳) يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ أُولَٰئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴) وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَن يُكْفَرُوهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۱۱۵)

این آیات هم دوباره جمع بندی می‌کند که خیر را توضیح می‌دهد: «وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ»

نکته مهم: فعل خیر حبط شدنی نیست و حبط در عمل اتفاق می افتد. تا زمانیکه عمل هست، امکان حبط دارد انا وقتی عمل تبدیل به خیر شد، دیگر در آن حبطی راه ندارد.

• ما عملت من خیر محضرا

• ما یفعلوا من خیر

فعل: أُمَّةٌ قَائِمَةٌ / يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ /

عمل: يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آتَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ / يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ

ما در قرآن یک عمل خیر داریم و یک فعل خیر. بین عمل خیر و فعل خیر تمایز قائل شده است.

وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳)

الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴)

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا

فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۳۵)

همه این آیات یک کُد دارند و این کد مهم می شود.

أُولَئِكَ جَزَاءُ هُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ (۱۳۶)

عامل در این آیات مهم است. از آیه ی ۱۳۰ تا ۱۳۶ مصادیق عمل خیر بیان شده است.

یکی از سوالات ما این بود که: طبق چه فرآیندی انسان از این سوء رهایی پیدا می کند؟

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ

فاحشه هم در این آیه با سوء بسیار ارتباط دارد.

قرآن کارهای عجیب و قریب می کند! مثلا تا اینجا فعل منطقه تثبیت عمل بود اما در آیه ای دیگر می بینیم که عامل تثبیت شده فعل است.

داروی هر اشتباهی ذکر خداست. ذکر خدا خودش استغفار می آورد. همینطور یاد خدا باشید.

عامل یعنی به ذکر خدا و استغفار، مستمرا عمل کنید. این سرّ تولید صفت است. تولید صفت در انسان به صورت عمل مکرر است. یعنی عامل می شود یعنی مرتب می بخشد. نه اینکه مرتب فکر می کند که دارد می بخشد! عمل صفت ایجاد می کند و این خیلی جالب است.

وَاللَّهُ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴)

احسان در دنیا معنا یافته است. همان که در آخرت نامش خیر می شود. پس قطعا در هر خیری حُسن نیز هست.

باید سوره ها را آنقدر مطالعه کرده باشید که بتوانید مثلا در یک ربع زمان آن را بخوانید و چیزی هم از دستتان در نرود!

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَا كَانَ اللَّهُ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۹)

بینید که چه نکته ای از این آیات به ذهنتان می رسد.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ رُخِّحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۱۸۵)

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقُتِلُوا أَوْ قُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ نَوَافِلًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (۱۹۵)

خدا خیرتان بدهد. سوره آل عمران را نیز خواندیم. بسیار باشکوه بود.

طبق نظام سوره چنین است: هر انسانی نفسی دارد. نسبت این نفس با خیر باید ارتقاء پیدا کند و باید هم خیر طلب شود و هم خیر خواه دیگران. مهم تر از آن باید مصادیق خیر را بشناسد و در دنیا از سوء دوری کند تا نفسش خیر را جلب کند. نسبت انسان با خیر موجب می شود که وقتی انسان به آن دنیا می رود، سوء دیگری نداشته باشد که بخواهد از آن دور باشد و به رضوان می رسد. سر رسیدن به رضایت در انسان در این است که نفس از سوء براثت پیدا کند و به خیر گرایش پیدا کند و این حدّ یقف نیز ندارد و شما می توانید همه خیر را به دست آورید (یا من ارجوه لكل خیر) نفس می تواند به کل خیر برسد و از کل شرّ در امان باشد.

در این سوره داد و ستد شدیدی بین فعل و عمل است. محکم عالم، فعل است و متشابه، عمل است. و عمل یکی می تواند محکم اعمال دیگران باشد.

نفس به فعلیت رسیده مانند نجار است اما نجاری کردن عمل است. نفس خودش در جایی محصول است. فعل و عمل جلو می رود و به نفس فعلیت رسیده می رسد.

برای جلسه آینده هر کس هر سوره ای را که توانست کار کند، در آن موضوع ثقل عمل را در بیاورد. اینکه چه کنیم که سنگین وزن خدا بشویم؟ ممکن است کسی سوره ای را کار کند و چیزی بدست نیاورد. اشکالی هم ندارد. نیم ساعت زمان بگذارید و یک سوره را کار کنید.

در مطالعه سوره ها باید توجه داشته باشید که فضاهایی که خداوند در آخرت و دنیا مطرح می کند متفاوت اند. برخی چیزها برای آخرت اند. باید حواستان باشد که کدام طرف هستید و برخی مفاهیم را باید تبدیل بنزید. مثلا طیب و خبیث در دنیا مطرح می شود در حالیکه در قیامت این ها همه خیر و سوء می شود. زیرا در این دنیا گاهی جلوه را می بیند و گاهی بستر و... اما در آن طرف چنین نیست. مثلا اگر آیه آخرتی را خواستید به دنیا برگردانید باید بدانید.

ان شاء الله موفق باشید و اعیادتان هم مبارک باشد. اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

از خدا می‌خواهیم که به حق این روزهای شریف به ما کارهایی یاد دهد که بتوانیم گذشته خود را جبران کنیم و توان انجام عمل صالح را به گونه‌ای به ما اعطا نماید که موجب تثبیت ایمانمان شود به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

بحث ما حول آیه (فمن ثقلت...) از سوره مبارکه قارعه می‌باشد که با روش‌های مختلف برای کشف حقایق آن پرداخته شده است.

روش اول: آسیب‌شناسی با محوریت ابلیس و شیطان می‌باشد. مباحث دیگر در رابطه با «وزن»، «ثقل» و «فعل» و «عمل» هستند. که هر کدام از این موارد به صورت سوره‌ای یا موضوعی قابل بررسی است.

در سوره مبارکه قارعه پس از ذکر بحث «قارعه» آیه (فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشه راضیه) و سمت مقابل آن (من خفت...) مطرح می‌شود. در سوره مومنون آمده که (فمن ثقلت موازینه فاولئك هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئك الذین خسرو انفسهم).^{۱۸}

بنابراین «فلاح» و «خسر» می‌تواند معادل «عیشه راضیه» و «امه هاویه» باشد. یعنی هر بررسی راجع به فلاح و خسر در قرآن بکنیم به ازای تحقیق در باب سوره قارعه می‌باشد. در سوره مومنون مسیر فلاح شامل زکات و... هم بیان شده که می‌توان آنها را لوازم عیشه راضیه در نظر گرفت. اگر رسیدن به نتایج موضوعی در قرآن بسیار سهل الوصول باشد دال بر اهمیت آن موضوع در قرآن است مثل موضوع فوق به دلیل اینکه از هر مسیری که برویم به نتیجه‌ای می‌رسیم.

جلسه قبل صحبت شد که هر جزا یا پاداشی که در قرآن برای اعمال ذکر می‌شود ملکوت آن عمل است. یعنی آن چیزی که در باطن عمل نهفته است نه نتیجه آن. در واقع در نظام قرآنی مثلا اگر کسی رباخواری می‌کند در باطن آن آتش هست نه اینکه بعدا به آن اضافه شود. اغلب آیات قرآن قابل بررسی در این حوزه می‌باشد. حتی آیات مربوط به اسماء خداوند یا قوانین و... همه این آیات را می‌توان در حوزه عمل بررسی نمود.

^{۱۸}. سوره مبارکه مومنون ۱۰۳ و ۱۰۴

مثلا در سوره مبارکه توحید آیه (قل هو الله احد) را چگونه می توان به بحث عمل ارتباط داد؟ به این صورت که در سوره مبارکه کهف مومنون را در برابر کسانی معرفی می کند که برای خدا ولد اتخاذ می کنند. پس اخذ ولد را به عنوان عمل در نظر گرفته است. یعنی همان آیات توحیدی را می توان در حوزه فعل و عمل بررسی نمود.

استفاده از آیات ملکوت نیاز به تخصص ویژه ای در زمینه قرآن به قرآن و واژه دارد و گاهی نیاز به رجوع به کلام معصوم دارد که مصادیق آن آیات را ذکر نموده اند. چون آیات جهنم و بهشت خیلی حالت مثل گونه داشته و برداشت از این مثل ها سخت است.

در قسمت اول از بحث شیطان و ابلیس شروع می کنیم. برای ممانعت از تشتت در نظام فکری بهتر است مبحث را به سه گروه مبانی، اصول و مهارت تقسیم نماییم.

مبانی:

اعتقادات و باورهای اصلی ست که فرد باید داشته باشد. مثلا همین که ابلیس را به عنوان آسیب شناسی فعل در جریان زندگی انسان مطرح می کنیم یک مبناست. حضور ابلیس را مربوط به یک زمان یا مکان خاص محدود نمی کنیم.

اصول:

اینکه ابلیس به شیوه های مختلف انسان را اغوا می کند مثل کار کردن بر روی آرزوها، خیال، تزیین کردن و... اصول هستند. اصول در واقع مواردیست که مثل قانون است. البته افتراق مبانی و اصول مشکل می باشد. به طور کلی می توان گفت که مبنا همان مهم ترین اصل است.

مهارت:

گزاره هایی که انسان می تواند به کار بندد. کارهایی که قابل تمرین هستند تا با انجام آنها بر اساس اصول و مبنا می توان از آنها در زندگی استفاده نمود.

هدف این است که پس از خروج از این بحث حدود ده مبنا، صد اصل و پنجاه مهارت کسب کرده باشیم تا ان شاء الله بحث ثقل میزان، کارنامه اعمال ما را سنگین نماید و حداقل از نظر علمی بتوانیم آن را در مجامع مختلف ارائه دهیم. زیرا این مباحث در سنین مقطع راهنمایی خیلی مهم می شوند و دیده می شود که بین علم و عمل بچه ها فاصله می اندازد و به تدریج بیشتر می شود تا جایی که در دانشگاه فرد ایمانش را از دست می دهد. یعنی به راحتی بعد از بیست سال عمر فرد دچار قساوت قلب می شود. در حالیکه تبع قلب و قساوت و اعراض مربوط به سنین بالا می شود

اما می‌بینید جامعه به یک جامعه قسی القلب تبدیل می‌شود و سن جنایت پایین می‌آید. یکی از فاکتورهای مهم در جرم و جنایت سن است چرا که نشانگر جریان قساوت قلب است. هدف از این صحبت‌ها ذکر اهمیت این موضوع مورد بحث و ارائه آن در سطح جامعه است.

بحث مقایسه در سوره مبارکه حجر:

اصول:

- مقایسه‌های مربوط به ظرفیت‌ها از جهت اینکه فرد در خود علو و برتری ببیند عامل عمل‌های استکبارگونه می‌شود یا برعکس مقایسه‌های مربوط به ظرفیت‌ها از جهت اینکه فرد در خود اهانت و تحقیر ببیند، عامل عمل‌های خوارگونه می‌شود.

- عمل در انسان پس از مواجهه با چیزی یا رخدادی در اثر نوعی مقایسه و قرار دادن مقیاس و قیاسی ولو به صورت ناهشیار اتفاق می‌افتد. اگر مقیاس فرد صحیح اتخاذ شود به طور طبیعی مقایسه‌اش درست و عملش صحیح خواهد بود وگرنه دچار خطا می‌گردد. اساسا خطا در عمل در اثر چنین وضعیت یا فرآیندی ایجاد می‌شود. (علم انسان چگونه به عمل کشیده می‌شود) پس کافی است که مقیاس ما اشتباه باشد و به دنبال آن به صورت طبیعی عمل‌مان اشتباه می‌شود بدون اینکه خودمان متوجه شویم و در نتیجه آن باعث می‌شود که بسیار حق به جانب باشیم.

- محدوده عمل تا زمانی است که انسان در دنیا خواهد بود. پس استفاده از مقیاس هم در این محدوده کاربرد داشته و پس از آن فایده‌ای نخواهد داشت.

- اصالت در اعمال، اعمالی از سر تسلیم در برابر پروردگار است و هر انسانی دور یا نزدیک به این موضوع واقف می‌شود. لاجرم هر انسانی می‌فهمد که کار خوب خوب است ولو اینکه آن را انجام ندهد.

- قرآن مبین آن کتابیست که معیارهای آن را می‌توان به عنوان مقیاس در نظر گرفت.

- انسان در منظر قرآن عبارتست از تک تک آیات. یعنی قرآن می‌شود مبین تک تک اعمال. زیرا اعمال شبیه مقیاس شده و مقیاس می‌شود آیه. به همین دلیل می‌فرماید: «اقراء و رقاء» بخوان و بالا برو. یعنی انسان‌ها به تناسب خوانش آیات می‌توانند عمل داشته باشند. هر آیه‌ای معیاری است برای عملی. پس هر آیه‌ای عملی است. انتهای این مبحث

این است که انسان مومن آخرتی، قرآن است. مثلاً منظور از متوسّم در قرآن که یکی از صفات اهل بیت (علیهم السلام) است یعنی آیه خورده، آیه گذار، نشانه گذار و فلق گذار. یعنی ائمه خود مقیاس گذارند.

سوره مبارکه حجر موضوع ابلیس را از وجه مقایسه‌هایی مطرح می‌کند که عمل را به اضلال می‌کشاند. یعنی عمل انجام می‌شود اما نه تنها به هدف مطلوب اصابت نمی‌کند بلکه ایجاد تبعات می‌کند.

- مقایسه‌های هویتی، شاکله‌ای، جنسی، سنی و... حتماً به خطا می‌رود و نوعی مقایسه ابلیسی است.

- مقایسه‌های هویتی طرد کردنیست مثل ابلیس که خود را با آدم مقایسه کرد و خداوند او را طرد نمود.

- مقایسه جنسیتی یعنی اینکه چرا خانم‌ها حجاب داشته باشند و آقایان نداشته باشند. اگر مردی بگوید که من چون مردم از زن بالاترم و علوّ دارم، در مقام ابلیس قرار گرفته است حتی علیرغم اینکه امام علی (علیه السلام) در روایت فرموده باشند که زن ناقص‌العقل است و مرد علوّ دارد. پس نه زنان از این روایت قالب تهی کنند و نه مردان غرّه شوند چرا که مثلاً بهشت زیر پای همان به ظاهر نواقص‌العقول است.

- منشا همه کبرها، خودبینی است. منشا همه خودبینی‌ها مقایسه خود با دیگری و بالاترینی است. منشا همه بالاتر - بینی‌ها عدم توجه به ذات ربوبی است. منشا بی‌توجهی به ذات ربوبی عدم توجه به علم و قدرت ربوبی است. منشا بی‌توجهی به علم و قدرت ربوبی، حد زدن به علم و قدرت ربوبی است. منشا حد زدن به علم و قدرت ربوبی، مقایسه قدرت و علم ربوبی با چیز دیگر است. برای مقابله با این مشکلاتمان باید سوره توحید بخوانیم.

مهارت:

- فرد خود را در چه چیزهایی از دیگران سر یا نسبت به آنها پایین تر می‌داند؟ و اگر پایین تر را در ذات و گوهره خود بداند دچار انحراف شده است. و اگر بر کسانی که پایین تر می‌داند تحکم نماید و در مواردی که خود را پایین تر می‌داند تحقیر دریافت نماید، دچار مقایسه ابلیسی شده است. اینها همان کسانی هستند که در سوره فجر دارای نوسان در حالات تعظیمی و تحقیری معرفی شده‌اند.

یکی از مشکلات ما انسانها این است که صفات ما به واسطه موقعیت‌های اجتماعی پنهان می‌شود و موجبات اشکال و اشتباه مشاوره‌ها را فراهم می‌کند.

تحقیر و تکبر دو روی یک سکه‌اند یعنی فردی که خیلی خود را حقیر می‌شمارد، احتمالاً دچار کبر زیادی هم است.

اصل:

هر انسانی تا به مرحله مخلصین نرسد، حدی از خودیینی را دارد. بنابراین فرد لازم است میزان خودیینی خود را تشخیص دهد تا از تبعات آن جلوگیری کند. فرد باید از قرار گرفتن در سمت‌ها و مسئولیت‌های خاص بر حذر باشد تا آن خودیینی متبلور نشود.

مثالی از خودیینی مادرها: مادرهایی که پابه‌پای فرزندانشان درس خوانده یا به او تحکم کرده که حتما فلان رشته قبول شود یا حتما با فلان فرد ازدواج کند، نشان از خودیینی مادر است.

معیار سنجش میزان خودیینی: ترجیح ندادن حقوق دیگران بر خود، نشناختن حقوق دیگران و نشناختن حدود افراد و تمایزات آنهاست.

مثلا اینکه مادر بودن، مسلمان بودن، مومن بودن، دوست بودن و... همه را به صورت یکجا ببیند و نتواند این صفات را از هم تمایز دهد. مثلا نتواند تفکیک کند که این فرد به دلیل مادر بودن حقی دارد و به دلیل مسلمان بودن هم حقی و...

بر اساس موارد فوق می‌توان پرسشنامه‌ای تدوین نمود و نمره خودیینی فرد را مشخص کرد.

ادای حقوق بر مبنای کرامت انسانی است و به معنای حقیر شمردن خود نیست و این ادای حقوق فارغ از این است که طرف مقابل حقوقش را ادا کرده باشد. مثلا اگر فردی بیمار است، ادای حقوقش این است که به عیادت او بروید، بدون توجه به اینکه آیا طرف مقابل حقوق تو را ادا کرده است و یا نه. نباید فکر کنیم که انجام یک طرفه عمل موجب خواری ما می‌شود.

در پاسخ به این سوال که آیا باید در برابر فرد متکبر تکبر بورزیم، شأن نزول این آیه مربوط تکبر دشمنان است مثل اسرائیل و آمریکا نه دوستان و مسلمانان و...

مطمئن باشیم که تکبرهایی که در خود و مسلمانان اطرافمان می‌بینیم، حدودا در یک سطح است و تنها ظهوراتش فرق می‌کند. مثلا ممکن است انسان‌های بسیار اهل قرآن هم در سطح و عدد تکبر چندان تفاوتی با بقیه نداشته باشند و همه این‌ها با پرسشنامه قابل اثبات است. اصلا نباید بر اساس ظاهر انسان‌ها در مورد سطح تکبر آنها قضاوت کرده و آنها را از خود دور کنیم. خداوند ساختار ادراکی انسان را طوری خلق کرده که شبیه ساختار ادراکی ابلیس است و این موجب خطا در قضاوت‌های ظاهری می‌شود. پس حتما باید با معیار قضاوت کنیم و معیار هم همان احساس

حقارت در برابر بالادست و احساس تحکم در برابر پایین دست می باشد. مثلا حتی اگر ما به میدان جنگ رفته و بنا به دستور قرآن کسی را کشتیم، حق نداریم راجع به تکبر او قضاوت کنیم. ممکن است وی در همان لحظه مرگ، توبه کرده باشد یا بلافاصله پس از مرگ به بهشت برود.. ما چه بدانیم. پس ما معیار نیستیم و حق قضاوت نداریم. صرفا باید وظایف خود را بر اساس قرآن انجام دهیم. مثلا حضرت آقا می فرمایند که در رابطه با داعش تا می توان نباید آنها را کشت چون نام مسلمان بر آنهاست. این حکم است. این نگاه خردمندانه ولی است. پس باید یاد بگیریم در مقام قضاوت نباشیم بلکه در مقام عبد باشیم «حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^{۱۹}

ساعت دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

وقتی فاصله علم و عمل زیاد می شود، نتیجه اش قساوت قلب است. می پرسید چه کار باید بکنیم؟ ما می گوئیم باید برنامه هایی تدوین شوند که آموزش دهیم تا این فاصله کم شود. در واقع همانطور که دشمن عملیات می کند و این فاصله را زیاد می کند، ما باید نیروها را ساماندهی کنیم و راهی جز این ندارد که چیزی که یاد می گیریم را در جامعه گسترش دهیم و همراهی علم و عمل مهم می شود.

یکی از راه های کنترل خودبینی، و اولین درمان آن اعراض از جاهایی است که خودبینی در او ظاهر می شود و از رفتن به چنین جاهایی توبه کند.

خانم اصفهانی: پیرامون بحث شیطان بنده جلسه قبل برخی از آیات را نوشتم که بنا شد عنوان نویسی کنم و برای این هفته جدول بندی کرده و یک سری اعمال شاخص را جدا کردم.

استاد اخوت: خانم اصفهانی بحث شیطان را با نام «آسیب شناسی های در حوزه عمل» را در حال بررسی کردن هستند. یعنی جاهایی که شیطان عمل انسان را مختل می کند.

خانم اصفهانی (ادامه بحث): نکات:

- خمر و میسر و انساب و ازلام به صورت صریح از عمل شیطان است.

- امر به فحشا و منکر.

^{۱۹}. سوره حجر، آیه ۹۹

- اخوان شیطان مبذرین هستند.

- وحی شیطان هم امر به مجادله است.

- وعده شیطان هم در فاطر و مجادله آمده ست.

- کار شیطان بیشتر روی وعده دادن و برعکس جلوه دادن و تزئین کردن بود.

آن چه که زیاد به چشم آمد این بود که شیطان بعد از رانده شدن می گوید که من همه را گمراه می کنم غیر از مخلصین. اما یک آیه بود که «شیطان هیچ سلطانی در شما ندارد» و می گوید که کید شیطان ضعیف است و از طرفی هم عدو مبین است.

استاد اخوت: ۳ستون داریم:

- ویژگی های شیطان: عدو مبین، کید ضعیف، شرک و مشارکت
- اعمال نمادین شیطان: خمر و میسر و ...
- فرآیند اثر شیطان: چگونگی مواجهه دادن انسان توسط شیطان

نکته ای که هست این است که بعد از آنکه در جدول می آید شما متوجه می شوید یک سری جایگاه احضار کننده شیطان است، مثلا چطور جن را احضار می کنند؟ شیطان را احضار می کنند، یعنی بستریایی که شیطان حاضر می شود و عملش نفوذ پیدا می کند. یعنی بی تردید هر کسی در این فضا قرار می گیرد، آلوده به گناه می شود یعنی از این ۳ مورد یک مورد ۴ ام به دست می آید: بستریایی است که شیطان را حاضر و عمل انسان را آلوده می کند، مثلا جاهایی که ولایت طاغوت مطرح می شود، بحث بستر شیطان است. طاغوت جایی است که شیطان حاضر است. حتی بلعم باعورا هم که در علم به جایی رسیده است، اگر برود در بستر طاغوت عوض می شود.

در بحث شیطان مهم ترین موضوع، بحث بستریهای آماده برای تکثیر عمل های فاسق و ترویج آن عمل ها به دیگران است که باید این لیست شود. در واقع باید آن را در دل آیات پیدا کنیم. یعنی ممکن است مواجهه مستقیم نداشته باشد اما در درونش مواجهه دارد. باید کدهای آسیب های شیطان را پیدا کنیم.

مثلاً شیطان کارش تحقیر است و طاغوت هم کارش تحقیر است. تحقیر طاغوت در ذات و ساختار نهادینه شده است، مثل اینکه شیطان مجسم شده است. تفاوتش این است که همراه با چیزهای دیگر غیر شیطان هم هست. به خاطر همین اهمیت طاغوت از شیطان بیشتر می‌شود زیرا طاغوت فرودگاه شیطان است.

در اوصافی که برای شیطان مطرح است، القائنات است ولی مثلاً فقر از طاغوت است. طاغوت عملیات شیطان است. مهم‌ترین وظیفه مسلمان در طول حیاتش خروج از ولایت طاغوت است. بدترین چیزی که یک انسان می‌تواند بپذیرد، ولایت طاغوت است.

مثلاً می‌گوییم که از ولایت طاغوت خارج شده اما اگر میل به ولایت طاغوت داشت، او هنوز در ولایت طاغوت است زیرا این، داخل و خارج شدن فیزیکی نیست.

«طاغوت» یعنی طغیان‌سازمان‌دهی شده که طغیانش ارزش‌گذاری شده است.

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (۳۸) ۲۰

این آیه می‌گوید که انسان کاری می‌کند که شیطان قرین او می‌شود.

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا (۷۶) ۲۱

می‌گوید هر کسی تحت ولایت طاغوت باشد، تحت ولایت شیطان است. طاغوت را با وصف سیل می‌آورد و شیطان را با وصف ولی بودن. در واقع طاغوت سیل‌سازی می‌کند. طاغوت واژه‌ای است بیانگر شبه نظام‌سازی شیطان.

انسان هر عملی را ولو خیر در طاغوت انجام دهد منفی است. این تبدیل می‌شود به اینکه برخی از امور، خود عمل بالاترین عمل است مثل «حی علی خیر العمل». پذیرش ولایت طاغوت خودش یک عمل است که همه اعمال انسان را باطل می‌کند زیرا یک بستری ایجاد می‌کند که هر کاری که فرد انجام می‌دهد در آن بستر نابود می‌شود. مثلاً این رزمنده خیلی قابل است و خالصانه می‌جنگد اما در لشکر یزید است یعنی برای خدا و برای بهشت به جنگ با امام حسین (علیه‌السلام) است.

۲۰. سوره مبارکه نساء

۲۱. همان

انقلاب اسلامی خروج از ولایت طاغوت بود. اگر تنها همین یک موهبت به انسان‌ها عطا می‌شد و بعد از آن همه مردم با خاک یکسان می‌شدند، کافی بود! خروج از ولایت طاغوت چنین وضعیتی دارد، عملی است که نظیر ندارد. شما نمی‌توانید مقایسه کنید که عدل آن چیست.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيداً (۶۰) ۲۲

وقتی که طاغوت را برای درستی یا نادرستی چیزی حکم قرار می‌دهد. خیلی بحث شیطان جالب است.

شرک شیطان یعنی مشارکت شیطان. هر کسی که برای خدا شریک می‌گیرد یعنی دارد یک عمل شیطانی انجام می‌دهد. که در یک آیه هست (إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيداً (۱۱۷) نساء) که پشت هر شرکی، شیطانی خوابیده است.

وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَأَمْرَنَّهُمْ فَليَتَّبِعُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَأَمْرَنَّهُمْ فليُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِيناً (۱۱۹) ۲۳

تغییر خلق الله یکی از مصادیقش تغییر جنسیت است. الان خیلی چیزها در دنیا وجود دارد که فرد از آن‌ها اعراض می‌کند مثلاً خدا خلق کرده و خوب هم بوده اما این به فکر لذت مضاعف بوده و آن را تغییر می‌دهد.

اگر تغییر خلق، درونش دنیاگرایی باشد جزء این است اما اگر آخرت‌گرایی باشد اینگونه نیست و به نیت برمی‌گردد. مثلاً فردی بازسازی کبد می‌کند که مشکلی ندارد. آیه ۱۷۵ سوره اعراف که مربوط به بلعم باعورا است.

وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ (۱۷۵) ۲۴

برای اینکه تمامی اعمال شیطان را ذیل تزئین و تسویل و صد سیل بیاورید، اگر تعریف صحیح و دلیل داشته باشید اشکالی ندارد.

اگر اعمال شاخص را روی صحنه اجتماع بیاورید و کار میدانی انجام دهید، چه می‌کنید؟ یعنی اگر هر کسی بخواهد شاخص‌های اعمال شیطانی را در بیاورد، برای اینکه ببیند چند درصد از ولایت شیطان به دور است باید چه کند؟

۲۲. همان

۲۳. همان

۲۴. سوره اعراف

کاری که انجام شده این است که آیات راجع به شیطان است را اعمالش را استخراج کردند مثلا اسراف، عداوت با رسول و... است. این مثلا ۳۰ عمل نمادین شده است. اگر بخواهید این ۳۰ عمل را شاخص کنید چطور می شود؟ شاید بگویید که:

- (۱) ما همه را شاخص می گذاریم. جدا هم نمی کنیم که حدود ۵۰ تاست.
- (۲) دسته بندی می کنیم، مثلا براساس ساختار وجودی: باوری، صفتی، عملی و... .
- (۳) دو دسته می کنیم: فردی و اجتماعی
- (۴) جزئی و کلی می کنیم.

ما الان یک سری عمل به دست آوردیم که نمادین اند. یک سری فرآیند اثر و یک سری اعمال شاخص داریم. ما با اعمال شاخص کار داریم. مبنا، اصل و مهارت داریم.

مبنا:

مبنای ما این است که خداوند در قرآن اعمالی را به شیطان نسبت داده است که با توجه به شأن القاگری شیطان می توان آن اعمال را شاخص القای انسان (فردی و اجتماعی) دانست. این اعمال چون نسبت داده شده به شیطان است و شیطان القاگر است پس این اعمال شأن القاگری دارند مثل صد سیل.

اصل:

- (۱) معرفی این اعمال در بدو امر همان آیات استخراج شده است. این اعمال قابل دسته بندی هستند. مثلا مبنای دسته بندی می تواند ساختار وجودی باشد که این براساس همان مبناست.
- (۲) سوره ای و آیه ای نگاه کنیم. یعنی هر دسته از اعمال از آیات و سور استخراج شود. یعنی اعمال را از بستر سوره خارج نکنیم. اینطوری کارمان راحت تر خواهد بود. مثلا اگر در سوره نساء است از آن سوره خارجش نکنیم. مثلا شاخصه اصلی عمل شیطان در اعراف قسم دروغ است.

در سوره نساء ۴ ضلال بعید آمده که شیطان در یکی از آیات آمده است. اما دیده می شد که مجموع این ۴ تا این بود که بر روی باورهای توحیدی صحبت کرده بود. پس ضلال بعید کردن شیطان زمانی است که بر روی باورهای توحیدی کار می شود.

یعنی براساس آیات سوره، ضلال بعید:

۱) شاخصه رجوع به طاغوت است.

۲) شرک و اقسام شرک مثل ریا

۳) کذب و صدّ سیل

۴) عدم ایمان: کتاب‌های آسمانی، آخرت و ملائکه

حالا اگر بخواهیم این‌ها تبدیل به معیار کنیم چه می‌کنیم؟

به جای اینکه ما بیاییم تعدد شاخص داشته باشیم، ۴ شاخص داریم. این ۴ تا خودشان زیرشاخه پیدا می‌کنند. یعنی هر کسی با این شاخص‌ها می‌تواند نزدیکی و دوری‌اش به شیطان را بفهمد. از نظر دقت هم می‌تواند این ۴ مورد را فرآیندی بررسی کرد. حالا باید ببینیم که در عمل چه می‌شود؟

مهارت:

دستگاه سنجش میزان برائت فرد از اعمال شیطان را استخراج کردیم.

شما براساس آیات قرآن می‌گویید که ما می‌توانیم دستگاهی ابداع کنیم تا هر کسی قرین بودن شیطان با خودش را بسنجد و ببیند که شیطان تا چه میزان با او قرین است؟!

دستگاه چیست؟ دستگاه یعنی یک انسان اعمالش را به آن عرضه کند و بعد بگوید که من طبق این ساختار اینجا هستم و وضعیتم اینجا است. مثلا فرم‌هایی که درست می‌کنند و میزان افسردگی را نشان می‌دهد یعنی شاخص‌های کمی و کیفی است.

وقتی اصول با هم ارتباط پیدا می‌کنند، دستگاه می‌شود. مثلا عزم در انسان جایگاه ویژه دارد و می‌توان از آن به عنوان شاخص تبعیت کردن یا تبعیت نکردن شیطان بهره جست، منتها این اصل است و دستگاه نیست. و باید گفت که براساس این اصل یک دستگاه عزم سنج باید درست کرد که فرد بفهمد که چقدر عزم او در مسیر خدا قوی است. قوتش را مثلا ۱۰۰ می‌گذارد و باید بشود به درصد تعیین کرد که چقدر عزم دارد. مثلا در روایات به صورت مصداقی بررسی می‌کنید که عزم انسان چطور تقویت می‌شود یا چگونه است. یعنی من از منظر آیات و روایات چقدر دارای عزم هستم.

روایت و قرآن و عقل و همه با هم و جدا، خوب هستند و به نیاز شما برمی‌گردد. اینکه بگوییم عزم نقطه ضعف انسان است اما نتوانیم تشخیص بدهیم که عزم‌مان چقدر است این خیلی کامل نیست و گرنه همیشه عمل‌مان را از شیطان بری می‌دانیم درحالی‌که در عمل چنین نیست.

مثلا از سوره اعراف یا طه باید مصادیقی را استخراج کنم و ببینم که عزم چگونه است.

چطور می‌توان دستگاه استخراج کرد؟

وقتی می‌گوییم دستگاه ممکن است حس کنید که ما کار را بزرگ کرده‌ایم.

ساعت قبل ما در مورد خودبینی دستگاه خارج کردیم. اسم این را هم می‌توانیم دستگاه نگذاریم اما می‌توانیم بگوییم که معیار و شاخص دارد و هر کسی می‌تواند خودش را به آن عرضه کند. منظور این است که حرف از کلیت خارج شده و به مهارت رسیده است و هر کسی می‌تواند خود را عرضه کند و تشخیص دهد. اما به طور نسبی این می‌شود که اگر مثلا در ۱۰۰ نفر آدم این شاخص‌ها را دادیم، حدود ۹۰ نفر بتوانند شکاف‌های خود را ببینند.

مثلا اگر چند شاخص عمل شیطان گذاشتیم: «انفاق ریایی، اشتراک دنیا به آخرت (ترجیح دنیا به آخرت)، رجوع به احکام طاغوت و مؤمن پنداشتن خود بدون جهت» را داشتیم. ۴ تا را شاخص قرار می‌دهیم. این‌ها معیار ضلال بعید بودن اعمال در سوره نساء می‌شوند که اتفاقا خیلی در خانه‌ها دیده می‌شود. سوره نساء و تغابن پیرامون بحث خانواده است.

در مرحله بعد از سوره نساء مصادیق انفاق ریایی، ترجیح و... را استخراج می‌کنم. این مصادیق از ظاهر است. ترجیح دادن دنیا به آخرت مثلا جهاد نرفتن است. از معنا باید مصادق‌ها را یافت. براساس مصادیق باید پرسش‌های جزئی متناسب با احوالات روز آدم داشته باشید. اگر کسی در همه حسابش پاک بود که خوب است و مثلا به نسبت ممکن است کسی ۲۵٪ اشکال داشته باشد. مثلا رجوع به احکام طاغوت در یک سوره‌ای بالا قرار می‌گیرد و مصادیق بیشتر حول محور آن می‌شود. شیطان که قرین است یعنی انسان کارهای شیطانی انجام می‌دهد.

خصوصیت پژوهش «عمل» این است که شما باید به عملی برسید که تمایز دهد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد.

برای سلامتی خودتان صلواتی عنایت بفرمایید.

مطالبی را راجع به سوره‌ی قارعه مطرح کردیم. سوره‌ی مبارکه‌ی قارعه را باز کردیم و به بحث فعل و عمل و مفهوم ابلیس و شیطان رسیدیم. بنا شد که دوستان روی این‌ها کار کنند و وقتی مطالبشان آماده شد، بیان خواهند کرد.

مباحث مربوط به فعل و عمل را در این جلسه بررسی خواهیم کرد.

خانم خوش اخلاق: مبنای کار برای پژوهش سوره‌ی اعراف بر این اساس بود که معیار سنجش روز قیامت حق است و با حق است که انسان به زندگی رضایت بخش می‌رسد و جامعه‌ی حق مدار ذیل ولایت الله است. این مقدمات از عرف قرآن استخراج شده است که باید استنادات آیه‌ای آن بیان شود:

سوره‌ی مبارکه‌ی کهف: هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا (۴۴)

بر اساس طبقه بندی سوره و ویژگی‌های امام و پیروان حق و باطل را به صورت ستون‌هایی جدا کردیم و بعد آیات را ذیل دسته‌ها قرار دادیم.

سوره را بر مبنای ۴ بخش اصلی خواندیم. در هر دسته امام نور و پیروان نور چه ویژگی‌هایی دارند و در مقابل امام نار و پیروان نار چگونه‌اند. این دسته‌ها قرار شد با هم مقایسه هم بشوند. در دسته‌ی اول محور امام نور قسط است که بهتر است با سایر دسته‌ها بررسی شود.

دسته‌ی اول:

ویژگی امام نور: بر مبنای قسط است و برائت از فحشاء.

پیروان امام نور: شکر دارند، ورود به مساجد با زینت‌ها. بین شکر و ورود با زینت به مساجد هم ارتباط گرفته شده است. از اسراف به دورند. لباس به عنوان حفظ کننده‌ی انسان است و تقوا که بهترین لباس است. عمل صالح. ایمنی بودن از شیطان.

استاد: موضوع اصلی شما فعل و عمل و وزن بوده است. چطور به آن رسیدید؟

خانم خوش اخلاق: ثقل میزان را به زندگی شاکرانه ارتباط دادیم. آیه ی ۸ سوره ی مبارکه ی اعراف چنین می-گوید. ثقل میزان نشانی از زندگی شاکرانه است. غرض سوره هم بر این عنوان گرفتیم. می توان اتصال به امام را زندگی شاکرانه دانست که نشانی از ثقل عمل است. مولفه های بی وزنی و عدم ثقل را با بحث امام و عدم ولایت در نظر گرفتیم و جلو رفتیم.

ویژگی های پیروان امام نور:

شکر را ثبت نعمت در مسیر عبودیت دانستیم که با امام مرتبط می شود.

اسراف در تضاد با شکر است.

مولفه ی دیگر بحث لباس است.

دعای همراه با تضرع و خالی بودن از تکبر.

این ها مولفه های دسته ی اول بوده است.

این ها چون در ارتباط با جاری شدن امر ولی الهی در باب معیاری هستند در باب ثقل داده شدن به اعمال اند.

استاد اخوت: هر عمل شایسته ای وزن دارد و هر عمل ناشایستی وزن ندارد. و شایسته و ناشایسته بودن به امر ولیّ حق برمی گردد. و این نتیجه گیری می شود و تمام است. که البته این به طور خاص برای بحث سوره ی اعراف نیست. دسته بندی که برای سوره ی اعراف دارید، برای وزن دار شدن کفایت نمی کند. شما می توانید در قرآن اوامر ولیّ را بگیرید و معیار وزن بکنید و هر کار مطابق امر ولیّ را وزن دار شده بگیرید ولی شما که اینطور نمی خواهید بگویید، شما قرار است یک سری مطالب مهم تری از سوره بگویید.

خانم خوش اخلاق: به نظرم آمد که بحث ولایت در سوره ی اعراف بسیار جای کار دارد و ثقل در این سوره قابل تفسیر و لایه برداری است.

استاد اخوت: همه ی پژوهش های قرآنی در همین قسمت می مانند و به همین دلیل قدرت چابکی پیدا نمی کنند زیرا قرآن یک نظام مثنائی است و همه ی قرآن به هم بار می شود. از نظر منطقی به این دلیل است که شما موضوعات را از قرآن می گیرید و موضوعات قرآن حدّ ندارد و علم خالص است و حدی ندارد. مثلاً شما از یک آیه n تا گزاره

می‌توانید استخراج کنید. این چیزی که گزاره‌ها را حد می‌زند، نظام مسائل است. نظام مسائل یعنی «مجموعه نیازمندی‌های انسان». پژوهش‌ها باید در بین این کنش و واکنش بین مسائل با قرآن باشند و اگر از یک طرف جدا شوند، در یک فضای بی‌حد رها می‌شوند و قابل جمع کردن نیستند. شما باید مدام روی همان مسأله‌ی سوره باشید و حواستان باشد که از کجا خیز برداشتید. مثلاً من سوره‌ی اعراف را به این دلیل انتخاب کردم که ولایت را از آن استخراج کنم. پس سوال را باید با یک عنوان کلی مطرح کنید. مثلاً برای وزن ده‌ها سوال می‌شود مطرح کرد.

پس تا اینجا مسأله شد. این مسأله گوشه‌ی ذهن ما هست. وقتی آیه را می‌خوانیم مرتب بررسی می‌کنیم که وزن و ثقل چیست. اول موضوعاتی را بررسی می‌کنیم که به طور مستقیم با وزن و ثقل ارتباط دارند. پس بعد از آنکه وزن، حق و فلاح شد می‌رویم داخل سوره.

شما سوره‌ی کهف را آورده‌اید. ولایت نور را گذاشتید و بعد از آن اعراف خواندید. در حالیکه اگر از همان اول واژه‌های حق سوره را بررسی می‌کردید در عرض مدت کوتاهی می‌توانستید به جمع بندی برسید.

در آخر کار صاحب تحقیق، از من مراتب ثقل و وزن را به صورت عملیاتی می‌خواهد! مثلاً اینکه لباس تقوا و عمل صالح ... وزن دارد اما من نمی‌دانم چه کنم. مثلاً این ۸ مورد مهم‌ترین مواردی است که کفه‌ی اعمال را سنگین می‌کند که این‌ها فقط در دسته‌ی اول سوره‌ی اعراف است.

فضای پژوهش شما به سمت واگرایی می‌رود. چون بلافاصله بعد از اینکه بگویید که هر کار شایسته‌ای وزن دارد، ولی او می‌گوید یعنی چه. هم‌گرایی یک پژوهش یعنی چگونه می‌شود یک جامعه به سمت وزن دار شدن برود. فعلاً پژوهش شما اینقدر واگرا شده است که به ما سنجه نمی‌دهد. وقتی روی شاخص و سنجه و معیار بیاورید باید کاملاً جزئی و دقیق بگویید که کدام مولفه‌ها موثر است. در حالی که وقتی می‌گویید عامل سنگین شدن وزن، هر عمل صالحی را شامل می‌شود که این به سمت سنجه محوری نمی‌رود.

این سخنان را به این دلیل گفتیم که کارهای پژوهشی که خیلی مرتب و منظم است به محصول برسند.

وقتی با مسأله وارد سوره می‌شویم نه تنها با همه‌ی آیات کار نداریم بلکه با خیلی چیزها کار نداریم. مثلاً این است که شما را به یک دریا می‌اندازند، می‌گویند که برو، می‌گویید کجا بروم؟ می‌گویند که فلان شیء قیمتی فلان جاست. اگر انسان جایی قرار بگیرد که بی‌نهایت گوهر دارد، نمی‌تواند همه را احصاء کند. بلکه باید انسان متناسب

با ظرف خودش با بی نهایت مواجه شود. سوره‌ی اعراف را که ما می‌گوییم سوره‌ی ملکوت است، یکی دیگر می‌گوید سوره‌ی ولایت است و....

حضرت علامه (ره) می‌گویند که سوره‌ی اعراف سوره‌ی ذکر است (سوره‌هایی که در حروف مقطعه شان "ص" دارند). کسی می‌گوید که این سوره‌ی حق است. نمی‌گوییم که سوره موضوع اصلی ندارد. اما اگر شما نتوانید سوره را جمع کنید، خیلی وسیع می‌شود.

پس باید بگویید که به نسبت موضوعی که من دارم کار می‌کنم سوره اینگونه خوانده می‌شود.

خانم خوش اخلاق: ما ۷ داستان در سوره‌ی اعراف داریم که به بررسی مولفه‌های هر داستان پرداختیم.

استاد اخوت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المص (۱)

كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُن فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ (۳)

قرار است این آیات را بشنویم تا بفهمیم که ثقل و وزن به چه صورت در سوره آمده‌اند...

وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ (۴)

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۵)

فَلَنَسْتَلْنَ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْتَلْنَ الْمُرْسَلِينَ (۶)

فَلَنَقْصِنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ (۷)

وَ الْوِزْنَ يُومِئِدِ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸)

وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ (۹)

آیا همه چیز معلوم نیست؟ دوباره گوش دهید. شما قرار است راجع به ثقل و وزن بخوانید...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المص (۱)

كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِيُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

کتابی نازل شده است. یک پیامبر است. پیامبر سینه‌ای دارد. سینه‌اش محل انتقال است. کتاب را شرحه شرحه می‌کند تا انذار و ذکر کند.

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ (۳)

بعد به مومنین رو می‌کند؛ می‌گوید که تبعیت کنید به آنچه به رسول نازل شد.

امام نور و امام نار تعیین می‌کند، مثل همان حرف خانم خوش اخلاق.

«قلیلا ما تذکرون» یعنی این حقیقت در ذاتشان وجود دارد و کافی است که رجوع کنند. یعنی این کتاب همان کتاب نفسشان است.

وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ (۴)

همه ی آدم‌ها می‌میرند، یا آنکه با هم می‌میرند مثل زلزله یا تک تک می‌میرند. تفاوت سیل و زلزله و مرگ عادی سر زمان است. والا همه می‌میرند.

فَمَا كَانَ دَعْوَتُهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بِأُسْنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۵)

فَلَنَسْتَلْنَ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْتَلْنَ الْمُرْسَلِينَ (۶)

فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ (۷)

همه باید جواب دهند چه رسول باشد و چه غیر رسول. پس رسول هم یک وزن حق دارد.

بحث یک کتاب و تبعیت از «ما انزل» بود. بعد این که همه‌ی انسان‌ها محکوم به هلاکت هستند، و ما هم از رسول می‌پرسیم و از مردمی که رسول بینشان آمده است. ما براساس حق می‌پرسیم، یعنی حتی رسول را هم با حق می‌-

پرسیم.

وَالْوِزْنَ يُوزَنُ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸)

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ (۹)

آیه ی ۹ و ۵ در ظلم مشترک اند. واژه هایشان کاملاً بر هم منطبق است. پس اینجا بزرگترین واژه‌ای که در مقابل حق درست می‌کند، ظلم است. ظلم را هم ظلم به آیات می‌داند و بعد هم ظلم را تبدیل به فعل می‌کند. پس بین «یظلمون» و «ظالمین» فرق وجود دارد. در ظالم به صفت خودش فرد اقرار می‌کند و «کانوا یظلمون» استمرار در ظلم است که به واسطه‌ی مواجهه شدن با آیات است. پس این جا ظلم شاخص خفت است همانطور که حق شاخص ثقل است.

آیه ی ۱۹ ظلم داریم. در آیه ۲۳ هم خسران داریم.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمُ النَّصِيبُ مِمَّنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَافِرِينَ (۳۷)

این آیه بسیار عالی است و تمامی مولفه‌ها را دارد.

لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۴۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۴۲) وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَبَّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أَوْرِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳) وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۴۴) الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ (۴۵) وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ (۴۶) وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۷) وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَعْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ (۴۸)

مثل این است که وقتی یک واژه در صدر می‌آید، خودش تمامی آیات را هدایت می‌کند و خودش می‌گوید که بعد از آن به کدام آیه و کجا برو. چون موضوعم این بود چنین شد اما الان که ظلم را جستجو می‌کنیم، چنین می‌شود.

یک مرتبه شما در سوره ی اعراف به مغز سوره می رسید که رجال اعراف است. اعراف یعنی کسانی که حق از آن‌ها شناخته می شوند و آن آدم معیار حق است. اگر جایی رفتی و امام زمانت را شناختی می توانی رد شوی اما اگر مثل بقیه امام را از غیرش نشناختی معلوم است که مثل بقیه‌ای. آدم‌ها اشتباه می کنند که می خواهند با استدلال زندگی کنند. آن‌ها با وجدانیاتشان زندگی می کنند. از درون از کسی خوششان می آید یا بدشان می آید.

من اگر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را بینم، نمی توانم ایشان را تشخیص دهم چون درون خودم امام زمانی نشدم. باید فرد درونش یک طهارت و جلوه‌ای از امام داشته باشد تا بتواند امام بیرونی را ببیند. مثلاً شما می - گویند که فلانی چقدر خوب است، می گویند خوبی از خودتان است. اینکه فردی از مومنی خوشش بیاید به خاطر ایمان و حقیقت درونی اوست.

مثلاً اگر جایی بگویند این رسول خداست، همه می آیند و اگر از مردم پرسوی که نظرشان چیست؟ هر کسی حرفی می زند. مثلاً من پشت کنکورم و می خواهم قبول شوم، من مبتلا به سرطانم، من مبتلا به فلان گناهم، من نماز شب بیدار نمی شوم، کسی می گوید من در ایمان کم دارم، یکی می گوید که من مشکلم این‌ها نیست و می خواهم برای آخرتم زاد و توشه بردارم و ... و هر کسی به نسبت وزن خودش رسول را وزن می کند. خواست‌های انسان‌ها متفاوت است. مشهد و عتبات و نیمه‌ی شعبان، رمضان و شب‌های قدر نشانی از این ارتباطات است. وزن ائمه ی اطهار متناسب با نیازهای ماست.

شکل امام هر کسی متناسب با وزنی است که او دارد. یعنی من امام علی (علیه السلام) را به شکلی می بینم و دیگری به گونه‌ای دیگر. شما در یک جلسه هزار نکته گفتید. هر کسی یک تکه را نوشته است. هر کسی متناسب با وزن خودش نوشته است.

درست است که این رجال اعراف است اما هر چه این رجال اعراف نظرشان باشد، نظر خدا هم همین است.

ما به حق، ظلم و خسارت رسیدیم.

در تعبیرمان وقتی آخر کار تحلیل می کنیم باید ببینیم که به «قسط» می رسیم یا نه. در ابتدا ممکن است نرسیم اما بعد که خرد خرد وارد شدیم، می بینیم. ما خرد خرد باید برسیم. به همه‌ی واژگان می رسیم اما باید در جای خودشان برسیم.

امرهایی که در سوره‌ها هست، دارای سطوح است:

❖ یک سری امر به رسول است، مثل:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثُرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (۲)

قرار نیست که خودمان را وارد کنیم..، این امر به رسول است.

امر به رسول ویژه ی حاکمیت و حکومتی است مثلاً یا ایها النبی... که مبحث طلاق است.

❖ گاهی امر به همه است، عمومی است و البته مومنین:

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ مِنْ رَبِّكُمْ وَكَمَا تَبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ (۳)

امر عمومی به انسان‌ها برای قراردادهای فطری و بین‌المللی است. یعنی از درونشان می‌توانیم قراردادهای بین‌المللی را استخراج کنیم.

❖ یک سری نهی اختصاصی به کافران است:

کافران سوره:

- ابلیس
- شیطان
- خواص قوم
- عوام قوم

در این قسمت آسیب‌ها را بیان می‌کند.

❖ امر و نهی اختصاصی به مومنین:

یعنی در مقام تبعیت از امام است.

حال اگر جایی امر به رسول باشد با امر به بنی آدم و مومنین نباید مخلوط شود و نمی‌تواند مهارت تولید کند. آنکه باید وزن را اقامه کند، رسول است. هیچ کسی غیر رسول شأن اقامه‌ی قسط ندارد. اگر هر کسی دیگر خواست اقامه‌ی دین کند، باید تابع ولایت ولیّ در بیاید و در غیر این صورت نمی‌تواند. وقتی شما می‌گویید «یا بنی آدم خذوا زینتکم» با امر به رسول متفاوت است.

حالا این تفاوت‌ها را وقتی به سبک واژه‌ای کار کنید، خود سوره‌ها رعایت واژه را کرده‌اند و خیلی کمتر احتمال اشتباه خواهد بود.

تبعیت از آنچه نازل شده است یعنی نصرت ولی، و این امر و نهی‌های اختصاصی به مومنین است.

این آیات خیلی جالب است:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۶)

أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا بَيَاتًا وَ هُمْ نَائِمُونَ (۹۷)

أَوْ آمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا ضُحًى وَ هُمْ يُلْعَبُونَ (۹۸)

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (۹۹)

گویا این آیات ابتدای سوره هستند.

حَقِيقٌ عَلَىٰ أَن لَّا أَقُولَ عَلَىٰ اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتَكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۰۵)

این آیه‌ی فوق هم معادل آیه‌ی "امر ربی بالقسط" است.

بطور کلی حضرت موسی (علیه السلام) در قرآن، مصداق «سیبطلون» است. یعنی معجزه‌ای است که به زودی همه‌ی حق نماهای پوشالین را رسوا می‌کند.

از انبیاء بعد که عبور کرد به اول سوره برگشت: آیات ۹۶ تا ۹۹. اما دیگر نمی‌گوید که "الوزن یومئذ الحق"، بلکه می‌گوید موسی (علیه السلام).

براین اساس دسته بندی ما از دسته بندی ترتیبی سوره نیست. بلکه دسته بندی کلامی مهم است. یعنی من در آیات ثقلم واژه‌های مختلفی را در آوردم و می‌گویم که این یک دسته و این دسته دیگر. و مثلاً یک دسته به طور کامل داستان موسی (علیه السلام) می‌شود.

بعد اگر کسی خواست برای مهد کودک یا اول ابتدایی یا ... راجع به وزن حرف بزند، کافی است داستان حضرت موسی (علیه السلام) را با زبان کودکان مطرح کند. حتی اگر خواستید تحقیق دانشگاهی کنید، داستان موسی (علیه السلام) نمونه ای از وزن حق و امر به قسط است.

در واقع ما دیگر با ظلم کاری نداریم بلکه با «أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ» (۹۷) کار داریم.

در داستان موسی (علیه السلام)، سر و صدای فرعونیان را ظلم به آیات می داند و پیامبران را آیه می داند.

حرف ما این است که شما یک موضوع به نام ثقل و وزن دارید، که راجع به این موضوع آیه داریم و آن آیه قبل و بعد دارد و یک سری ارتباطاتی دارد. مثلاً وقتی «الوزن يومئذ الحق» است با کتاب قبلش ارتباط دارد. «اتبعوا ما انزل اليكم» آیه ای است که برای مأموم است و تبعیت از «ما انزل» مهم می شود. در آیات قبل یک سری واژه هاست: کتاب، ذکر، تبعیت، یک سری غفلت در قریه ها و ... با این واژه ها وارد سوره می شویم.

یک راه این است که می توانیم ۷ رسولی که در این سوره است را نگاه کنیم و شاخص های حق و باطل را نگاه کنیم. و براساس امام نور پیروان را مثبت و منفی کنیم و مراتب ولی و پیروان را هم استخراج کنیم. یک فهرستی از اعمال خواهیم داشت که برخی خالی از حق است و برخی حق است.

کافی است با این روشی که می گویم آیات را سر هم بچینید و نیازی به حد وسط گیری ندارد. این کار ساده ترین کار است که به بهترین وجه نتیجه می دهد اما کار خانم خوش اخلاق کار لایه ای و پیچیده ای است.

از آن جهت که همه ی خوبی ها با هم ارتباط دارند و همه ی بدی ها با هم ارتباط دارند و همه ی خوبی ها در تقابل با بدی ها هستند درست است اما وقتی قرار است یک جامعه را تشخیص دهید کار سختی می شود. مثلاً اینکه جامعه تورم و اعتیاد و ... دارد. تهیه ی لیست و فهرست با تهیه ی راهکار و مهارت متفاوت است. نهایت پژوهش خانم خوش اخلاق به یک چک لیست می رسد. اگر بگویید که هم چک لیست و مهارت، با هم متفاوت می شود.

آدم وقتی قرآن می خواند بهتر است که فتیله ی اشتهايش را پایین بکشد! همین که انسان بخواهد همه ی حقایق را بفهمد نمی شود. بلکه با مساله و نیازش باید حد بزند.

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۱)

رَبِّ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ (۱۲۲)

در این جا فرد با ربّ موسی و هارون وزن می گیرد. دیده‌اید که بچه چطور وزن می گیرد؟ شما وقتی می خواهید خودتان خدا را بخوانید می گوید «یا الله»، و گاهی می گوید «یا اله موسی»، یا «اله ابراهیم». گاهی یک دعا خودتان می سازید اما گاهی یک دعا از حضرت زهرا (سلام الله علیها) می خوانید. کافی ست که شما یک ارتباط منطقی درست با حضرت زهرا (سلام الله علیها) داشته باشید، که وقتی می گوید «ربّ فاطمه»، یعنی در سیستم حضرت زهرا (سلام الله علیها) خوانده‌اید. ما که نمی توانیم خدا را بشناسیم بلکه با امام خدا را می شناسیم.

انسان باید با امام وزن بگیرد. هر چه بیشتر امام را بشناسد، خدا را بیشتر شناخته است. و این دو حالت است یعنی انسان در رفت و برگشت بین خدا و امام است. من امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را نه به خاطر معجزه و حکومت داری اش می شناسم، بلکه به خاطر خدا می پرستم. مثلاً ۵ نفر را می گذارند و می گویند که بگو کدام امام زمان است و انسان باید از عبارات‌های آن ها راجع به توحید امام را بشناسد.

رجال اعراف مهم ترین قسمت وزن و ثقل است و اگر به آن اشاره نکنید وزن و ثقل معنا نمی شود و داعیه دار وزن و ثقل رجال اعراف است. رجال اعراف جزء ثقل نیست بلکه فرآیند است. «الوزن یومئذ الحق» به واسطه‌ی رجال اعراف است و رجال اعراف سنجه هستند.

من وقتی وارد آیات می شوم کاری ندارم که قبلا می دانستم یا نه. باید با ذهن باز وارد شویم.

این آیه چقدر جالب است که راجع به گوساله پرستی است. سوره را باید با هم جلو برویم.

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (۱۴۶)

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴۷)

این آیه هم از غرر است.

این آیات را براساس واژه استخراج می کنیم.

وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ خُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ (۱۴۸)

متوجه می‌شوید که واژه‌ها چطور جایگزین می‌شوند؟ مثلاً یک جا نشسته با چند آیه‌ی دیگر می‌شود یک داستان. الان دارد گوساله پرستی را بیان می‌کند تا "الوزن یومئذ الحق" را مشخص کند.

وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۱۴۹)

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي أَعْجَلْتُمُ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَآلَقَى الْأَلْوَاخَ وَآخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَفْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱۵۰)

امام حق یعنی موسی (علیه السلام) کسی است که بیشترین براءت را خود از ظلم دارد. اصلاً معیار موسی شدنش براءت از ظلم است.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبِيثَاتِ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۵۷)

شاخصه‌های ثقل در این آیه آمده است...

در آیات هر جایی که دلالت به حق نشده ظلمی بوده است. حق مقابل ظلم نیست. بلکه به هم مرتبط‌اند.

وَمِن قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (۱۵۹)

....

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحَمَلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَرَكَهُ يَلْهَثُ ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۱۷۶)

سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ (۱۷۷)

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۷۸)

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (۱۸۱)

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸۲)

وَأْمَلِي لَهُمْ إِن كَيْدِي مَتِينٌ (۱۸۳)

عدل به وسیله‌ی حق جاری می‌شود. عدل صرف حق در جاهای مختلف است.

یکی از مهم‌ترین مسائلی که در قرآن ذکر شده است این است که بنی اسرائیل آدم‌های خیلی خوبی هم داشته‌اند که نزدیک به عصمت بودند.

«یهدون بالحق» یعنی به وسیله‌ی حق هدایت کردند. و این بستگی دارد که هدایت را لازم یا متعدی بگیریم. «یهدون» را از اول به صورت لازم می‌توانیم بگیریم.

إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ (۱۹۶)

از خانم خوش اخلاق تشکر می‌کنیم. برای سلامتی‌شان صلواتی عنایت بفرمایید.

من یک جمع بندی خواهم نمود.

ساعت دوم

انشاء الله در ادامه مباحثی که خانم خوش اخلاق ارائه کردند را جمع بندی می کنیم.

مسئله ای تحت عنوان ثقل و وزن از قرآن بدست آمده و ذهن ما را به خود معطوف نموده است. برای تحقیق در مورد موضوع مذکور یک سوره انتخاب می شود. آیا می شود موضوع ثقل و وزن را در کل قرآن بررسی نمود؟ بله می شود، اما بهتر است بهترین سوره در موضوع ثقل و وزن انتخاب شده و منظومه ای مفهومی آن هم مطرح شود. یعنی نه تنها مطالبی در رابطه با موضوع ثقل و وزن مطرح شود بلکه مشخص شود که ثقل و وزن با چه واژه های دیگری در ارتباط است و چه مفاهیم دیگری از این منظومه قابل برداشت است. هدف این است که منظومه ای مفهومی ثقل و وزن را استخراج کنیم. البته غرض اصلی از این پژوهش ارتقای وزن اعمال خود ماست، خواه به صورت فردی خواه اجتماعی. می توان فقط یکی از این ها را انتخاب نمود یا هر سه هدف را در برنامه گنجانده؛ فردی، ظاهری و اجتماعی. مهم این است که می خواهیم با کمک سوره یک سیر منظومه ای تدوین کنیم. سوره ای منتخب، سوره ای اعراف است. البته ممکن است محقق در اثنای کار متوجه شود که سوره ای دیگری بهتر است.

آیا شما روی کل قرآن کار نمی کنید؟ بعد از اینکه منظومه ای مفهومی از سوره ای انتخاب شده استخراج شد، می توانیم روی تمام قرآن هم کار کنیم.

سوره ای اعراف انتخاب شد.

سوال: چرا سوره ای اعراف را انتخاب کردید؟

آیا این انتخاب طبق روش های کتاب قرآن به قرآن بوده است؟

آیا چون عین آیه ای «ثقلت موازین» در آن ذکر شده است؟ یا روش های دیگر...؟

می خواهیم ببینیم سوره راجع به «ثقلت موازین» یا خفت موازین» چه مطالبی بیان نموده است.

وَالْوِزْنَ يُؤْمِنْدِ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸)

آیه ای ۸ همان آیه ای بود که ما را به این بحث دلالت داد. از آیه ای ۸ شروع کردیم و پس از مطالعه دیدیم که سوره ای اعراف، سوره ای امام و ولایت است. امام نور و امام نار را مطرح می کند. آیات را به ۵ دسته ای حقایق، امام نور و

پیروانش، امام نار و پیروانش تقسیم کردیم. سپس جمع‌بندی کرده و دسته‌ها را به دو گروه کلی حق و باطل تقسیم نمودیم. در ادامه از این‌ها اعمال شاخص استخراج کردیم.

با توجه به مراتب انبیاء (امامان نور) و با توجه به ابلیس و شیطان (امام نار)، حدود ۵۰ گزاره راجع به وزن ارائه شد. اعمالی با محوریت امام ذیل اقامه‌ی قسط که موجب سنگین شدن یا سبک شدن می‌شوند.

این کاری بود که شما انجام داده‌اید. در عین حال که پژوهش خوب و مورد قبولی است، همه‌ی قسمت‌ها و دسته‌بندی‌ها درست است و خروجی و یک فهرست به ما ارائه می‌دهد، اما یک ایراد دارد و آن هم این که بلافاصله به لباس رسیده و شروع به ذکر مباحث مهارتی نموده‌اید. مشکل این است که بدون مبنا و اصول به مهارت رسیده‌اید و این قابل‌پذیرش نیست. اگر این مهارت‌ها مبنا نداشته باشند و مبناها اصول نداشته باشند، مهارت حتی اگر بهترین مهارت هم باشد، جا نمی‌افتد.

حال اگر قرار باشد این موضوع را در کل قرآن پیاده کنیم، چه باید کرد؟

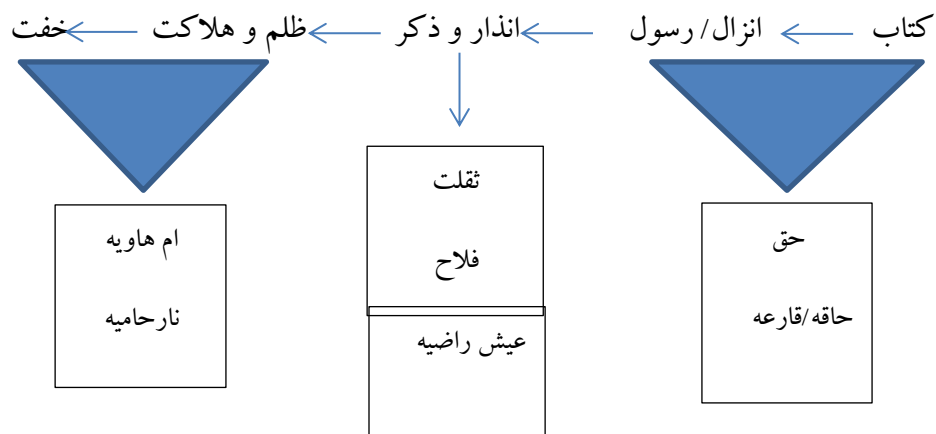
اگر کسی بگوید همین یک سوره کافی است و همین مطالب را عمل کنیم نیز صحیح است. بالاخره سوره یک مجموعه مطالب حقی دارد که می‌توان به آن عمل کرد.

وقتی ما مسئله‌ای را در سوره‌ای مطرح می‌کنیم باید طوری بحث کنیم که در ادامه بتوانیم عرف قرآن و کل قرآن را راجع به این موضوع بدست بیاوریم و اگر نه بخش‌هایی را گرفته و بخش‌هایی را از دست می‌دهیم. البته ممکن است شما بگویید که این صرفاً یک نظر است و بعد از این که نتایج به دست آمد، ما می‌بینیم که مثلاً ذیل عدل و قسط از کل آیات به سه چهارم آیه مثل «یهدون بالحق و به یعقلون» به عنوان امر به قسط اتکا می‌کنیم و با همین آیات انتخابی جلو می‌رویم. این کار نیز امکان انجام داشته و دو حسن برای این روش وجود دارد. در انتهای کار و نتیجه‌گیری از گزاره‌ها، خلاصه‌نویسی و جمع‌بندی می‌کنیم و در خلاصه‌ها به یک سری آیات کلیدی برخورد می‌کنیم و این آیات را می‌توان در مقیاس کل قرآن بررسی نمود. مهم این است که ما هر کاری که می‌کنیم باید حواسمان باشد تا انتها همان روش را ادامه دهیم. ما باید بدانیم که به دنبال چه چیزی هستیم. پیشنهاد من در مورد سوره‌ها این است که مدل‌سازی انجام شود.

شما یک سوره را انتخاب و بر اساس موضوعات و مسئله‌ای که داشتید از آن سوره آیاتی را مشخص کردید، بعد چه کار می‌کنید؟ می‌گویید من برای فهم همان مطلب سوره را می‌خوانم. سوره را می‌خوانم برای فهمیدن آیه‌ای که

انتخاب کرده‌ام. اولین کاری که می‌کنم غرض سوره را همسو با آن مسئله استخراج می‌کنم. مثلاً همین طور که آیات را می‌خوانم، از خود می‌پرسم که خداوند چرا داستان اعراف را آورد؟ چرا داستان پیامبران را آورد؟ به این ترتیب یک غرض کلی پیدا می‌کنم. در دومین مرحله خود آیه را و کلمات وابسته به آن را محور پژوهش قرار می‌دهم؛ مثلاً اگر وزن و حق است، آن طرف کتاب است، بعد انزال است، بعد پیامبر است و مقابلهش فلاح است. از اینجا یک سیر می‌سازم و بر اساس همین سیر وقوع آیه در سوره، مدل‌سازی می‌کنم؛ چه شد که به این آیه رسید؟ چه شد که از این آیه به آیات دیگر رفت؟ اول گفت کتاب بعد گفت این و بعد این و خلاصه این سیر را به یک مدل تبدیل می‌کنم، مانند شابلون زدن. نگاه می‌کنم در کجای سوره این شابلون زده شده است. مثلاً در کدام قسمت نزول کتاب، اتفاقی افتاده است. کجا هلاکتی اتفاق افتاده است. مثلاً از آیه‌ی اول تا ۸ را بررسی کرده و از خود می‌پرسم چه شد که عبارت «الوزن یومئذ الحق فمن ثقلت» به کار برده شد؟ این سیر به این صورت پیش رفت که کتابی نازل شد، حرج ایجاد کرد و سیری ایجاد شد که این سیر منجر به این آیه شد. به این شکل، آیه را در موطن اصلی آن در سوره تحلیل کرده و مدل‌سازی می‌کنیم. وقتی مدل‌سازی کردیم آن مدل را مثلاً به ۵ یا ۶ بخش تقسیم می‌کنیم. اول قسمت‌هایی که همه‌ی این مولفه‌ها را دارد انتخاب می‌کنیم. من در کل سوره به دو آیه سه آیه می‌رسم. این مولفه‌ها در کدام قسمت سوره بیشترین تمرکز را دارند؟ بلافاصله منظومه‌ام مشخص می‌شود. از آیه‌ی ۲ تا ۸ یک منظومه است و نمی‌توانیم آن‌ها را تفکیک کنیم پس بنابراین این آیات را به صورت واحد نگاه می‌کنیم. کل سوره را می‌توان راجع به این مساله بررسی کرد. اما بهتر است آن آیاتی که در این باب مهم شده است را نگاه کنیم. مثلاً مباحث ظلم به آیات یا خود کتاب و انزال آن برای ما مهم هستند. و زمانی که به آیه‌ی آخر «یتبعون النبی الامی ...» برسیم؛ آن قسمت هم خیلی مهم می‌شود. یعنی از کل سوره ظرف یک مدت کوتاه دقیقاً می‌فهمیم که این قسمت‌ها مهم است. ممکن است این اشکال گرفته شود که شما به وسیله‌ی این روش به گزاره نمی‌رسید و خیلی از مسائل را یاد نمی‌گیرید. اما در این روش، هدف پیدا کردن منظومه‌ای بوده که بتوان در کل قرآن آن را بررسی نمود.

حال منظومه را در سوره‌ی اعراف بررسی کرده و گزاره‌چینی می‌کنم و حدواسط‌ها معلوم می‌شود. در ادامه منظومه را به سایر سوره‌ها می‌برم. این حلقه‌ی بنیادی باید از خود آیه‌ها استخراج شود نه از گزاره‌ها، چون نظام آیات آن قدر دقیق است که سرعت استنتاج من را بالا می‌برد.



چنین دستگاهی که از بالا ریزش پیدا کرده و پایین می آید، در واقع نوعی مدل است. همین الان می توان این مدل را برداشته و در سوره‌ی دیگری که واژه‌ی وزن دارد مثل سوره‌ی قارعه بررسی نمود.

هر جایی که در سوره‌ی اعراف یا هر سوره‌ی دیگر، این مدل یعنی: کتاب، انذار و ذکر جریان پیدا کرد مبدا آن را می شناسید. قارعه، عیش راضیه و ... عناصری جدا از یکدیگر و مجزا از واژه‌ی وزن نیستند. بلکه این‌ها همه با هم ترکیبی را درست می کنند که وزن را سامان‌دهی می کند.

از این به بعد وقتی شما می گوید «القارعه مالمقارعه و ما ادراک مالمقارعه...»، در واقع در جواب «ما ادراک مالمقارعه» باید گفت که قارعه‌ی خدا به معنی کوبنده نیست، بلکه به معنی اقامه کننده است اما تنها به این معنی نیست. پس به چه معناست؟ برای پاسخ همه‌ی این‌ها باید در مدل سوره جریان یابند تا به «ثقلت القارعه» برسند.

حال می گوید که من این حرف‌ها را نمی فهمم و نمی دانم قارعه چیست. مجدداً به سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف مراجعه می کنیم.

در حال حاضر یک هسته‌ی مرکزی در سوره‌ی اعراف داریم و در یک طرف دیگر سوره‌ی قارعه وجود دارد. می توانیم طرف دیگر سوره‌ی مومنون، انبیاء و سایر سوره‌هایی که راجع به وزن هستند را قرار دهیم.

چنین مدل‌سازی‌هایی در سطح وسیع سوره‌ها را مدیریت کرده و ارتباط می دهند. مثلاً اگر الان بخواهم سوره‌ی قارعه را جایی درس بدهم، وقتی به بچه‌ها می گویم قارعه، نمی توانم بگویم قارعه چیست بلکه باید بگویم کوبش. چگونه باید قارعه را به دانش آموز و دانشجو بگویم که از قارعه نترسد و احساس شکوه به او دست دهد؟ چگونه

می‌شود که انسان‌ها از قیامت و مرگ نترسند و احساس شکوه به آن‌ها دست دهد و قیامت برایشان بزرگ شود. مثل این که وقتی می‌گویند «انا لله و انا الیه راجعون»، احساس جشن و سرور به آدم دست دهد گویی که به بهترین جاها دعوت شده‌است. چگونه می‌شود که مرگ برای آدم این‌طور باشد و آنقدر زمخت و بدهییت نباشد. آدم وقتی نسبت به مرگ بدبین باشد به خدا هم بدبین می‌شود؛ چرا خدا دنیا را خلق کرد که نهایتاً ما را بمیراند و ما را اذیت کند؟!

حالا من سوره‌ی قارعه را چگونه بگویم؟ قارعه‌ای که همه‌ی کوه‌ها را پودر می‌کند، آدم‌ها را «کالفرش المبتوث» می‌کند، چگونه از آن احساس ترس نداشته باشم و احساس شکوه داشته باشم؟ برای پاسخ باید جاهای دیگر قرآن را بخوانیم، ببینیم که یک اقامه‌ی قسطی شده است، یک حقی اقامه شده، یک باطلی باطل شده و خفت و ثقلت در دنیا اتفاق افتاده است.

قیامت به مراتب بهتر از آن زمانی است که سحرهای سحره‌ی فرعون باطل شد، به سجده افتادند و به ایمانی رسیدند که حاضر شدند دست و پایشان را قطع کنند اما از ایمان دست برندارند. آنقدر ایمان برایشان لذت داشت. قارعه‌ای بالاتر از این که حضرت موسی (علیه السلام) کاری کرد که سحره‌ی فرعون اعمال قبلی خود را رها کردند و به عیش راضیه رسیدند.

عیش راضیه به چه معناست؟ یعنی کسی حاضر شود دست و پایش را از دست بدهد اما خدا را نه! به این می‌گویند «عیش راضیه». ما از قارعه به عیش راضیه رسیدیم. فکر نکنیم که عیش راضیه یک زندگی پر از شهوت و خوردن است. عیش راضیه ایمان و رضایت از خداست. کسی فکر نکند خدا در عیش راضیه، ویلا و ماشین می‌دهد!

سر کسی کلاه نرود! و وقتی که از دنیا رفت بگوید من مومن بودم پس بهشت من کجاست؟! همین که مومن بودی در بهشت هستی. پس یک وقت نگویی من کاخ می‌خواستم و خدا را نمی‌خواستم.

عیش راضیه مومنی است که حاضر است همه وجودش را بخاطر خدا بدهد؛ مثل عاشورا.

پس اگر بخواهم برای بچه‌ها عیش راضیه را بگویم داستان عاشورا را تعریف می‌کنم. می‌گویم امام حسین (علیه السلام) و اصحاب ایشان در عیش راضیه بودند. فکر نکنید جهاد در راه خدا و مبارزه کردن خوشی ندارد و فقط سختی است. همین که آدم کنار امام حسین (علیه السلام) باشد عیش راضیه است حتی اگر با امام حسین (علیه السلام) کشته شود، بهترین زندگی است. بعضی‌ها می‌گویند از این حرف‌ها به بچه‌ها نزنید، فکر می‌کنند بچه‌ها نمی‌فهمند اما

بچه‌ها بیشتر از ما می‌فهمند. فطرت بچه‌ها آلوده نشده است. داستان حضرت قاسم (علیه السلام) و «احلی من العسل» نشان می‌دهد که بچه‌ها می‌فهمند.

ما داریم تفاوت پژوهش و تفاوت سطح کار را می‌گوییم. وقتی شما به یک حلقه‌ی بنیادی دست پیدا می‌کنید، از همان حلقه‌ی بنیادی مطالعات شما استخراج می‌شود و به امام نار و امام نور می‌رسید و شاخص‌بندی می‌کنید. شاخص‌بندی این طور است که نزول مراتب کتاب در مراتب رشد انسان، تولید میزان حق می‌کند. انسان به نسبت دریافتش از کتاب به میزان حق نیازمند است و به همان اندازه حقایق برایش نازل می‌شود. هر قوم یا قریه‌ای که محکوم به هلاکت است در صورت بهره‌مندی از این میزان به بقا راه پیدا می‌کند، یعنی اگر مراتب کتاب آسمانی و وحی برای قومی نازل نشود، هلاک می‌شوند. یعنی اگر ما مردم نتوانیم قرآن را که کتاب آسمانی است نازل و جاری کنیم به اندازه‌ی ناتوانی مان هلاک می‌شویم و اثری از آثار ما در تاریخ و البته در آخرت دیده نمی‌شود. شما الان یک کتاب دارید و یک قریه که باید کتاب در آن جاری بشود. قرار است با میزان کتاب عیش راضیه اتفاق بیافتد و اگر این کتاب نازل نشود، «ام‌هاویه» است.

آن چه که به عنوان میزان حق تعیین می‌شود کتاب، نزول کتاب و تبعیت از کتاب است. وزن و ثقل در فرد و جامعه، بهره‌مندی از کتاب است. بهره‌مندی از کتاب یعنی نزول کتاب و تبعیت از آن. اگر می‌خواهید ببینید قریه یا قومی چقدر از هلاکت دورند و چقدر وزن اعمالشان سنگین است، ببینید چند آیه از قرآن بلد هستند یا چند آیه قرآن را می‌توانند اجرا کنند. از کتاب وحی چند درصد در جامعه جاری شده است. این حرف خیلی سنگین است. اگر آدمی این را بفهمد و از ناراحتی بمیرد بر او حرجی نیست چرا که خداوند معیار حق را نازل کرد اما جاری نشد. انسان‌ها به اندازه‌ی جاری نشدن پوچ و توخالی هستند و در روز قیامت آدم‌ها را نسبت به کتاب داری‌شان، نزول کتاب و تبعیت از کتاب وزن‌سنجی می‌کنند.

خود این را اگر در سوره‌های دیگر پیاده کنید غوغا می‌شود، مثل سوره‌ی علق، سوره‌ی انسان و... چون ما مراتب کتاب داریم، مراتبی از نزول داریم، مراتب انسان داریم، مراتب رشد داریم و میزان دریافت‌ها از کتاب متفاوت است. میزان حق‌هایی که برای این موضوع در موقعیت‌های مختلف ایجاد می‌شود، متعدد است. حقایقی که برایش نازل می‌شود در سطوح مختلف متفاوت است. حتی قوم و قریه‌ای بودنش هم متفاوت می‌شود. یک مرتبه شما به مدلی دست می‌یابید که مثل مادر است. مادر حق است. همان طور که ام‌هاویه داریم، مادر حق هم داریم. کتاب امّی

است که قدرت جمع کردن همه‌ی مفاهیم را دارد. اگر پرده‌ای، صفحه‌ای یا جایی امکان دریافت بیشترین مفاهیم را داشته باشد، آن‌جا وزن بیشتری دارد. وزن آن جایی بیش‌تر است که بیشترین مفاهیم کتاب وجود داشته باشد.

مشابه شدن دو سوره: برعکس امّ‌هاویه در سوره‌ی اعراف نبی‌الامی است. من امّی را درس نخوانده معنا نمی‌کنم، نبی‌الامی یعنی نبی‌الکتاب.

گاهی پژوهشی یک نفره کار می‌شود. یک نفر کاری را شروع می‌کند و بعد نتایج تبدیل به یک متن می‌شود. الان شما یک روش به کار بردید، استخراج آیات داشتید، استخراج مدل داشتید، گزاره نوشتید، از مجموعه‌ی این‌ها نتایجی به دست می‌آید. یک وقت شما این‌طور کار می‌کنید و در نهایت به یک سری گزاره و نکات می‌رسید. بعد از این بستگی دارد که مخاطب ما چه کسی باشد و برای چه هدفی این کار را می‌کنیم.

یک موضوع به نام ثقل، وزن و میزان در زندگی انسان داریم که موضوع اصلی است و به سه بخش تقسیم می‌شود؛ فعل و عمل، وزن و ثقل، ابلیس و شیطان. می‌توانیم این‌ها را به ۵ دسته تقسیم کنیم؛ فعل، عمل، وزن، ثقل، ابلیس و شیطان.

این کار را فصل‌بندی می‌گوییم. چرا فصل‌بندی می‌کنیم؟ چون در هر فصلی به کل ماجرا با یک رویکرد نگاه می‌کنیم و مجموع این فصول می‌تواند آن حقیقت را در ما ایجاد کند. برای همه‌ی این‌ها کار پژوهشی انجام می‌دهیم و به نتایجی می‌رسیم. از این به بعد نتایج را به سه بخش تقسیم کنید: مبانی، اصول و مهارت. اگر روش‌هایی که انتخاب می‌شود روش‌های هماهنگی نباشد در این بخش‌ها با هم اختلاف ایجاد می‌شود و سطح‌ها متفاوت می‌گردد، پس از این‌جا معلوم می‌شود که کار چقدر صحت داشته یا نداشته است. آیا کار انجام شده وزن دارد یا ندارد. نتایج باید در مبانی، اصول و مهارت همگرا باشند. همگرا بودن به چه معناست؟ یعنی هر کدام از این ۵ بخش (فعل، عمل، ثقل، وزن ابلیس و شیطان) یکدیگر را تقویت کنند. باید همه با هم در یک میدان بازی کنند نه اینکه یکی در یک میدان باشد و دیگری در یک میدان دیگر. یکی به یک زبان باشد و دیگری به زبان دیگر. اگر همگرا باشند، معلوم می‌شود که مسیر به خوبی طی شده است.

قرار بود کسانی که روی سوره کار می‌کنند، ابتدا مبانی را استخراج نموده و سپس از مبانی اصول در بیاورند. وقتی نتایج حاصل شد باید آن را به سه بخش تبدیل کنند: مبانی، اصول و مهارت.

سوال: چه تفاوتی بین مبنا و اصول وجود دارد؟

- مبنا کلی تر است و اصول جزئی تر از مبناست. مدل‌هایی که استخراج می‌کنیم را به عنوان مبنا در نظر می‌گیریم. مبنا جمله‌ای است که حالت مدل و فرآیند دارد.

اصول می‌شود هر بخش از این مدل که یک سری حقیقت اطرافش وجود دارد. مثلاً کتاب اصول مختلفی دارد؛ خداوند به انبیای عظام کتاب داده است. یا کتاب نازل شده بر همان پیامبر است یا کتاب پیامبر قبلی است اما همه‌ی آن‌ها کتاب داشته‌اند. اصول از مبنا و منطبق بر آیه است.

مهارت دو حالت دارد؛ یا عقلی است مثلاً فرد فکر می‌کند برای این کار بهترین حالت چیست یا اینکه مبتنی بر سوره مهارت را به دست می‌آورد. بهتر این است که مبتنی بر سوره باشد. مثلاً خانم خوش اخلاق درباره‌ی وزن یک مبنایی می‌گویند. برای مثال مبنای‌شان آیه‌ی «یا بنی آدم... ما لباس را نازل کردیم» می‌باشد. در این آیه یک مرتبه خداوند از نازل شدن لباس خبر می‌دهد. پس ایشان یک مرتبه درباره‌ی لباس یک سری گزاره ارائه می‌دهند؛ مثلاً لباس تقوا بهتر است و....

ما دو نوع لباس داریم: لباس زینت و لباس ستر و پوشش (حفظ)

ممکن است گزاره‌ها و نتایج شما در سه بخش تقسیم شوند.

در بخش مهارتی اگر بخواهیم در سوره‌ی اعراف، «وزن» را برای افراد جا بیان‌دازیم، بسیار خوب است که وزن را روی موضوع لباس ببریم. به این صورت که ابتدا می‌گوییم لباس به چه معناست؟ یک وقت از دیدگاه عقلی شروع می‌کنم و لباس را تعریف می‌کنم یا از واژه‌اش استفاده می‌کنم. اما یک وقت می‌خواهم مفهومش را از سوره بگیرم. می‌گوییم باید هر مهارتی که تولید می‌کنم من را به اینجا برساند. چه مهارتی؟ من باید این مفهوم را به مخاطبم برسانم که انسان انواع لباس دارد. مثلاً یک تمرین طراحی می‌کنم: لباس مهمانی، لباس خانگی و....

بعد من باید به مخاطب بفهمانم که لباس یک هدف کلی دارد. هدف کلی لباس به دو دسته تقسیم می‌شود: یا زینت است یا حفظ است. ستر چند حالت دارد؟ در این جا من بجای این که از خودم پاسخی بدهم از سوره می‌گویم. لباس را معادل حیا می‌گیرم و بعد حیا را به مفهوم تقوا نزدیک می‌کنم. سپس تقوا و حیا را وزن عقل قرار می‌دهم. در رابطه با عقل، حیا و تقوا روایات فراوان داریم. از این جا از روایات استفاده می‌کنم. این گونه است که هر چقدر حیا بالا برود، تقوا بالا می‌رود و عقل هم بالاتر است. اگر کسی عاقل تر شود حیا و تقوایش هم بالاتر می‌رود. گاهی عقل

را به عنوان میزانی برای حیا و تقوا در نظر می‌گیریم. گاهی حیا را میزان می‌کنیم برای تقوا و عقل. گاهی هم تقوا را میزان عقل و حیا قرار می‌دهیم.

من در اینجا راجع به وزن و ثقل صحبت می‌کنم. مبنایم را برایتان گفتم. از مبنا اصول در آوردم. یکی از اصولی که مطرح شد بحث لباس است. مهارت در آوردن. من به وسیله‌ی موضوع لباس، وزن را به بچه‌ها آموزش می‌دهم. شما این را به راحتی برای بچه‌های دوم و سوم ابتدایی می‌توانید مطرح کنید. برای دخترها زودتر هم می‌شود مطرح کرد. مفهوم لباس مفهومی است که می‌شود از سه سالگی یا حتی دو سالگی مطرح نمود و حتی قابل آموزش است.

سوال: الان شما مفهوم لباس را برداشتید و کم کم رساندید به وزن، اما وقتی ما می‌خواهیم کار کنیم، معمولا وزن را برمی‌داریم و سعی می‌کنیم به یکی از واژه‌ها برسائیم.

- باید ارتباط لباس با وزن را از مبانی در بیاورم. الان ایراد من به پژوهش خانم خوش اخلاق دقیقا همین است؛ ایشان بلافاصله به موضوع لباس می‌رسند و شروع می‌کنند به مهارتی کردن و ما نمی‌توانم بپذیرم چون به مبنا متصل نیست. اگر این مبنا نداشته باشد و مبنا اصول نداشته باشد، مهارت حتی اگر بهترین مهارت هم باشد جا نمی‌افتد.

آن حلقه‌ی بنیادی که ما درست کردیم: کتاب، نزول، انزال و برای من اصل است. اگر این مبنایی که دارم با آن مبنا نسازد یا ارتباط نداشته باشد، من دیگر نمی‌توانم از لباس استفاده کنم کما اینکه از خیلی چیزهای دیگر سوره هم نمی‌توانم استفاده کنم. پس بحث مبنا بسیار مهم است. تحقیقاتی که انجام می‌شود بعضا در حد نتایج می‌ماند و به مبانی، اصول و مهارت نمی‌رسد. بعضی به مبانی می‌رسد اما به اصول و مهارت نمی‌رسد. بعضی به اصول می‌رسد اما به مهارت نمی‌رسد. اگر کسی توانست به مهارت برسد باید از مبانی به مهارت برسد. این یکی از مهم‌ترین انحرافات است که ممکن است در حوزه‌ی قرآن پژوهی اتفاق بیفتد. این که آدم‌ها قرآن را باز کنند و بخواهند همین طوری مهارت در بیاورند، نمی‌شود. اگر طبق این نظام پیش نروند آشفته‌گی حاصل می‌شود.

دوستانی که می‌خواهند کار پژوهشی انجام دهند باید هر چهار مرحله‌ی پژوهش را انجام بدهند: اول نتیجه‌گیری، دوم استخراج مبانی، اصول و مهارت.

اگر مسیر استخراج مبانی، اصول و مهارت درست نباشد هرکاری کنیم مبانی، اصول و مهارت به هم نمی‌چسبد. برعکس اگر از مسیر صحیح برویم کاملا با هم مطابقت می‌یابند. با این مدل می‌توان از سوره‌ی اعراف ظرف یک ساعت ۲۰ مهارت استخراج کرد. یعنی با دقت در مولفه‌های اصلی حتی اگر خیلی تمرین هم نکرده باشیم، دستمان

باز است. وقتی شما طبق مدل و مبنا کار می‌کنید گویی که از روی ارتفاع پایین می‌آید، سر می‌خورید و باز پایین می‌آید!

سوال: پس ما یک سری کلیدواژه از سوره در آوردیم. کلید واژه‌های مهمی که به آن‌ها اشاره شد؛ کتاب، انذار و نبی. آیا این‌ها همان مبانی بودند؟

- خود این واژه‌ها مبانی نیستند بلکه ارتباط بین این‌ها مبنا است. این مبنا را به گونه‌ای اختیار کردم که بعد بتوانم در خود سوره یا سوره‌های دیگر برایش کلمات موازی یا مشابه پیدا کنم و بعد نتیجه‌گیری کردم. مثلاً اگر واژه‌ی ظلم استخراج شد، می‌تواند کذب هم در خودش جا بدهد و اگر کذب در آمد، کذب معلوم است که به کجای ظلم متصل می‌شود. این صحبت‌ها ذوقی نیست بلکه برای آن‌ها مستندات آیه‌ای داریم. مثلاً آیه می‌فرماید: کسی که «کذبت بایاته» باشد، ظالم است. پس معنی ظالم را از خود آیه برداشت کردیم و ارتباط آن نیز ذکر شده بود. برای تعمیم مدل در قسمت‌های مختلف نیز از خود آیه استفاده کردم. بنابراین مدلم تبدیل به ۴ تا ۶ تا شد که آن‌ها مبانی می‌شوند. از ارتباط بین مبانی، اصول تعریف کردیم. در اصول هم به یک سری مسائلی مثل داستان حضرت موسی (علیه السلام) رسیدیم. ویژگی‌های مبانی را اصول می‌گوییم.

من آیه‌ی ۸ و آیات قبل از آن را محور قرار دادم. بعد سه یا چهار آیه پیدا کردم که بیشترین واژه‌های آیات مزبور را در دل خودشان داشتند. این‌ها همان مبانی هستند.

باید همان‌طور که به دقت پژوهش نظر داریم به سرعت پژوهش هم توجه کنیم. گاهی ما در معرض یک سوال قرار می‌گیریم که باید در کمتر از یک ساعت سوره را انتخاب و جواب را پیدا کنیم.

پس یک سری آیات را مبنا قرار داده و توسعه‌ی مفهومی می‌دهم. یعنی خود آیات را باز می‌کنم. مثلاً این چند آیه را یک طرف و ۳۰ آیه‌ی دیگر را آن طرف قرار می‌دهم. از این‌ها اصول استخراج می‌کنم. نباید نگران کم شدن تعداد مهارت‌ها باشیم بلکه بیشتر هم و غم ما باید روی اتقان کار باشد. پس از استخراج اصل‌ها به دنبال آیات شاهد مثال از سوره می‌گردیم و این شاهدها همان مبانی مهارت‌ها خواهند بود.

پس ما از کل سوره‌هایی که در مورد ابلیس صحبت کرده‌اند، نتایجی گرفتیم. بعد در یک سوره و از دسته آیات مربوط به ابلیس مبانی در آوردیم، از این مبانی یک سری اصول استخراج کردیم و از همان اصول مهارت تعریف نمودیم. می‌توان شبیه همین کار را در سوره‌های مختلف انجام داد.

روش های تدبر ← نتایج ← مبانی ← اصول ← مهارت

از هر روشی که استفاده کنید مدل پیدا خواهید کرد. مدل به چه معناست؟ مدل یعنی ارتباط بین مولفه‌ها. یعنی وقتی از روش‌ها به نتایج می‌رسید، این نتایج دستگامی باشد. نتایج باید مولفه‌های در ارتباط با هم باشد. مثلاً درباره‌ی ابلیس بتوانید بگویید این کار را انجام می‌دهد بعد این کار را و.... مواجهه‌ی او به این شکل است، این صفت را القا می‌کند. این‌ها همان نتایج هستند. پس نتایج باید دستگامی باشند. مبانی همان رویکرد ما به این دستگام می‌باشد. نهایتاً باید هر صحبتی که می‌کنیم براساس آیه‌ی قرآن باشد، حتی اگر مهارت هم می‌گوییم باید براساس آیه‌ی قرآن باشد.

سوال: اگر داستان سوره حاوی همه‌ی واژه‌ها باشد، آیا می‌شود این داستان را مبنا گرفت؟

- بله می‌شود کل داستان را مبنا گرفت اگر همه‌ی واژه‌ها در آن باشد.

حال یک نمونه را بررسی می‌کنیم. در این نمونه، کاری که راجع به عمل کرده‌ام یک کار آیه‌ای است. یعنی الزاماً نباید سوره‌ای کار کنیم. من آیه‌ای کار کردم، یعنی یک دسته آیه از سوره‌ی مبارکه‌ی مومنون در نظر گرفتم و از این آیه‌ها شروع به استخراج تعریف از واژه‌ی عمل نمودم.

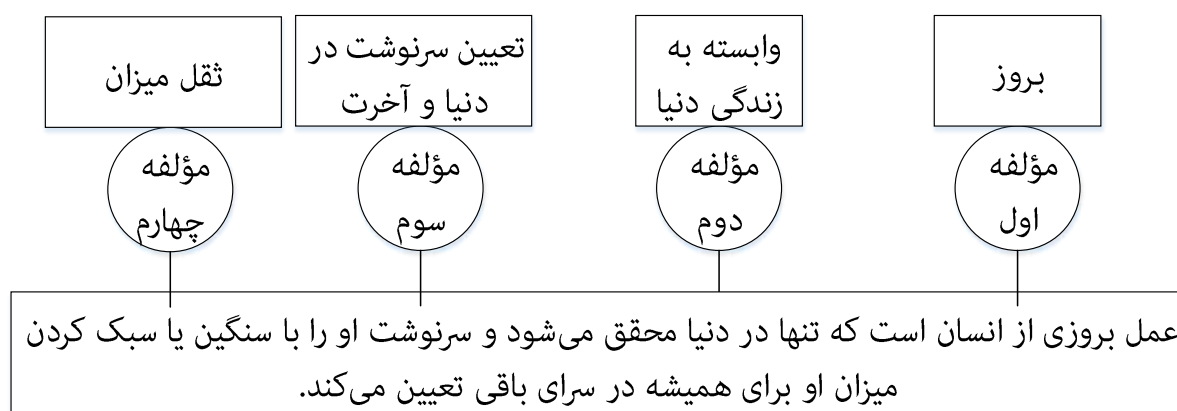
از هر آیه‌ای یک تعریف برای عمل ارائه کردم.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (۹۹) لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۰۰) فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ (۱۰۱) فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۲) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (۱۰۳) تَلْفَحُ وَجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ (۱۰۴)^{۲۵}

(آنها در شرک و کفر به سر می‌برند) تا آن گاه که مرگ یکی از آنان فرا رسد (در قبضه فرشتگان به خداوند) گوید: پروردگارا، مرا بازگردانید، شاید عمل صالحی در آنچه (در دنیا) واگذاشته‌ام (از ایام عمر و اموال دنیا) انجام دهم. چنین نیست، آن سخنی است که او گوینده آن است (ولی تحقق نمی‌پذیرد)، و پیش روی آنها (عالم) برزخ

^{۲۵} سوره مبارکه مومنون، آیات ۹۹-۱۰۴

است تا روزی که برانگیخته شوند. پس چون (بار دوم) در صور دمیده شود (و مردم همه زنده گردند) در آن روز (از غایت هیبت و دهشت، گویی) میان آنها هیچ نوع نسب و خویشاوندی نیست، و از (حال) یکدیگر نمی پرسند. پس هر که سنجیده شده هایش (از اعتقاد و اخلاق و عمل) سنگین و پربها شد، چنین کسانی به حقیقت رستگارند. و هر که سنجیده شده هایش سبک و بی ارج باشد (چون عقاید کفری و رذایل اخلاقی و محرمات عملی) چنین کسانی هستند که در وجود نفس خودشان زیان کرده، در جهنم جاودانند. (شعله های) آتش سخت به صورت هایشان می وزد و (چهره) آنها در آنجا عبوس و شکسته و دندان هایشان به سوختن لبها نمایان است.



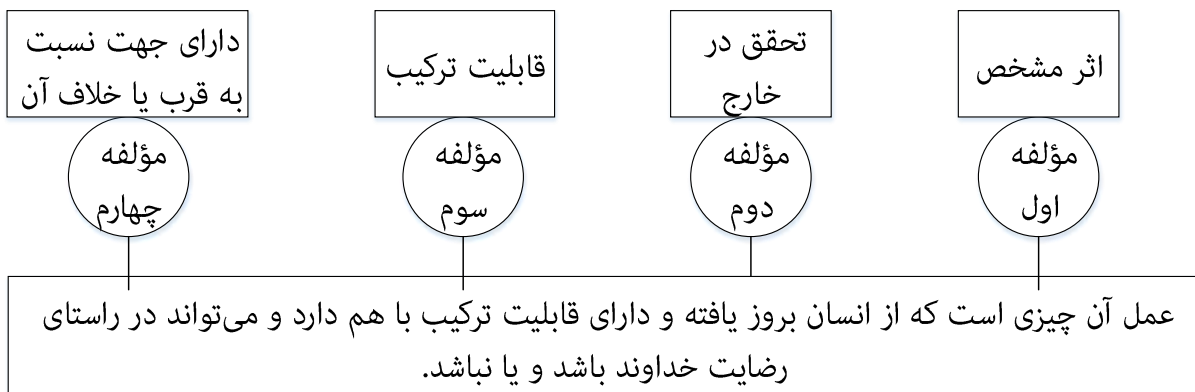
وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۰۲)^{۲۶}

و گروهی دیگر (از آنان) به گناهان خود اعتراف کرده، کاری نیک را با کار بد دیگری در آمیخته اند، امید است که خداوند بر آنها عطف توجه کند، که همانا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

یعنی از اعراب جماعت دیگری هستند که مانند آن دسته منافق نیستند، لیکن اعتراف به گناه خود دارند. اینان اعمالشان از نیک و بد مخلوط است، یک عمل نیک می کنند یک عمل زشت مرتکب می شوند و امید می رود که خداوند از گناهشان درگذرد، که خدا آمرزنده مهربان است.^{۲۷}

^{۲۶} سوره مبارکه توبه، آیه ۱۰۲

^{۲۷} ترجمه تفسیر المیزان، ج ۹، ص: ۵۱۱



من به این خاطر که بتوانم جمع‌بندی کنم ویژگی‌های هر آیه را استخراج و در نهایت همه‌ی تعریف‌ها را جمع نمودم. این قسمت کار کمی زمان‌بر است. در همه‌ی تعریف‌ها، در یک بخش به مبدا و لوازم روش اشاره شده و در بخش‌های دیگر به اثر و نتیجه از نظر ظهور، بروز و قوانین. من همه‌ی این‌ها را یکی کردم.

تعریف فرآیندی: عمل آن چیزی است که از نظر مبدا و لوازم به ایمان و فعل و از نظر اثر و نتیجه به صلاح و فساد و از نظر ظهور و بروز به حسن و سوء منجر می‌شود و تابع یک سری قوانین است.

سوال: اگر آیه‌ای را پیدا کنیم که هر ۴ منظر را داشته باشد، آیا آیه‌ی احکامی می‌شود؟

- بله، در خود تعریف‌ها هم چنین آیه‌ای داریم. یا اصلاً سوره‌های مبارکه‌ی زلزال، قارعه و تلفیق این دو سوره خیلی خوب هستند.

۱. برخی از ویژگی‌های اصلی عمل که در قرآن ذکر شده عبارتست از:

✓ در دنیا واقع می‌شود.

✓ دارای تشخیص

✓ تحقق در خارج به صورت ایجابی یا سلبی

✓ همراهی با جهتی متناسب

✓ همراهی با بستری متناسب

✓ دارای مبدأ درونی

✓ در آخرت به صورت کامل هویدا می‌شود.

✓ دارای ثقل

✓ ذخیره بعد از مرگ

✓ سبب دستیابی به نتایج

✓ بستری برای وقوع نتایج

✓ متصل به ایمان یا جدای از آن

✓ دارای جهت نسبت به قرب یا خلاف آن

✓ سبب سعادت یا شقاوت

استخراج تک تک این‌ها نیاز به وقت و حوصله دارد. باید یکی یکی از آیه برداشت کنیم و سپس تعیین کنیم که این‌ها قابلیت است یا فاعلیت.

سوال: آیا از صد در صد آیاتی که واژه‌ی عمل در آن‌ها قید شده، استفاده کردید؟

- خیر، از ۱۵ آیه استفاده کردم. البته من این جزوه را به نحوی طراحی می‌کنم که در آن همه‌ی آیات در جای خود بررسی شود. یعنی بعضی از آیات مربوط به مبدا هستند و بعضی باید در قسمت اثر ذکر شوند. البته کاری دشوار است. باید تشخیص بدهم که کدام برای رسیدن به نتیجه‌ی اولیه لازم است.

۲. برخی از قابلیت‌های عمل که در قرآن ذکر شده عبارتست از:

✓ قابلیت جزا

✓ قابلیت اتصال به نفس و جدایی از آن

✓ قابلیت ترکیب با هم

✓ قابلیت ارتباط با هم‌سنخ

✓ قابلیت چیدمان و نظم

✓ قابلیت تبدیل به تشخیصی نافع

✓ قابلیت مخفی بودن و به رؤیت رسیدن

✓ قابلیت ثبت

✓ قابلیت حیات بخشی

✓ قابلیت رفعت و خفض دهندگی نفس

✓ قابلیت وزن و توزین

حالا همین قابلیت‌ها را در سه بخش مقدمه، لازمه و نتیجه تقسیم بندی نمودم.

تعریف عمل:

با توجه به آیات تعاریف متعددی برای عمل استخراج گردید که می‌توان از آن مجموعه به تعریف زیر اکتفا کرد. در این تعریف برخی از قیود مقدمه، برخی لازمه و برخی به عنوان نتیجه می‌باشد.

نتیجه	لازمه	مقدمه
بستر رؤیت کامل در آخرت	بستر وقوع در دنیا	نفس
قابلیت جزا	تحقق در خارج به صورت ایجابی یا سلبی	دارای مبدأ درونی
ذخیره بعد از مرگ	دارای اثر مشخص	همراهی با جهتی متناسب
بستری برای وقوع نتایج	قابلیت اتصال به نفس و جدایی از آن	همراهی با بستری متناسب
سبب سعادت یا شقاوت	سبب دست یابی به نتایج	

متصل به ایمان یا جدای از آن	قابلیت تبدیل به تشخیص نافع
دارای جهت نسبت به قرب یا خلاف آن	قابلیت مخفی بودن و به رؤیت رسیدن
قابلیت چیدمان و نظم	قابلیت حیات بخشی
قابلیت وزن و توزین	قابلیت رفعت و خفض دهندگی نفس
قابلیت ترکیب با هم	قابلیت ارتباط با هم سنخ
قابلیت ثبت	

عمل عبارتست از:

۱. بروز اثری مشخص از انسان است. (پس از جنس بروز اثر می باشد).
۲. که در خارج نفس او به صورت سلبی یا ایجابی محقق شده است. (جا دارد انسان با شنیدن این تعریف دچار بهت و شگفتی شود چرا که این یعنی عمل در حوزه‌ی انسان مثل فرزند انسان است. یعنی هر کسی به تعداد عملش فرزند دارد. مادر اگر بچه اش خوب و سالم باشد چقدر ذوق می کند و خوشحال است؟ و اگر ناقص باشد چقدر ناراحت می شود؟ اعمال ما نیز مثل بچه های ما هستند. ما بچه های مختلفی داریم. بعضی هایشان معلول هستند، بعضی ها دیوانه هستند، بعضی هایشان شیشه‌ی مردم را می شکنند، بعضی هایشان)
۳. در دنیا رخ می دهد.
۴. در آخرت به صورت کامل قابل رؤیت و در دنیا قابل مخفی کردن است.
۵. دارای جهت الهی یا غیر الهی بوده
۶. متصل به ایمان یا جدای از آن است.

۷. همراهی آن با بسترهای درونی

۸. دارای جهت‌های درونی

۹. سبب اتصال آن با نفس یا جدایی آن است. (یعنی فرد کلی کار خیر انجام داده، یک دفعه یک قیچی برمی‌دارد و رابطه‌اش را قطع می‌کند، یا اینکه یک نفر دیگر کلی کار خیر انجام داده است اما او یک دفعه تمام کارهای خیر او را به سمت خودش می‌کشد. مثلا امام خمینی (ره) انقلاب کرد، یک بنده خدایی در نهضت امام خمینی مبارزه کرد و با امام نیز بود اما بعدها می‌گوید امام خمینی اشتباه کرد که انقلاب کرد و این رابطه قطع می‌شود اما برعکس یک نوجوان ۱۴ ساله که اکنون دلش با امام خمینی (ره) است، پس هرآنچه که امام خمینی (ره) انجام داده در نامه‌ی اعمالش هست. اما آن بنده‌ی خدا که با امام خمینی (ره) بوده، سیمش را قطع کرد. یا مثلا کسی که شیفته‌ی غرب است تمام لجن‌های غرب با اوست، یا اینکه اگر شیفته‌ی ارتباط با آمریکاست، تمام لجن‌های آمریکا با اوست. مسلمان یا مومن ظاهری وقتی قلبش با کافر باشد، پس اعمال کافر به او می‌چسبد. سیستم عمل چسب دارد. با یک تمایل یا عشق، انسان ناگهان از این رو به آن رو می‌شود.)

۱۰. به سبب آن نتایج دنیوی و اخروی برای او حاصل می‌گردد.

۱۱. خاصیت ترکیب‌پذیری

۱۲. ارتباط با هم‌سنخ

۱۳. می‌تواند نفس را به بی‌نهایت جزا یا پاداش برساند. (خداوند چه چیزی خلق کرده است؟ تبارک الله احسن الخالقین... خداوند یک عمل ساخته است که به واسطه‌ی خاصیت ترکیب‌پذیری آن و ارتباط با هم‌سنخ، قابلیت پیوستگی تا بی‌نهایت دارد. خیلی مخوف است.)

نباید این برای ما ترس آور و نا امیدکننده باشد، چرا از آن طرف نگاه نکنیم؟ شما معتقد به ائمه‌ی اطهار (علیهم السلام) هستید و در کارهای ائمه‌ی اطهار (علیهم السلام) مشارکت دارید. یک دفعه یک عهد سنگین و میثاق ببندید. جالب است که انسان قطعیت پیدا می‌کند که اگر سوره‌ی فجر را در نمازهای صبح بخواند حتما با امام

حسین (علیه السلام) محشور می شود. شک نکنید اگر کسی سوره‌ی عادیات را بخواند حتماً با امیرالمومنین (علیه السلام) محشور می شود. به این شک نکنید.

از نظر نتیجه	از نظر لازمه	از نظر مقدمه
جزا	اثر مشخص	نفس/فعل=مبدأ + بستر + جهت
نتایج	عمل	ایمان
ارتباط با هم سنخ	تحقق در خارج	توجه و ذکر
بازتاب در دنیا و آخرت	قابلیت ترکیب	تقوا
رؤیت کامل در آخرت	قابلیت ثبت	شکر
	قابلیت وزن و توزین	
	دارای جهت	
	محل وقوع، زندگی دنیا	اتصال به نفس در صورت سنخیت

از نظر مقدمه ایمان، توجه و ذکر، تقوا و شکر

و این فلش یعنی یک سیر از نتایج به مقدمه نیز وجود دارد؛ یعنی هر عملی بوسیله‌ی خودش نیز تشدید می شود. مثل نوزادی که به دنیا می آید و اثرش مثلاً موجب خوشحالی یا ناراحتی می شود.

یکی از مشکلات دنیا این است که اعمال را مخفی می کند و من نمی دانم چه عمل هایی دارم؟ اما وقتی «اذا زلزلت الارض زلزالها»... تا «فمن يعمل مثقال ذره»... در آن جا من تمام اعمالم را می بینم. دنیا خیلی بد است چون عمل را مخفی می کند و از طرفی خیلی هم خوب است که شرور ما را مخفی کرده است. خیلی از مشکلات ما به خاطر اعمالمان هست، عمل هایمان به ما نیش می زنند. رحمت خدا مستدام باد که نعمت خواب را به ما عطا کرد و آدم ها در خواب عمل هایشان را به صورت مار، عقرب، سگ و روباه می بینند. اما اگر فرد به این ها هم بی توجه باشد، این خواب ها هم قطع و کلاً عمل مخفی می شود.

آن فلشی که از نتایج به قبل از عمل وصل شده است یعنی عمل به مقدماتش برمی گردد، یعنی در صورتی که عمل ما خوب باشد، نفس را تحت تاثیر قرار می دهد و ایمان، ذکر، تقوا و شکر را زیاد می کند.

سوال: اگر ما شاخص‌هایی برای اندازه‌گیری ایمان، ذکر، تقوا و شکر داشته باشیم، آیا می‌توانیم این‌ها را میزان عمل بگیریم؟

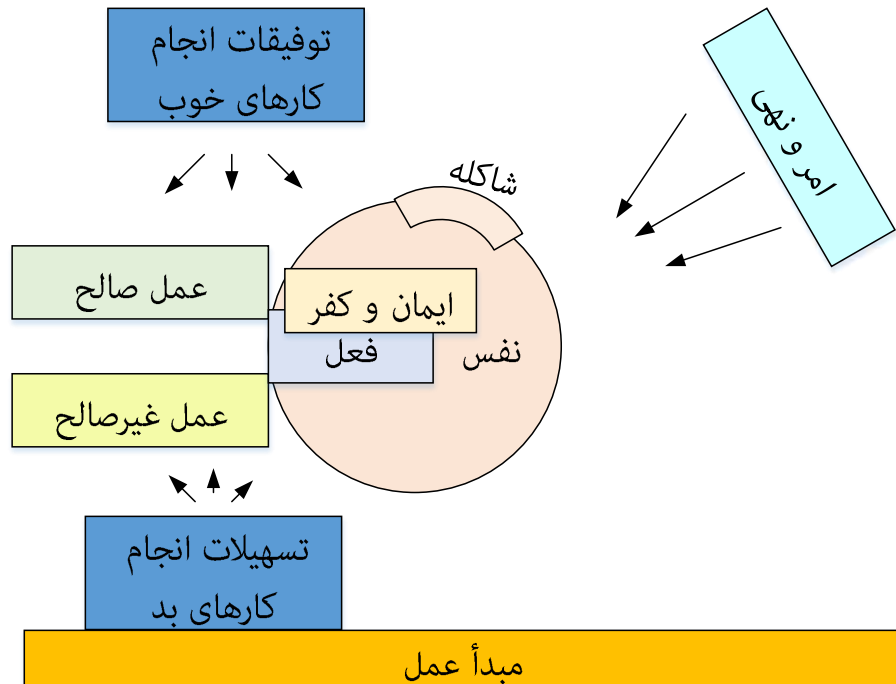
- بله می‌توانیم میزان عمل بگیریم. انسان اگر باورهای الهی داشته باشد، فعلش هم در هدایت باشد و عملی انجام بدهد، این عمل او را بالا می‌کشد. اما اگر باورهای الهی نداشته باشد، فعلش هم در ضلالت باشد و عملی انجام بدهد، حتما پایین می‌رود. عذاب و پاداش محصول آسانسور نفس است که به وسیله‌ی عمل بالا می‌رود. دکمه‌ی حرکت آسانسور، عمل است.

هم‌سنخی از قانون ترکیب استفاده می‌کند؛ مثلا کسی که روی تخت بیمارستان است اما مدت‌ها آرزوی شهادت داشته است، اتفاقا او روی همان تخت بیمارستان هم از دنیا می‌رود اما همان موقع صحنه‌هایی که برای مبارز در صحنه‌ی جنگ اتفاق می‌افتد که اهل بیت (علیهم السلام) را می‌بیند و او را در آغوش می‌گیرند، برای او نیز اتفاق می‌افتد. فرقی نمی‌کند در بیمارستان یا جنگ، مهم این است که تو عاشق شهادت باشی حالا هر جا که باشی.

سوال: این فعل است، عمل او نیست؟

- بله فعل است، عمل این را بالا می‌برد. فرد باید متناسب با فعلش، عمل هم انجام بدهد. یعنی اگر آرزوی شهادت دارد باید مجاهدانه زندگی کند. حالا فرض بر این است که این مجاهد بوده است اما الان در تخت بیمارستان افتاده است. طبق نظام عمل و طبق نظام هم‌سنخ، شما دوست دارید چگونه زندگی کنید؟ یا دوست دارید به چه نحوی بمیرید؟ می‌گوییم ما دوست داریم طبق «اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتی ممات محمد و آل محمد» زندگی کنیم. می‌گوییم باور، علم و انگیزه‌اش را داری؟ بله، «محیای محمد و آل محمد» را می‌شناسی؟ بله خوب پس باید عمل متناسب با آن انجام بدهی. می‌گویی: چشم اما من بچه هستم! به او گفته می‌شود اشکالی ندارد و تو متناسب با بچه بودن عمل انجام بده. این عمل می‌آید و زیر آن فعل را امضا می‌کند و اثبات می‌کند که تو واقعا آن آرزو را داری و تو همان می‌شوی.

چند نمونه نمودار داریم که یکی راجع به مبدا عمل است، یکی راجع به اثر عمل و دیگری راجع به بروز عمل است. در جلسات آینده این نمودارها را توضیح می‌دهم.



آیا شاكلة سوار بر نفس است؟ شاكلة جزء ویژگی های نفس است. امر و نهی دارد. نفس، ایمان، کفر و فعل داخل نفس هستند. عمل از او جدا می شود. در حالت هایی خدا کاری می کند که نفس کارهای بد انجام دهد و در یک حالت هایی خدا کاری می کند که توفیق کارهای خوب به دست بیاورد. البته این قانون دارد، یعنی وقتی فرد حرکت می کند به صورت خودبه خودی کار خوب شکار می کند. عمل، عمل می آورد.

بعضی ها هم این طور هستند که دائماً با آدم های بد مواجه می شوند و کارهای بد سر راهشان سبز می شود. پس این - طور نیست که هر کسی بدون دلیل بیچاره بشود. ما نمی خواهیم بگوییم که هر کدام از ما که بیچاره شدیم به چه دلیلی بوده، ما نمی دانیم. اما برای اینکه از انواع بیچارگی خارج بشویم، قانون وجود دارد.

بسم الله الرحمن الرحيم

برای سلامتی خودتان یک صلواتی بفرستید.

ارائه خانم پرومند: فرمودید برای بحث عمل در سوره مبارکه فاطر تحقیق کنیم. پس موضوع من «عمل در سوره فاطر» است. با کتاب المیزان آغاز کردم. براساس دسته‌بندی المیزان محوریت سوره روی شرح نظام و سائط ملائکه و انبیاء است و انبیاء را محیط بر ملائکه می‌داند. در ۴ موضع به عمل اشاره می‌کند و ۴ آیه مورد نظر کلیدی هستند، پس این ۴ آیه با موضوع اصلی سوره مرتبط‌اند. روی دسته‌بندی المیزان، آیه ۱ یک دسته، ۸-۲ دسته دوم است. اولین قسمت راجع به عمل در دسته دوم است (افمن زین له سوء عمله). اگر نظام و سائط انبیاء به خوبی درک نشود، فرد دچار سوء عمل می‌شود. اگر نظام و سائط قبول نشود، قبول نظام و سائط ملائکه هم دچار مشکل می‌شود و این یعنی دچار «تزیین شیطان» شدن. شیطان «عمل سوء» را برای فرد به «عمل حُسن» زینت می‌دهد و فرد سوء انجام می‌دهد و فکر می‌کند حسن انجام داده است. پس اولین قدم در سوء بررسی عمل سوء و حسن است.

دسته سوم قواعدی از نظام و سائط را بیان می‌کند، (مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ) (۱۰) کسی که به دنبال «عزت» است از طریق نظام «عمل صالح» باید پیش برود. «نزول طیب» از طریق انبیاء است و اگر کسی بخواهد به عزت برسد باید به انبیاء وصل شود و اگر کسی غیر از اتصال با انبیاء بخواهد به اتصال برسد، دچار «مکر» شده است. تزیین شیطان موجب می‌شود که عمل سوء را حسن ببیند و بعد مکر می‌کند تا به عزت برسد.

البته به نظرم این‌ها مراتب دارد که دسته دوم عمومیت دارد اما «مکر سیئه» بیشتر برای سرکرده‌هاست و خاص می‌شود.

دسته چهارم سوره که سومین دسته مرتبط با عمل است. اگر کسی انبیاء را نپذیرد چه مشکلاتی به وجود می‌آید. دسته‌ای از افراد نظام انبیا را می‌پذیرند که «حمد» دارند، «اذهاب حزن» دارند که با اول سوره مرتبط است و به «دارالمقامه» می‌رسند و در مقابل‌شان کسانی است که دچار مکر سیئه‌اند تا به عزت برسند، که یک شرایط میانه گرفتاری دارند که نه مرگ است و نه نجات، (وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ

لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۳۷)) ما را برگردان که به غیر از آن برگردیم. پس عاقبت کسانی است که عدم فهم صلاح و فساد عمل را دارند. یعنی عمل فاسد را عمل صالح می‌بینند. فساد و صلاح نتیجه‌ای است و بروز دارد و درجه بالاتر از عدم تشخیص سوء و حسن است. این‌ها با آیات اول بقره ارتباط دارد که عدم شعور و عدم تشخیص فساد و صلاح را مطرح می‌کند. دسته پنجم سوره که چهارمین دسته مرتبط با عمل است چنین بیان می‌کند.

استاد اخوت: نظام وسائط نظام هدایتی است که توسط ملائکه و انبیاء جاری می‌شود. آدم وقتی صحبت می‌کند یک سری مولفه، یک سری گزاره و یک سری ارتباطی دارد. در صحبت‌های خانم برومند، مولفه‌ها این‌هاست: نظام وسائط، انبیاء، شیطان، حُسن و سوء، عزت و شیوه رسیدن به عزت از طریق انبیاء، مکر، عواقب عدم پذیرش نظام انبیاء، فهم صلاح و فساد عمل. یک نظام گزاره‌ای دارند که این‌ها را به هم وصل می‌کند مثلاً شیطان، عمل را انحراف می‌دهد و در تشخیص حسن و سوء دچار مشکل می‌کند.

آنهايي که مبنای کلی کار ماست، مثلاً هر عملی حسن و سوء و صلاح و فساد دارد مبانی است و اینکه چگونه به حسن و سوء می‌شود رسید، اصول است.

نظام ارتباطات نیز چنین است که حسن و سوء با صلاح و فساد را در یک راستا می‌دانند که انسان اول در حسن و سوء دچار مشکل می‌شوند و بعد در صلاح و فساد دچار مشکل می‌شوند.

پس برای فهم صحبت یک فرد می‌توان از این روش استفاده کرد، اول مولفه‌بندی و بعد گزاره‌نویسی و بعد ارتباط بین گزاره‌ها را سنجید. اگر آدم بخواهد صحبت‌های برخی‌ها را بفهمد می‌بیند که برخی از مولفه‌ها بی‌ربط و گزاره‌ها اشتباه است.

دسته‌بندی خوبی داشتید، از همان اول تا آخر به خوبی طبقه‌بندی کرده بودید. شما می‌خواهید اثبات کنید که نظام ملائکه جدای از نظام انبیاء نیست و در دنیا نظام انبیاء ظاهر است و نظام ملائکه باطن آن است و در آخرت نظام ملائکه ظاهر و نظام انبیاء باطن هستند. مهم این است که از کدام طرف به موضوع نگاه شود. باید کمک کنید که ما این را تبدیل به یک شکل کنیم.

اینکه سوره مبارکه فاطر را کار کردند به خاطر ۴ آیه کلیدی مرتبط با عمل در این سوره است. این انتخاب هر چقدر دقیق تر باشد، کار ایشان دقیق تر خواهد بود. پس فعلا عمل در سوره مبارکه فاطر را داریم.

حرف این است که عمل تابع نظام و سائط است، یعنی در نظام و سائط انبیاء باید فهم حسن و سوء عمل اتفاق بیافتد و گزینش حسن و برائت از سوء را داشته باشیم. حالا اگر این اتفاق بیافتد توسط نظام و سائط انبیاء است و بعد به سمت عمل صالح می‌رود، نظام و سائط بعدش تبدیل به کلمه طیبه می‌شود و به سمت عزت می‌رود.

یعنی در واقع عمل صالح آن است که مبتنی بر «حکم» است یعنی امکان ندارد کسی «عمل صالح» انجام دهد و شکست بخورد و «عزت» هم (الیه یا الی الله) است و کار «ارسال» و «انذار» این است که این در «حُسنش» درست تشخیص دهد.

عمل صالح انعکاس ارسال و انذار است. یعنی همانطور که آن پایین آورنده است عمل صالح بالا برنده است.

یک اخلال‌گر در این مسیر داریم که به آن می‌گوییم اخلال برای تقویت انسان است. یعنی اخلالش اخلال نیست، «شیطان» اگر هست برای آن است که این چرخه فعال شود. شیطان در قرآن یک کاتالیزگر است. یعنی خیلی از راه‌های درست را از شیطان می‌توان یاد گرفت. کاری که شیطان می‌کند برای این است که جای حسن و سوء را عوض می‌کند. این اخلال انسان را در یک سیستم به نام «مکر» می‌برد. مکر همراه با «سیئات» می‌شود.

در ادامه «فساد» و «صلاح» ایجاد می‌شود. فهم صلاح و فساد هم پدید می‌آید. قسمت صلاح می‌شود، ساختار طلب «عزت» و همینطور فساد هم شبه ساختار طلب عزت می‌شود.

(ما الان داریم حرف‌های ایشان و گزاره‌هایشان را به هم ربط می‌دهیم و نمودار می‌کشیم.)

همیشه شما اول «حسن» و «سوء» را متوجه می‌شوید. عمل براساس یک باور یقینی که اسمش «کلمه طیبه» است عمل صالح می‌شود و بالا می‌رود. کلمه طیبه حتما باید با عمل صالح همراه باشد.

روش کلی خانم برومند این بود که ابتدا غرض سوره فاطر را پیدا کردند که نظام و سائط بود و بعد دسته‌بندی کردند، شبیه کار خانم خوش اخلاق. اگر بخواهیم طبق آن نظامی که جلسه قبل گفتیم در عرض چند دقیقه آیات را نگاه کنیم، چنین می‌شود. ما وقتی وارد سوره می‌شویم ابتدا به آیاتی می‌رسیم که به صورت مستقیم عمل را مطرح کردند. به آیات می‌رسیم و آن‌ها را جدا می‌کنیم:

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (٧)

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (٨)

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ (١٠)

وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (٣٧)

خیلی سریع می توان یک سوره را مرور کرد.

بعد می توانیم به قبل و بعد آیات «عمل» هم توجه کنیم؛ بطور مثال:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ (٣٦)

چون در این آیه نجزی آمده است با عمل ارتباط دارد که آیه بعدش هم عمل آمده است.

یکی دیگر از واژه های عمل هم «کسب» است. کسب مجموعه دستاوردهای یک عمل است.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَا كَيْنٌ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا (٤٥)

آیات ٣ تا ٧ را هم باید از عقب به جلو خواند: یعنی اول بحث اجر است و بعد فهم غرور و فهم رسول و فهم رزق و در نهایت فهم لا اله الا هو است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (٣)

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (٤)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (٥)

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ (٦)

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۷)

برای تکمیل نمودار سوره بهتر است که به این واژه‌ها دقت شود؛ واژه‌هایی را می‌آورم که به عمل شکل می‌دهند:

نِعْمَتَ اللَّهِ / يَرْزُقُكُمْ / لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ / كَذَّبْتَ رَسُولٌ / إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ / إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ / الْغُرُورُ

سبک خانم برومند از سبک غرض بود و به یک دستاورد جمع و جور و مرتبه‌ای رسیدند و حالا می‌خواهیم از سبک ارتباط واژه‌ها برویم که ببینیم آیا با واژه‌ای هم به چنین نتیجه‌ای می‌رسیم.

اینجا (الذین کفروا، مقابل الذین آمنوا و عملوا الصالحات) آمده است یعنی کفر هم جنبه باوری و هم عملی پیدا می‌کند.

تزیین عمل / سوء عمل / حسن عمل / رویت عمل / علیم بما یصنعون (صنع) / یضلل / یهدی

باید واژه‌هایی که یک پیوستگی با عمل دارند با هم بیاوریم و آن‌هایی که شک داریم را نمی‌آوریم.

برخی‌ها از همان اول همه کلمات را انتخاب می‌کنند. برخی‌ها نیز نه، اما مهم این است که از هر کدام از شما بپرسیم که سیر سوره در رابطه با عمل بود چطور بود با این سیر واژگان مشخص می‌شود.

من می‌خواهم تمایز این دو کار را در یک مجلس ببینیم. روش قبلی (مفهومی) یک نمودار می‌دهد و درست است و روش کلمه‌ای هم یک نمودار می‌دهد که جزئی‌تر است.

کلمه طیه، عزت، صعود، مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ (۱۰) این آیه همه‌اش مهم می‌شود.

اسم کسی که عمل صالح ندارد در این سوره «ظالم» است.

برای اینکه بتوانیم یک سیر خوب با همین واژه‌ها استخراج کنیم، سریعاً دو قطب می‌کنیم، یک سری واژه‌ها مثبت و یک سری منفی و یک سری هم مهیمن بر هر دو طرف است مثلاً نعمت و رزق و (الی الله ترجع الامور) مربوط به همه است و وسط می‌آید. پس ۳ دسته داریم و دسته سوم دو قسمت می‌شود.

دسته اول: مربوط به خدا و لا اله الا هو است. این معلوم است که یک حیات دنیایی هم برای انسان هست که این حیات دنیا، الی الله ترجع الامور می‌شود.

دسته دوم: همه اتفاقات در پهنه دنیا اتفاق می افتد. رزق از بالا می آید و بالادست نعمت است. رزق روح هر نعمتی است. طبیعتاً به جای آنکه مطلق حیات دنیا را بگویم می گویم انسان در حیات دنیا.

انسان در مسیر به سمت رجوع به خدا یک حالت غرور و یک حالت غیر غرور دارد. محرک انسان برای غرور شیطان است. پس این شیطان خط تمایز بین غرور و غیر غرور می شود.

یک وعده حق داریم، وعده همه چیز را شامل می شود یعنی همان اتفاقاتی است که بعد عمل برای انسان اتفاق می افتد که مثبت باشد یا منفی.

یک بحث جزا داریم. جزا هم همه را شامل می شود که هم پایین و هم بالا را شامل می شود.

یک بار از بالا می آیم پایین:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۳)

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۵)

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۶)

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۷)

همینطور که می خوانیم باید مولفه ها را اضافه کنید.

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۸)

شیطان ترین عمل می کند و سوء را حسن می کند و این مکانیزم غرور است. اینجا حتما رسولی می آید زیرا که رسول تکذیب شده است، یعنی همین جایی که غرور است تکذیب رسول هم می آید.

یکی از مطالبی که از همین جا می‌توان فهمید این است که یکی از مصادیق خیلی مهم نعمت و رزق، خود رسول است. عمل از همین جا معلوم می‌شود. این طرف عدم غرور است که سوء را سوء دیدن و حسن را حسن دیدن است. پس این نعمت روی عدم غرور سوار می‌شود که نتیجه‌اش این است که سوء، سوء باشد و حسن، حسن.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۸)

صنع هم در همین قسمت دوم است. صنع می‌تواند حسن یا سوء باشد.

صنع به معنای کاردستی انسان است. کاردستی را صنع می‌گویند. صنع به معنای مخلوق انسان است و هر چیزی که مخلوق انسان باشد و در آن دقت شده باشد صنع است. مثلا بچه‌های یک انسان صنع او هستند و در قیامت نتیجه تربیت‌شان را می‌بیند. صنع مثل عمل است. عمل انسان چه خوب و چه بد باشد در قیامت حیثیت دارد.

در واقع صنع به معنای نعمت و رزق تبدیل شده است. مثل اینکه شما می‌خواهید یک میز بسازید. میز هم یک‌سری ابزار نجاری می‌خواند و یک تن سالم، ذهن خلاق، انگیزه و .. می‌خواهد. به این میز صنع می‌گویند و به آن امکانات و انگیزه رزق و نعمت می‌گویند. ارّه و طراحی ساخت و چوب و ... نعمت است. هر چیزی که قابل اشاره باشد نعمت است و هر چیزی که قابل اشاره نیست اما مهیمن بر نعمت است رزق است مثلا اراده.

به سمت بالا که برویم حسن عمل و به سمت پایین سوء عمل است.

جزا برای همه هست اما همه عمل صالح ندارند. همه صنع دارند اما صنع همه مثبت نیست. پس این جدول گاهی مولفه‌هایش مشترک و گاهی متمایز می‌شود. مثلا خداوند به اعمال ما علیم است و حال علم به عمل مثبت یا منفی فرقی ندارد. وقتی خدا صفتی دارد مثل رزق و نعمت است که نمی‌شود گفت که به مومن می‌دهد و به کافر نمی‌دهد بلکه رزق و نعمت همان است. مثلا «لیس بظلام للعبید» منفی است اما اینجا یا وقتی می‌گوید «علیم بذات الصدور» مثبت و منفی ندارد.

کمی روی این قضایا حساسیت به خرج می‌دهیم و این برای کشف بهتر ارتباطات است. مثلا «اجر» نیز می‌تواند بالای «جزاء» در قسمت مثبت قرار گیرد.

«كذلك نجزي كل كفور»، یعنی «الذین لیس آمنوا و لیس عملوا الصالحات».

نکته مهم در این سوره این است که کفر مقابل ایمان و عمل صالح است و ما به دنبال یک جمع‌بندی هستیم.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوَّرُ (۱۰)

شما وقتی به آیه ۱۰ می‌رسید می‌توانید بیایید یک نمودار اختصاصی بکشید چون همه قسمت‌ها را دارد. اینجا یک اراده داریم که این اراده معادل سوء را سوء و حسن را حسن دیدن است که «اراده عزت» نام دارد. اگر کسی اراده عزت کند، اراده عزتش باید این سبکی باشد که (ف لله العزه) بداند. این اراده عزت شبیه ایمان و عمل صالح است. در قسمت منفی اراده عزت می‌کند اما مکر سیئات می‌کند. یعنی سیئاتی که انجام می‌دهد به ضررش تمام می‌شود. در واقع مکر السيئات یعنی خود سیئه مکر دارد. ذات بدی مکر دارد. بعد می‌گوید که اراده عزت جز با «حسن را حسن دیدن» به دست نمی‌آید.

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» این حکم نتیجه‌ای دارد.

شما برای اینکه عمل صالح داشته باشید طبق سوره فاطر ابتدا باید سوء و حسن عمل را تشخیص دهید و مواظب باشید که این‌ها را اشتباه نگیرید. پس دغدغه اولتان عمل صالح نباشد بلکه حسن و سوء باشد. تزئین عمل هم در همین قسمت است. چیزی که به شیطان نسبت می‌دهیم تزئین سوء و حسن و غرور است و هر کدام از ما احساس کنیم که ۵ دقیقه دیگر خواهیم مرد دغدغه خیلی کارها را نخواهیم داشت. دغدغه مرگ منجر می‌شود که انسان همان کاری که لازم است را انجام دهد. یعنی چکار با بقیه کارها داری!

«بمکرون» یعنی مدام اراده عزت‌شان به سمت مکر سیئه است.

«وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ»، یک قسمتی قبل این قسمت حذف شده است و واو عطف به محذوف شده است، که قطعاً می‌خواهد بگوید که کسی که ایمان (کلمه طیبه) و عمل صالح دارد دارای عزت است و این عزت حقیقی است.

مَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوَّرُ (۱۰) نیز حالت جزایی دارد.

بنابراین دستیابی به عزت حقیقی قسمت مثبت است و عذاب و بی‌خاصیت شدن و از دست رفتن از علائم مکر است. مکر سیئات نتیجه نیست بلکه عمل است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ (۳۶)

نمی‌گوید که برای کافران در جهنم آتش است بلکه می‌گوید «لهم» یعنی بر آن‌ها احاطه دارد و کسی حکم به مرگ آن‌ها نمی‌دهد و تخفیف‌بردار هم نیست. پس اینجا یک دوام هم دیده می‌شود.

حتما قیامت هست و چون قیامت مهیمن در دنیا است هر چه که به قیامت نسبت دادند در دنیا هست و این خوب است زیرا هر چه که در قیامت است در دنیا هم می‌تواند بفهمد. می‌تواند هر کسی در همین دنیا بفهمد که حالش خوب نیست. مثلاً می‌گویند که خوب است که بدن دردش بیاید زیرا که می‌فهمید که کجا عفونت دارد. حالا اینکه «لهم» را در این دنیا ببینیم که خوب است و این یعنی بررسی کند و بفهمد که عزت را اشتباهی جستجو می‌کرده است.

در حال حاضر ما فقط آیاتی که راجع به عمل است، بررسی می‌کنیم.

وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ (۳۷)

«هم یصطرخون» یعنی این‌ها ضجه می‌زنند. از واژه‌اش هم معلوم است که صرخ، حالت صدای ناهنجار است.

چند چیز از این یک آیه معلوم می‌شود. معلوم می‌شود که در حیات دنیا دسترسی به عمل صالح وجود دارد یعنی انجام عمل صالح مربوط به حیات دنیا است. یعنی وقتی انسان، حیات دنیا را می‌نویسد باید بنویسد؛ به علاوه قدرت عمل، به علاوه عمر، به علاوه اجل مسمی. یعنی هر انسانی در حیات دنیا یک ظرفیتی برای انجام عمل دارد اما وقتی به آن طرف می‌رود می‌گوید کاش عمل صالح بود و فاسد نبود.

در این جا بحث نذیر و تذکر مطرح می‌شود.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِن دَابَّةٍ وَ لَأَكِنَّ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَبِئْسَ اللَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا (۴۵)

یک سری از بحث قوانین اجل مسمی منجر می‌شود که انسان در هر صورت در دنیا تا موقعی که اجل دارد به او مهلت دهد، این هم اجتماعی و هم فردی است. طبع عمل فاسد براندازاننده است مگر آنکه خدا نخواهد، که خدا نخواسته است. یعنی جا داشت اما خدا نکرده است. جا داشت که هیچ جنبه‌ای به خاطر کسب انسان، نماند یعنی حتی جنبه‌ها هم نمی‌مانند. یعنی ببینید چرا جایی زلزله یا عذاب می‌آید. یعنی می‌خواهد اگر جایی زلزله یا مرگ همگانی می‌شود، باید ببینید که چه بوده است!

عمر بیشتر مربوط به فرد است و اجل مسمی بیشتر برای قوم.

نتیجه گیری:

یک سوره و دو نمودار داریم.

نمای کلی این است؛ یک نمودار که نعمت و رزق و رسول و تزئین عمل، تکذیب، غرور شدن (عمر و اجل مسمی را ندیدن) و ... است.

یک نمودار هم که از نظام و سائط است و ارسال و انذار است و فهم صلاح و فساد است. اینجا ساختار رسیدن به عزت از طریق فهم صلاح و فساد است.

تفاوت این دو نمودار در چیست؟

نمودار واژه‌ای ناظر به خود عمل است یعنی تفاوت دو کار این است که از این عمل در می‌آید. یعنی عمل می‌تواند حسن یا سوء باشد. عمل می‌تواند صالح یا فاسد باشد. فرآیند شکل‌گیری عمل صالح و رسیدن به نتیجه در نمودار کلمه‌ای هست. نعمت‌ها و رزق دنیایی انسان را کمک می‌کند تا در طول عمر عمل داشته باشد. و این با توجه به اختصاصات قومی و قبیله‌ای و اجتماعی‌اش است. در ساختار ادراکی انسان که نعمت و رزق در مواجهات انسان با مسائلی که با آن‌ها برخورد می‌کند مشخص می‌کند که حسن را حسن بدانند و این وابسته به اراده عزت اوست. یعنی نمی‌خواهد بشکند. در عزت تمامی مفاهیم کمال مستتر است. عزت را از بچه شیرخوار تا بزرگسال می‌فهمد. عزت یعنی من باشم، خوب باشم، قوی باشم، ضعیف هم نشوم و همه مفاهیم را دارد. یعنی غایت هر عملی رسیدن به عزت است.

این‌ها را من فرآیندی نگاه می‌کنم. چون انسان با حیات دنیا برخورد می‌کند، برایش مسائل و مصائب مطرح می‌شود که به دنبال عمل و رسیدن به عزت است. پس غایت عمل عزت است و در قسمت منفی انسان فریب می‌خورد که شکست را با برد اشتباه می‌گیرد و راهکار شیطان هم برد و باخت است که اگر چنین کنی موفق می‌شوی و اگر چنین نکنی شکست می‌خوری. پس انسان به بدی روی می‌آورد و بدی هم او را به زمین می‌زند.

اینکه کسی سوء را سوء بداند و حسن را حسن بداند، اولین کلمه طیبیه است. اینکه کسی بگوید من می‌خواهم به گروهی عمل صالح را آموزش دهم چه کنم؟ می‌گوییم باید «حُسن‌گزینی» را آموزش دهید. در حسن‌گزینی این است که نعمت و رزق و نذیر را درست می‌شناسد و عمل می‌کند و این‌گونه به عمل صالح می‌رسد.

شما در واقع با حقیقت ارتباط پیدا می‌کنید و حقیقت عین کمال است. در عین حال همه مطالب در این هست. ولی تفاوتشان این است که نمودار دوم تاکیدش روی نظام وسائط انبیاء و ملائکه است که اساسا انبیاء آمده‌اند که چنین مرتبه‌ای را در انسان راه‌اندازی کنند و به وسیله همان می‌خواهد فرد را به عمل برساند. منتها برای اینکه بخواهید مهارت استخراج کنید باید به نمودار واژه‌ای رجوع کنید و نموداری که از غرض سوره و وسائط است بیشتر جنبه مبنایی پیدا می‌کند و برای استخراج مهارت مناسب نیست.

آیه ۲۹ کارکردش این است:

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ (۲۹)

شما باید این آیه را در دو نمودار تحلیل کنید.

ساعت دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

(۱) ان شاء الله جلسه بعدی، بعد از ماه مبارک یعنی ۱۰ تیر خواهد بود.
(۲) احتمالاً برخی دوستان دهه آخر ماه مبارک به مشهد می‌روند که تا آخر هفته کیفیت آن مشخص خواهد شد. پس احتمالاً دهه آخر ماه مبارک عده‌ای به مشهد دعوت شده‌اند. شب‌های قدر در جوار اهل بیت (علیهم‌السلام) بودن صفای دیگری دارد؛ آن‌هایی که توفیق دارند و راهی می‌شوند ما را هم دعا بفرمایند. صلواتی ختم کنید.

تعطیل شدن جلسات چند علت عمده دارد. یکی اینکه آمد و رفت در گرمای تابستان برای برخی که تقید به آمد و رفت دارند سخت است و احساس می‌کنم به روزه‌های افراد لطمه می‌خورد و به واجبی لطمه می‌زند. قدیم چنین بود که یک ماه برای ماه مبارک آذوقه جمع می‌کردند که سرکار نروند حالا اینطور است که کار و درآمد واجب است و امکان روزه‌گیری در کار نیست پس روزه نمی‌گیریم! ما فکر می‌کنیم که اصل تعطیلی این است که آدم‌ها روزه بگیرند. آن‌هایی که توانمندترند زمانی را که این‌جا بودند، صرف دایر کردن کلاس‌های قرآنی در بیرون کنند.

ممکن است بگویید که زمان کلاس‌ها را کم کنید. راجع به این‌ها می‌توانیم صحبت کنیم. ما نسبت به همه مواردی که شما می‌فرمایید انعطاف داریم. شما نظر بدهید، مشروط به اینکه تصمیم همگانی باشد. به هر حال کارهای خیر اگر بخواهد اثرگذار باشد، باید کمترین اذیت را داشته باشد و همین که کلاس‌های ما ۴ ساعت است خودش بیشترین اذیت است که از خدا خواستیم خودش به خیر کند.

افرادی که به طور جدی می‌خواهند که در ماه مبارک کلاس نباشند، بنویسند و روی میز بگذارند تا برای تعطیلی کلاس آمار دقیقی داشته باشیم. اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

وقتی سوره‌ای را کار می‌کنید، آیات متعددی در آن سوره وجود دارد. زمانیکه نمودارتان را در آوردید باید یک سری آیات را از سوره بگیرید و برای تست و کاربردی‌سازی نمودار به کار ببرید. مثلاً آیه‌ای را پیدا می‌کنید که کاملاً نمودار شما را کاربردی می‌کند. فکر کنید که ما جستجو کردیم و آیه ۲۹ و ۳۰ را به دست آوردیم:

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تَجْرَةً لَنْ تَبُورَ (۲۹)

لِيُؤْفِقَهُمْ أَجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ (۳۰)

کسانی که این ویژگی‌هایی را دارند به تجارتی امید دارند که قطعی ندارد.

ما دو مولفه داریم: (۱) افراد (۲) تجارت

از «يَرْجُونَ تَجْرَةً لَّنْ تَبُورَ» می‌فهمیم که او حتماً «يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً» است.

از «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً» هم به «يَرْجُونَ تَجْرَةً لَّنْ تَبُورَ» می‌رسیم. تا اینکه خداوند اجرهای ایشان را به آن‌ها بدهد و از فضلش اضافه کند یعنی بیشتر از عملکردشان می‌دهد و دلیلش هم این است که خداوند غفور شکور است.

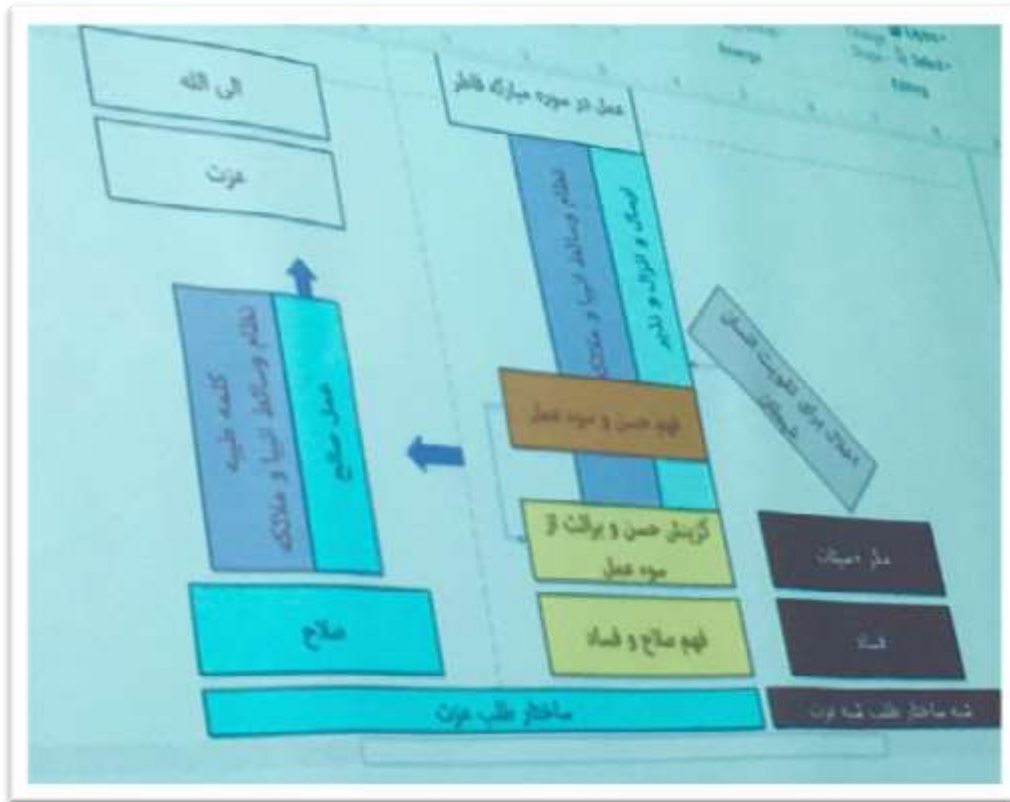
این تحلیل اولیه آیه بود. مثل این که فلسفه وجودی انسان‌ها تحقق این موضوع است. یا اینکه فلسفه خلقت در حوزه انسان بروز چنین آدم‌هایی برای چنین اتفاقاتی است. یعنی فلسفه خلقت انسان را جزای خدا به انسان داده‌اند و این خیلی عجیب است. وقتی از ما می‌پرسند هدف از خلقت چه بوده، همه می‌گویند کمال، اما خدا می‌گوید هدف از خلقت شما، جزای نیک است. یعنی ما اگر خواستیم جواب بدهیم که هدف از خلقت ما چیست، باید بگوییم: دریافت اجر و پاداش الهی.

لام غایت: «تا» معنا می‌شود.

لام غرض: «برای» معنا می‌شود.

یک‌بار این را با نمودار اول و یک‌بار با نمودار دومی تحلیل کنید.

نمودار اول:



رسول هست و باید کتاب رسول را تلاوت کند. پس سوء را سوء و حسن را حسن دیدن با این قسمت پر می‌شود. تلاوت کتاب یعنی کتاب را جلو می‌گذارد و خودش پشت آن می‌رود، یعنی هر چه خدا گفت.

این یعنی امام پیدا می‌کند. یعنی از خودش سوء و حسن را انتخاب نمی‌کند. در واقع چه چیزی حسن است؟ آن چه که خدا می‌گوید حسن است. چه چیزی سوء است؟ آن چه که خدا می‌گوید.

اقامه صلاه و انفاق طبق نظر حضرت علامه (ره)، مصداق تمام اعمال صالح است. یعنی نماد تمامی اعمال صالح انسان انفاق و اقامه صلاه است یعنی یک عمل نیست بلکه همه کارهایی که در مسیر توجه انسان به خدا انجام می‌دهد، صلاه است و تمامی کارهایی که در مسیر اجتماعی انجام می‌دهد انفاق است. پس عمل صالح دو وجه دارد که اقامه صلاه و انفاق است. طبق این سیستم نماز درونی و انفاق بیرونی نیست بلکه طبق این سیستم عمل حسن:

(۱) عملی است که متکی به کتاب باشد.

(۲) وجه اقامه صلاه در آن ظاهر باشد. یعنی ابراز کننده و آشکار کننده حکم خدا باشد.

۳) نیازهای فرهنگی و اعتقادی و اقتصادی جامعه را مرتفع کند.

در غیر این صورت عمل صالح نیست. یعنی وقتی می‌گوییم سوء را سوء دیدن و حسن را حسن دیدن به وسیله این آیه فرآیند را می‌فهمیم و ملاک‌ها را در می‌یابیم. حُسن‌بینی یعنی فهمش به عمل منتهی می‌شود یعنی به عمل جاری می‌شود.

ایمان و عمل صالح تبدیل به یک قانون می‌شود و می‌گوییم اگر عملی این ۳ وجه را داشته باشد، دقیقاً روی عدم غرور می‌افتد، یعنی آدرسش درست است و مطابق با حسن است. یعنی عملی که چنین باشد، خود حسن است. تلاوت را با سوء، اقامه نماز را با عدم غرور و انفاق را با عزت می‌توان فهمید. ما ۳ وجه داریم، در واقع اگر می‌خواهیم ببینیم که کفه اعمالمان چقدر پر از حسن است، باید نگاه کنیم:

۱) وجه آن عمل از نظر آیات قرآن چیست؟ این کار را به این دلیل انجام می‌دهم که مثلاً بچه‌ام را تشویق یا تنبیه کنم یا یک آیه یا روایت پیدا کرده‌ام که کامل همین را توضیح می‌دهد. بطور مثال ملاک انتخاب علم‌مان نیز این روایت است. کتاب، هم قرآن و هم عترت (علیهم‌السلام) است.

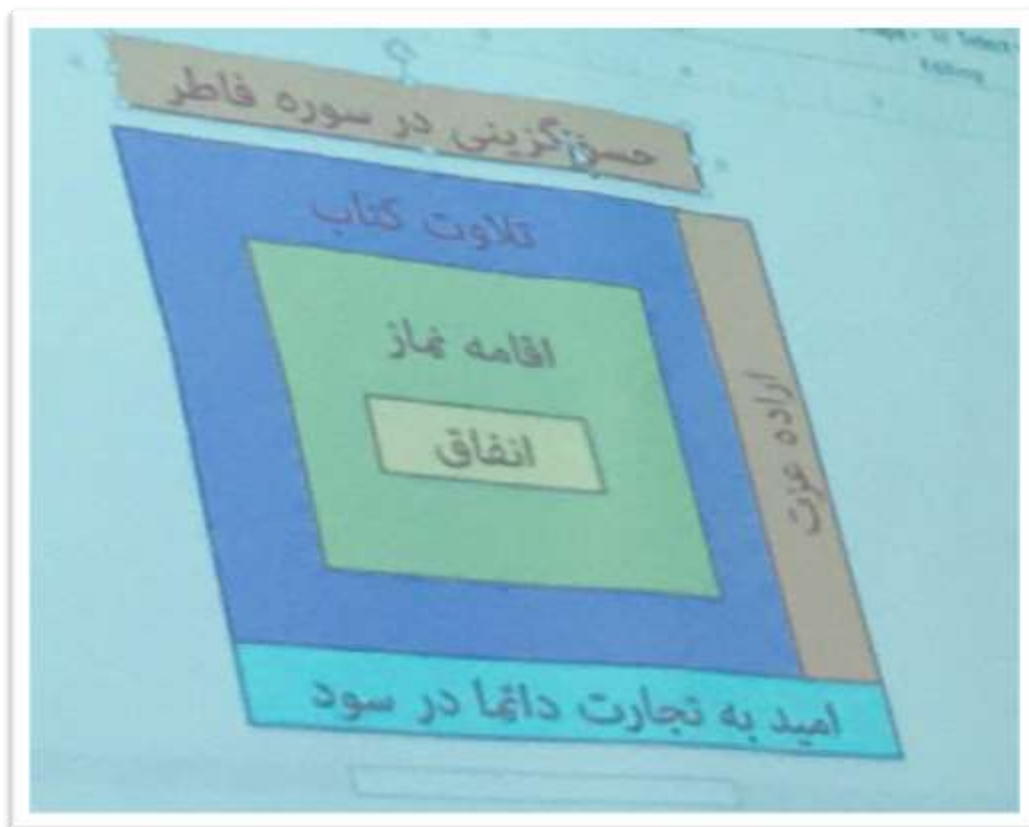
۲) اقامه نماز، باید یک عمل صالح ارزشی الهی در خود یا دیگران ایجاد کند، یعنی وقتی آن کار انجام می‌شود، آدم‌ها به خدا نزدیک می‌شوند.

۳) کاستی‌های اعتقادی خودمان و دیگران به وسیله آن پر می‌شود.

این‌ها یعنی «حُسن».

این آیاتی که چنین‌اند بدین‌گونه معنا می‌شوند که تلاوت کتاب وقتی محقق شود اقامه نماز را خواهیم داشت و وقتی خواستیم اقامه نماز را بسنجیم باید انفاق‌ها را بررسی کنیم. این‌ها نوعی تقدیم و تاخر مفهومی دارند.

این، ۳ وجه پیدا می‌کند. این اراده عزت را از آیه «من کان یرید العزه» آوردیم.



بر اساس حسن‌گزینی سوره فاطر، اگر بتوانم به گونه‌ای به فرد کتاب را بیاموزیم که بتواند عمل کند و اقامه کند و شکاف‌ها را پر کند:

۱) اولین کاری که باید بکنم این است که خود یا دیگران را در معرض کتاب قرار دهیم یعنی قوانین را فراگیریم.

۲) اجرای آن قانون به شکل مطلوب.

۳) بالا بردن تاثیر کار در دیگران یا به نسبت دیگران.

به طور طبیعی باید اول فهم تفصیلی ایجاد شود. امید به تجارت هم مهم می‌شود. دو وجه اراده عزت و امید به تجارت جنبه کلمه طیه‌ای دارند و این آن ۳ مورد جنبه عمل صالح دارد.

این گونه است که این آیه می تواند غرر باشد زیرا که هم کلمه طیبه و هم عمل صالح دارد. با همین سوره می توانیم ده ها کارگاه عمل صالح، حسن گزینی و ارتقاء اراده عزت بگذاریم. آیا کسی اهل این هست که یک کتاب مهارتی ۴۰ صفحه‌ای در بیاورد.

مثلا سن ۱۸-۱۴ را مشخص کنید و برایش قوانین قرآن را استخراج کنید و با احادیث تفصیل دهید. اجرای آن قانون به شکل مطلوب را از روایات در بیاورید.

براساس این آیات انسان حتی در روز قیامت هم در حال تجارت است. تجارت عمل نیست بلکه فعل است. تجارت داد و ستدی است که پس از هر داد و ستدی، سودی به فرد تعلق می گیرد. این ها بحث تجارت است.

قانونی که استخراج می کنید باید تفصیلی باشد و بعد از آنکه تفصیلی شد باید جلو بگذارید و براساس آن عمل کنید. مثلا فرض کنید نیاز به درس خواندن برای سن ۱۸-۱۴ ترسیم می کنند. یک چوب برمی دارند و به سر بچه می زنند! دختر حق ندارد به ظرف ها دست بزند و می خواهد برود برق و مکانیک بخواند! بهتر است که قواعدی که راجع به درس خواندن است را استخراج کنیم، مثلا کتاب بحار هست، کتاب «علم و تعلیم». بعد به بچه می گوئیم که این درس را بخوان و این گونه بخوان.

الان بندگان خدا در این روستاها فیزیک و ریاضی و ... می خوانند و سر باغ نمی روند و باغ از بین می رود. یعنی ریاضی می خواند اما سم پاشی را نمی داند! یعنی آموزش پرورش به جای آنکه به حسب اقلیم شان کاری کند، حساب و دیفرانسیل یادشان می دهد و این «مکر السیئات» است. الان آموزش پرورش و آموزش عالی به بچه ها مکر السیئات می آموزد. یعنی فرد شیمی خوانده و خیلی خوب هم خوانده اما الان هیچ امکانی برای کار ندارد. مثل این است که شما در کویر ۲۰ طبقه خانه ساختید، و این ها به درد هیچ کسی نمی خورد و بعد از مدتی هم درب آن بسته می شود.

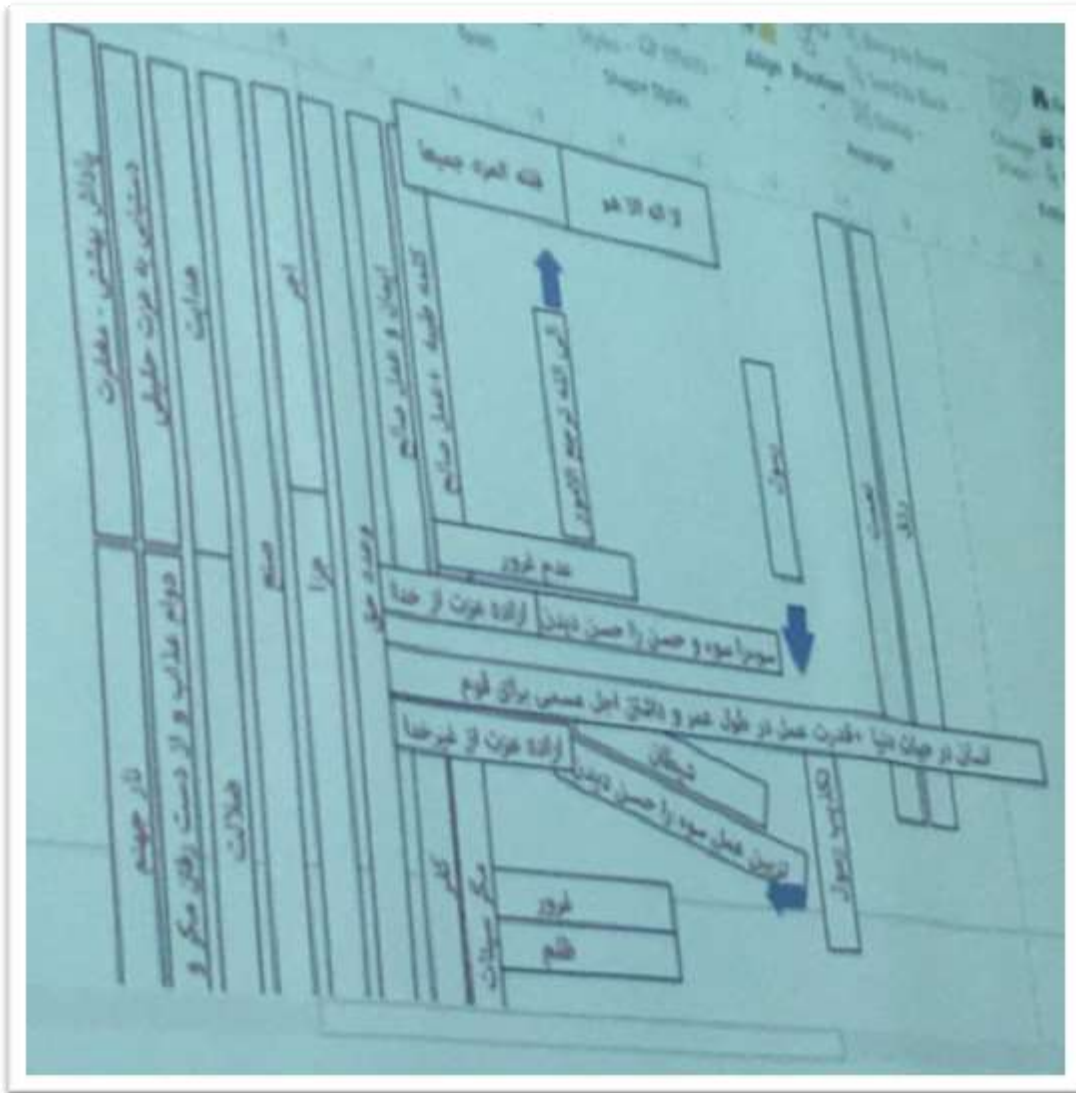
کاربردی شدنش زمانی است که یک سنی تعیین شود و قوانین آن استخراج و شیوه اقامه آن عمل و تاثیرش در جامعه استخراج شود.

در قیامت تجارت داریم و از نوع فعل است. اگر «لن تبور» باشد یعنی داد و ستدی انجام نشده است.

اگر خواستید کاربردی شود همین الان یک نیاز را بگویید و بعد قانون آن را از کتاب استخراج کنید و اقامه نماز و انفاقش را به صورت جزئی بگویید.

در نمودار دوم؛ آدم این آیه، به جایی اتکا پیدا می‌کند و کاری را انجام می‌دهد که برخی کارهایش مربوط به خودش و برخی مربوط به دیگران است و نهایتاً به اجر می‌رسد.

نمودار سوم:



برای سلامتی خانم برومند یک صلواتی عنایت بفرمایید. «اللهم صل علی محمد و آل محمد»

ارائه آقای چیت چیان: ما بیشتر به دنبال بررسی وزن و ثقل بودیم که بعد از آن ورود به قرآن داشته باشیم و ساختار سنجش در قرآن را بررسی کنیم. کارهای متفاوتی انجام دادیم که همه شاید متمرکز بر این کلاس نبود. وزن و ثقل را در قرآن بررسی کردیم و نمودار کشیدیم.

- بررسی واژه وزن و مشتقاتش که میزان است و اقامه وزن است.
- بررسی ثقل در قرآن.

جمع‌بندی نهایی: ثقل در قرآن جمع‌بندی شده است. به عمل سوء و حسن نسبت داده شده است و به عمل نسبت داده شده است.

وزن مبتنی بر حق است و حتما خیر است و جمع بسته نمی‌شود.

ثقل آن صفت یا تشخیصی است که نفس در اثر عمل برایش ایجاد می‌شود و در موقفی که ثقل از نفس خارج می‌شود، عمل قابل رویت می‌شود ولو به اندازه مثقال. اعم از مثبت و منفی است.

وزن یعنی میزان بهره‌مندی از حق است. می‌شود کسی عملی انجام دهد که عملش ثقیل باشد اما وزن نداشته باشد. و وقتی می‌گویند «اقیموا الوزن» یعنی مبنای سنجش اول بر مبنای وزن است و بعد بر مبنای ثقل است. یک چیزی شاید شبیه فعل و عمل یا کیفیت و کمیت. یعنی وزن براساس حق است و ثقل هم بیشتر جنبه کمی دارد.

بین این‌ها یک مفهوم مشترک به نام «میزان» شکل می‌گیرد. برآیند ثقل و وزن، «میزان» می‌شود. که «ثقلت» و خفت آن غیر از ثقلت و خفت صرف است.

انواع سنجش که:

- کیفیت: وزن
- کمیت: ثقل
- برآیندی از هر دو: میزان

وزن براساس معیار قسط بررسی می‌شد. سوره محوری برای میزان، «الرحمن» است که طغیان نداشتن را مطرح می‌کند.

در واژه ثقل، گستره کمی زیادی هست، یعنی ابری که دارای باران می شود ابر ثقیل می شود. ثقل قابلیت خارج شدن از شیء را دارد اما وزن امکان خارج شدن از شیء را ندارد. پس وزن بیرون شیء هم قابل رویت است.

فعل به نفس چسبیده است ولی عمل می تواند از فرد جدا شود و این می تواند با ثقل و وزن ارتباط داشته باشد.

استاد اخوت: شما این ۳ واژه را در قرآن بررسی کردید. مثلا ثقل برای چیزهای مختلفی نسبت داده می شود: اشیاء، کارهای خوب و کارهای بد. مثلا گاهی کسی که کارش بد است را هم با ثقل می گوئیم.

وزن بیشتر حالت اقامه ای آمده است. وزن معادل حق گرفته شده است و میزان سنجش حق است. یعنی میزان وزن، مثل همان مثقال ثقل است. پس شما یک وزن و یک ثقل و یک میزان و یک مثقال داریم که اینها ابزار سنجش است.

شما وقتی ثقل می بینید این را شبیه مطلق سنگینی و سبکی می بینید، حالا ممکن است خیرش سنگین باشد یا شرش.

وقتی وزن را می بینید حتما باید برآیند مثبت باشد و در واقع اینها شاخص های صراط و جهت است و ثقلها به عنوان سبیل می آیند.

وقتی فرض می کنیم یک میلیون، ثقل است اما اگر منفی یک میلیون بگوئیم، وزن است. وزن با جهت است. مثل اینکه در اقتصاد این مقدار شد و این مقدار کسر داشته ایم. مثبت و منفی با وزن سنجیده می شود عددش با عین خارجی. مثلا یک نفر ورزش و زبان می داند و ۵ دکتری دارد و توان های مختلف دارد، در نظام طاغوت است، تمامی اینها یعنی وزن است ولی به اندازه توانش بی چیز و بی مقدار است. اینکه توانمند است ولی در قسمت منفی توانمند است، اینها با وزن قابل سنجش است.

کسی عمل صالحی انجام می دهد، این عمل مثلا فکر کنید ساختن یک بیمارستان یا یک مسجد باشد. وقتی از او می پرسیم که این بیمارستان یا مسجد را برای چه ساختی؟ می گوید که بیمارستان ساختم برای دل خودم، یعنی نمی تواند ربطی با حق بدهد یا اینکه بگوید هرچه ضد خدا و صهیونیست است بیاید و اینجا درمان شود. یعنی اینکه از خدا بهره نداشته باشد را بی وزن می گوئیم. ممکن است از جایی مثبت شروع شود، خود جهت نیز مرتبه دارد. صفر و یک آن مرتبه دارد. مثلا می گوید من برای بهشتم می خواهم باقیات الصالحات داشته باشم. یا همجواری با

اهل بیت (علیهم السلام) و... یعنی خود وزن هم مرتبه دارد. خود کسی که یک کاری را انجام می‌دهد، مرتبه پیدا می‌کند.

مرتبه صراط به دلیل ظرفیت انسان است نه به دلیل نزول حق. یعنی ادراک و فهم کسی بهشت است و ادراک کسی قرب به خدا و ... است.

پس درجه انسان براساس مرتبه علمی هر کسی است و هر عملی ثقلی دارد. پس عمل هر انسانی به وسیله ثقل و وزن محاسبه می‌شود.

مراتب ثقل چگونه است؟ ثقل میزان مواجهه‌ای است که ایجاد می‌کند. یعنی میزان اثری و تاثیر و تاثیری که یک عمل دارد. ممکن است یک عمل ثقلش زیاد نباشد اما وزنش زیاد باشد مثل ضربه حضرت علی (علیه السلام) در روز خندق.

این حرفی است که انسان می‌تواند ارزش عمل خود را از دو جنبه افزایش دهد:

۱) وزن: عمق و قرب به وسیله وزن بررسی می‌شود.

۲) ثقل: بُرد را زیاد می‌کند.

وزن نفوذ را زیاد می‌کند و ثقل شاکله و ماهیت آن عمل را زیاد می‌کند مثلاً این مسجد یا بیمارستان است. یعنی ماهیت آن عمل را تعیین می‌کند و به آن ابعاد و تشخص می‌دهد.

«ثَقُلْتُ» و «خَفَّتْ» با ثقل فرق دارد. «ثَقُلْتُ» موازین با آیه‌ای که ثقل فقط باشد متفاوت است. «ثَقُلْتُ» وزن و میزان نداریم. تنها «ثَقُلْتُ» موازین داریم.

موازین به اعتبار انسان‌های مختلف دارای میزان‌های مختلف است. شما الان دارید اقامه وزن می‌کنید. اقامه وزن شما، حق است. میزان شما، حق است.

می‌خواهیم «ثَقُلْتُ» را با موازین جمع کنیم: کسی را می‌آورند که n تا کار کرده است. ما کاری به مثبت و منفی نداریم که دارای مراتب است. فعلاً با آن کاری نداریم. مثلاً ۱۰ تا کار مثبت و ۱۰ کار منفی خواهیم داشتیم. مثل اینکه دو برادر دوقلو هستند که عین هم‌اند اما یکی بهشت می‌رود و دیگری به جهنم. یعنی کارهایی که هستند ثقل‌هایشان یکی است. ثقل‌ها ماهیت‌شان این است که عمل‌های متعدد یک شکل‌اند و البته نسبت به هم رتبه دارند.

مثبت‌ها در مثبت ضرب می‌شوند و بالا می‌روند و کارهای منفی در منفی ضرب می‌شوند و پایین می‌آیند و کمتر می‌شوند. یعنی همه موازینی که مثبت هستند، وقتی ضرب در منفی و مثبت می‌شوند، «ثَقُلْتُ» و «خَفَّتْ» می‌شوند.

«ثَقُلْتُ» موازین را باید با «ثَقُلْتُ» موازین باید بخوانید و «ثَقُلْتُ» به صورت مفرد با این‌ها کاملاً متفاوت است. یعنی با اینکه فرد این مقدار عمل سنگین دارد اما در نهایت «خفت موازین» است. «ثقل موازین» یعنی حق بودن یک عمل و ثقل یک چیزی به طور خاص یعنی سنگین بودن از جهت شاکله‌ای. پس وقتی عمل می‌گویید ثقل عمل یعنی شاکله است.

پس وقتی کسی «ثَقُلْتُ موازین» می‌شود یعنی هم ثقلش را بررسی کرده‌اند و هم وزن حق بودنش را بررسی کرده‌اند.

«مثقال ذره خیرا یره» یعنی وزن را روی عمل خیر آورده است و ثقلش را روی کیفیت خیر آورده است. این «فمن یعمل مثقال ذره عملاً خیرا یره» بوده است. در واقع «مثقال ذره خیرا یره» یعنی هم وزن و هم ثقل داریم اما در «مثقال ذره شره یره» این‌طور نیست.

در تفسیر المیزان آمده است که «کل امر من الامور نصیبه من البقاء بقدر ...» در ذیل سوره حمد می‌گوید که بقا از حق است و به اندازه حق و بقا ثقلت موازین بحث می‌کند. خود میزان اخلاص در حوزه عمل، وزن آفرین و ثقل آفرین است. مثل روح است و همه کاره است.

وقتی می‌گوید «ثَقُلْتُ موازین» مثل روحی است که خودش جسم تولید می‌کند.

اخلاص یعنی مقدار بهره خالصانه فرد از حق است. میزان در حوزه عمل، عمل آفرین خالصانه و موحدانه می‌شود که خودش وزن می‌شود. بعد ثقل هم می‌سازد.

وزن مثل صراط نسبت به سبیل است. یعنی وزن ثقل تولید می‌کند.

ممکن است به شهری بروید که خدا پرست نباشند اما همه فقر را از بین برده باشند، ثقل عملشان خیلی بالاست اما وزن عملشان به اقامه دین نیست و برای دنیایشان بهترین دنیا را ساخته‌اند. ثقل دارند اما وزن ندارند. ثقل از میزان اثر است. این جا بُرد کار بسیار بالاست. سنگینی بدون حق معادل بی‌وزنی است.

سنگینی وقتی ضرب در میزان منفی شود خفت موازین و سنگینی وقتی ضرب در میزان مثبت شود، ثقلت موازین می‌شود. خیلی ساده است، مثلاً ۱۰۰۰ را در منفی ضرب کنید ۱۰۰۰- می‌شود، که کاملاً خفت شده است.

جمع‌بندی آقای چیت چیان: وزن و ثقل را جدا متوجه شدیم. وقتی می‌گویید «ثقلت» موازین یعنی سنگینی وزن و میزان را می‌گوید و این قدر مهم است که دیگر به ثقل عمل اشاره نمی‌کند. اما آن جایی که «فمن يعمل مثقال ذره خیره یره» بیشتر در معنای ثقل است.

انسان در مواجهه با دنیا، قدرت عمل پیدا می‌کند. واکنش انسان در برابر نیازهای حیات دنیوی، عمل را تولید می‌کند و پایه‌اش کاملاً روی حواس است. حالا عمل را انجام داد. یک عمل مثلاً یک کار خیر کرده است، مهمانی رفته است و غیره. این عمل از یک منظر یا خیر است یا شرّ است. یعنی یا بر مدار تفکر و تعقل است یا بر مدار تفکر و تعقل نیست. اینجا وزن عمل مهم می‌شود که در یک عمل مثقال ذره داشته باشید. یعنی کمترین وزن را هم لازم داریم. خیر و شرّ بودنش معیار وزن می‌شود. مجموعه ثقل به علاوه میزان می‌شود، مثقال ذره. پس در معنای مثقال، وزن را داریم، وزنش خیر یا شرّ است. پس می‌شود «خیر و شرّ کمترین معیار برای سنجش هر عمل است»، ذره را به خیر و شرّ دادیم.

وزن حق است، ثقل، حق نیست. معیار فقط برای وزن است. بنابراین اینجاست که می‌گوییم مثقال ذره حتماً باید حق یا غیر حق بودنش را مشخص کند. این خیر و شرّ بودنش است که اندازه می‌گیرد. اگر به این چیزی که می‌گوییم دقت کنید خیلی چیز باشکوهی است. این عمل شبیه یک نطفه است. این عمل اول با مثقال خیر و شرّ سنجیده می‌شود، این در یک بستر می‌افتد، که رَحِم حیات دنیا و زندگی انسان می‌شود، یعنی زندگی آن شخص می‌شود. پس این مثقال ذره می‌شود. در این بستر خودش شروع به تکثیر و تکامل می‌کند. عمل خودش در یک کنش و واکنش بین نفس، عمل و زندگی اتفاق می‌افتد. از بین نمی‌رود و همین‌طور می‌چرخد. حتماً باید این عمل به یک عمل قابل توجه تبدیل شود و مثل فرزند می‌ماند. حیثیت پیدا می‌کند. مثل اینکه یک نفری یک خانه‌ای می‌سازد و یک آجر می‌گذارد و هر روز در یک سال آجر می‌گذارد تا آنکه خانه شود و خودش یک حیثیت مستقل پیدا می‌کند. عمل از هر جایی می‌تواند از چرخه خارج شود. مثلاً خیلی‌هایی که مسجد می‌سازند و از این دنیا می‌روند اما مسجد هنوز هست. عمل در ساحت قدسی ربوبی گاهی ناقص و گاهی تامّ است. عمل زمانی تامّ است که بتواند جریان‌سازی کند و خودش به عنوان پشتوانه‌های عمل باشد. «مثقال ذره خیرا یره» را بررسی کنید و ببینید که هر عملی یک تشخیصی دارد. وقتی عمل‌ها تشخیص پیدا می‌کند و اقامه وزن که بشود، هر کدام از این عمل‌ها یک

زنجیره‌ای از اعمال را به سمت خودشان می‌برند. وقتی که شما اقامه وزن می‌کنید افراد می‌خواهند نامه اعمالشان را بگیرند و برآیند را می‌بینند. این اعمال تامّ است که تعیین کننده است.

از مثقال ذره‌های مختلف که روی هم می‌نشینند ائقال پدید می‌آید. مثلاً مثقال ذره‌ها ۱۰۰۰۰۰ عمل می‌شود ولی انتهای آن یک عمل می‌شود که ائقال است. یعنی انتها کار که انسان از قبر بیرون می‌آید، خودش ائقال است. این هیچ اشکالی ندارد که بگوید ائقال بیرون آمد یعنی یک آدم بیرون آمد. یعنی شما چهره یک نفر را می‌بینید برای همین است که می‌گویند که انسان‌ها به شکل حیوانات هم محشور می‌شوند یعنی ذره ذره اعمالش او را به این شکل درآورده است. فرض کنید که انسانی وارد محشر شود، چشم‌های بزرگ و پاهای کوتاهی داشته باشد. این یعنی خوب می‌دید اما قدرت عمل نداشت و کاری نمی‌کرد.

وقتی «خفت موازین» داریم، عمل ثقل پیدا می‌کند و وزن حق در آن‌ها ضرب می‌شود و این یعنی منفی شده است.

اینکه مراحل رشد را بررسی کردیم و با عنایت دعای چه انسان بزرگی بوده است که گفتیم معیار در هر رده رشدی متفاوت است یعنی این موازین است. یک ترازو خیر را می‌سنجد، یک ترازو حسن را می‌سنجد، یک ترازو ایمان را می‌سنجد و یک ترازو حق را می‌سنجد. اشکالی ندارد که بگوییم حق در مراتب. یعنی هر زمانی که به موازین حیثیت دادید یعنی شما به موازین تان مرتبه می‌دهید.

میزان حق در مرتبه‌های مختلف جلوه‌های مختلف دارد و این از «موازین» که جمع است استخراج می‌شود. پس سنجش ثقل به صورت یک طیفی از نمره است. یعنی از جهت خیر این است، از جهت حسن فلان نمره است و غیره. ثقلت منفی همان «خفت موازین» است.

پس باید روی میزان‌های قرآن کار کنید که موازین در بیاید. پس شما یک میزان و یک موازین دارید. اگر ما بتوانید ثابت کنیم که در بسترهای مختلف میزان‌های متفاوت داریم، ثابت کرده‌ایم که در هر سنی می‌توانیم میزانی داشته باشیم. این منوط به این است که میزان در کل قرآن بررسی شود که آیا با خیر، حسن، ایمان و غیره ارتباط دارد یا خیر.

قبل از اینکه شروع کنم، چند نکته خدمتتان عرض کنم:

از امام رضا(علیه السلام) خواستم که برای دوستان ایمانی بالاخص آنهایی که برای کارهای اجرایی، پژوهشی مدرسه مشغول به کارند یک هدیه‌ای به ذهن ما جاری کنند، مواردی که اینجا نوشته‌ایم به صورت پراکنده است اما مطالبی است که قابل تامل است و لازم است دوستان در شروع جدید و سال جدیدی که دارند شروع می‌کنند، این موارد را در ذهنشان داشته باشند، و ما جلسات شنبه بعد ماه مبارک را جلسات جدید تلقی می‌کنیم که لازم است افراد خود را ارزیابی کنند و افق‌های پیش رویشان را تنظیم کنند. پس این متن را به این عنوان قرائت می‌کنم و این مواردی است که با اینکه در ذهن بوده ولی محل شکل‌گیری‌شان در حرم امام رضا(علیه السلام) است:

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از وظایفی که بر عهده ماست این است که بدانیم که همه انسان‌ها هدایت می‌شوند و این گونه برنامه‌هایمان را تنظیم کنیم و کار ما منجر به هدایت همه انسان‌ها می‌شود و شکوفا کردن به معنای کرامت است. شکوفا کردن علم کیمیا است یعنی فلانی کرامت داشت و مستجاب الدعوه بود. پس داشتن چنین امیدی کرامت است. شما قلمرو هدایت را همه انسان‌های روی زمین بدانید و این را ما از حضرت موسی(علیه السلام) می‌آموزیم که فرمودند: (کئی نُسَبِحُکَ کثیراً و نَدُکُرُکَ کثیراً). از اینکه چنین قدرتی خدا به ما داده است، نباید بترسیم و هول کنیم. پس نترسید، هول نکنید! هر کاری که می‌خواهید انجام دهید براساس این امید انجام دهید. حتی بر این اساس که می‌خواهید هر کسی را در مقامی قرار دهید در او القای این امید را داشته باشید. پس تک‌تک افرادی که تحت نظر شما هستند را در این راستا القای امید داشته باشید. وقتی قفل می‌کنید، هیچ‌گونه داد و ستدی با اطرافیان‌تان ندارید، این طبیعی است مثلاً یک ماه تا حتی یک سال قفل می‌شوید. این را به عنوان استراحت بدانید. اشکالی ندارد. گفته‌اند شما چند روزی و مدتی در نیمکت ذخیره بنشینید اما بعد که از حالت استراحت در می‌آیید بدانید که باید جبران کنید. برخی‌ها انرژی ذخیره می‌کنند ولی بعد که قرار بر کار شد چندین برابر باید کار کنند. مثلاً من یک ماه مبارک هیچ کاری نکردم ولی وقتی وارد ماه شوال شدم، چندین برابر کار کنم.

ملائک و منات شما برای هر کاری این است که دیگران را به تقوا و هدایت دعوت کنید. روح اصلی آن کار در هر حال تقویت تقوا و مراعات در برابر خدا باشد. یعنی یک کاری کنید که در آن کار افراد بتوانند حضورشان را در پیشگاه الهی بیشتر باور کنند، غایت تان این باشد که انسان‌ها محضر خدا را درک کنند. ذکر خدا، یاد خدا، انجام احکام، تقید به باید و نبایدهای شرعی، مصونیت از خطاهای تدریس را دربر خواهد داشت. چون برآیند ذکر خدا؛ تبعیت از مرجعیت است که در نتیجه به تفسیر به رأی نمی‌افتند.

از هدایت انسان‌ها ناامید نشوید. اگر دانشجویی به کار دهن کجی کرد، باید رویکردهای ما تغییر کند. نباید از هدایت مردم ناامید شویم. همیشه بانشاط باشیم. هیچ وقت بیکار نشوید. در هر کاری که می‌خواهید انجام بدهید حتماً به امام رجوع کنید. هر کسی ممکن است به یک امامی ارتباط بیشتری داشته باشند ولی رجوع به امام و الهام گرفتن از امام مهم است. ارتباط را همیشگی کنید. از امام بخواهید. از او علم طلب کنید. گرداندن و بینایی و اصوات غیبی را از امام بخواهید. همیشه و هر جا به امام رجوع کنید. امام‌دار باشید. بی‌کس و کار نباشید. توسل کنید حتی توسلات ساده. هر کاری می‌کنید خود را نماینده امام بدانید و به او گزارش دهید و از او باید و نبایدها را بخواهید. دست از افکار غالب خورده و شکل گرفته بردارید (حتماً فلان کلاس باید اینطور باشد و حتماً فلان سوره چنین باشد و ...)، به روز باشید. افکار تان را متأثر از القانات امام بدانید. پس باید روز به روز منعطف باشید. وجود القائی، برنامه‌ریزی دارد ولی در برنامه‌اش انعطاف دارد. زیارت امین الله را به قصد وصل شدن به امام همیشه و هر جا ولو قسمت‌هایی از آن باشد را بخوانید. توصیه روزانه هم هست اما من چنین توصیه‌ای ندارم. مهم این است که با زیارت امین الله وصل شویم و معنای دعا مرتب در ذهنمان بیاید. دوری از مرقد و جسم امام را با سوره توحید جبران کنیم. به هر حال ما باید با جسم و مرقد امام در ارتباط باشیم ولی وقتی امام غایب است بهتر است این فاصله را با سوره توحید جبران کنیم. هر قدر می‌خواهید به امام نزدیک‌تر باشید با سوره توحید انس بیشتری داشته باشیم. سوره توحید انس با امام است. در نمازهای اهل بیت (علیهم‌السلام) انس با سوره توحید دیده می‌شود.

هر قدر خودمان را از افکار و طرح‌های خودمان خالی کنیم بیشتر صدای امام را می‌شنویم ولی این مستلزم این است که فکر و طرح داشته باشیم ولی از آن‌ها خالی شویم. این احتیاج به شب زنده‌داری و نماز شب دارد.

امام هیچ‌گاه زیردستانش را رها نمی‌کند، شما اگر شاگردانی داشته باشید هیچ‌گاه آن‌ها را رها نمی‌کنید چطور امام ما را رها کند؟

هر یک از ما باید از خطرات ماورائی مثل جن و سحر مصون باشیم و این با اتصال به امام است. با فال نیک زدن و با دعا کردن. حرز و این‌ها لازم نیست بلکه «حُسن ظن» داشته باشیم که جان شما هم بلاگردان و ایمنی بخش بقیه باشد.

بروزات خودمان را زیاد کنیم.

وقتی در جمع هستید با دیگران بجوشید و انس بگیرید. در خلوتتان فکر کنید. کسانی می‌توانند در خلوت فکر کنند که بروز داشته باشند. نمی‌گوییم پر رو باشید بلکه پر بروز باشید. در این بروزات سعی کنید کلام اهل بیت (علیهم‌السلام) را نقل کنید، مرتب روایت بگویید و مسلسل وار پیش بروید ولی برخی هم تک‌تیراندازند. اما ما خشاب را پر می‌کنیم تا بالاخره یکی بگیرد. روایت‌های اخلاقی مانند حسن خلق و ... که حالت ضرب‌المثل دارد و بدون اینکه «قال الصادق» و «قال الباقر» باشد. پس نشست و برخاست با این آدم‌ها نور است. روایت‌های حکمت‌آمیز بگویید.

مجالس مان باید مجالس ذکر باشد. هیچ چیزی در این عالم بالاتر از ذکر خداوند نیست.

البته خیلی‌ها نمی‌دانستند که ما مشهد هستیم اما به ذهنم رسید که عطیه حضرت امام رضا (علیه‌السلام) دعوت به ذکر کثیر و فهم توحید ربوبی بوده که با فهم اسماء و صفات توحید همراه است. هر جا می‌روید عَلم ذکر خدا را برپا کنید و ادعیه حضرت زهرا (علیها‌السلام) در این مسیر درخشش خاصی دارد. جریان ذکر در ادعیه حضرت (علیها‌السلام) به خوبی دیده می‌شود و این جریان حیات است.

این سوغاتی مشهد و پروتکل برنامه‌های بعدی و میثاق‌نامه جلسات شنبه‌مان برای شروع سال جدید بود.

اگر حضرت (علیه‌السلام) ما را دعوت کردند بنا بر این بوده که این‌ها را به گوش شما برسانیم و این‌ها دانه دانه به هم زنجیر است و از زنجیر بودن این‌ها مشخص می‌شود که القا یا توهم است. به این‌ها «تفصیل» می‌گویند که در عین حال که جداست ولی به هم متصل است و مشخص است که احتمالاً این ذهنیت و توهم نبوده است و در عین حال که ذهنیت بوده، برای ۹۰٪ آن‌ها می‌شود آیه قرآن یافت. تا اینجا مربوط به بحث اول ما بود.

برای ما هیچ سوالی بی‌پاسخ نمانده است اما در حد ظرفیت خود ما. اعتقاد این است که ارتباط با حضرات (علیهم‌السلام) باید برای ما دائمی باشد. آدم‌ها وقتی احساس می‌کنند که فقط در نزد حضرات (علیهم‌السلام) دریافت می‌کنند، در جاهای دیگر وقتی سوال داشته باشند به جواب نمی‌رسند. هر قدر می‌خواهید با

حضرات (علیهم السلام) انس بگیرید سوره توحید را بیشتر قرائت کنید زیرا که خیلی ویژه کمک می کنند و نمی شود کسی با نظام توحید وارد نظام امامت شود و جوابی دریافت نکند.

سراغ دو کتاب (عمل و فعل) می رویم و سایر کتب هم، جلسات آینده رونمایی می شود.

کتاب عمل

ما مباحث بسیار متعددی از عمل را مطرح کردیم و حال فهرست کتاب را مرور می کنیم. این ها را قبلا دیده اید:

ماهیت عمل: بحث عمل را می خواهید چون وزن روی عمل می نشیند و بعد می گوئید که عمل دارای وزن. پس ما چاره ای از دانستن عمل و قواعد آن نداریم، پس اول باید عمل را بدانیم به عنوان بستر وزن دار شدن. پس کسانی که روی عمل پژوهش می کنند با این دید نگاه کنند؛ حتی بنده درصدد بودم این فایل را برای کسانی که کار می کنند بفرستم.

در بحث ماهیت عمل اول مبدا عمل داریم؛

فرآیند شکل گیری عمل، اثر و نتیجه گیری، چگونگی و اصلاح عمل را داریم. آخرش هم یک سری اعمال نمادین و شاخص مطرح می کنیم. در این کتاب چون مطالب مفصل می شود با نمودار می توانند افراد به فهم بهتری برسند.

مبدا عمل

- عمل از نفس سر می زند و می تواند در انسان صالح یا غیر صالح باشد.
- هر نفسی «شاکله» ای دارد که او را نسبت به عملش محدود می کند. مثل اینکه نفسی کوچک و نفسی بزرگ است. پس اولین و مهم ترین مولفه «شاکله» است.

امر و نهی به طور مستقیم با عمل ارتباط دارد. برای همین است که اگر کسی بخواهد عمل های قرآن را استخراج کند باید «اوامر و نواهی» قرآن را استخراج کند. حتی زمانی که می گوید «اعلموا» یعنی حرکت به سمت عمل علم آموزی است.

- هیچ عملی از انسان صادر نمی‌شود مگر آنکه به واسطه امر یا نهی‌ای باشد، اگر از امر و نهی خدا نشأت گرفته نشده باشد حتماً از امر و نهی‌ای از جانب غیر خداست. پس اگر کسی حساب کند که عملش به میزان کمی به خدا و امر و نهی او متصل است بفهمد که به غیر خدا متصل شده است. امر و نهی نمی‌تواند از جانب نفس باشد مگر آنکه (إن النفس لاماره بالسوء).
- اگر بحث امر و نهی برای کسی باز شود برایش «ولایت فقیه» و «ولی» باز می‌شود.
- علت نیاز انسان به امام، نیاز انسان به امر و نهی است.

ما یک نفس داریم و یک داخل نفس و یک خارج از نفس داریم: داخل نفس همان توفیقات انجام کار خوب است و خارج از نفس اوامر و نواهی است.

مبدا عمل: شاکله، فعل، توفیقات، امر و نهی‌ها، خواهش‌ها است. و ما باید اولین کاری که انجام می‌دهیم اصلاح مبادی اعمال باشد. بنابراین برخی اختلالات در این قسمت مبدا عمل است. اختلالات دسته‌بندی می‌شوند. شما اگر ۵ درس هم برای اختلال داشته باشید؛ شیطانی که امر و نهی‌ها را وارونه می‌کند، شیطانی که نفس را به خواهش‌ها دعوت می‌کند، شاکله را تغییر می‌دهد. کار بد را تزئین می‌کند. شیطانی که حتی از کارهای خوب هم نمی‌گذرد و یک کاری می‌کند که انسان حسد کند یا ... یعنی هر قسمتی می‌تواند اختلال داشته باشد.

هرقدر اخلاص فرد در گرفتن امر و نهی‌ها از جانب خدا بیشتر باشد، عملش وزن‌دارتر می‌شود. پس عبودیت منشاء وزن‌دار شدن می‌شود.

پس وزن‌دار شدن یا بی‌وزنی عمل به چنین مبادی‌ای وابسته است. ما استقراء کردیم در قرآن که این‌ها استخراج شد. ممکن است مبادی دیگری هم یافت شود.

سوال: توفیقات انجام کار خوب چگونه محل اختلال و دعوت شیطان می‌شود؟

- کندی، مواجهات نامطلوب، قدرناشناسی از کارهای خوب.

قانون الهی این است که هر کسی کار خوبی انجام دهد جایزه‌ای از کار خوب دارد. من کار خوب زیادی داشتم که شاید از جایزه‌ام غفلت کرده‌ام. به خاطر همین وقتی آدم‌ها کار خوب انجام می‌دهند باید سال بعد بهتر شده باشند ولی آدم‌ها نوسان دارند. کار خوب ثمره‌اش توفیق برای انجام کار خوب بعدی است. ممکن است فرد بگوید دوستی نصیبم شد (سوره فرقان) و غیره.

نکته: إن النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربّي؛ نفس خودش بالذات به سوء امر می کند.

فرایند شکل گیری عمل

نفس در زندگی دنیا قرار می گیرد که پر از ابتلائات است و فراز و نشیب دارد. گاهی با نعمت مورد ابتلا است و گاهی با گرفتن آن.

براساس ابتلا، اعطا و حرکتی که فرد دارد عمل شکل می گیرد.

عمل یعنی: قرار گرفتن نفس در زندگی دنیا.

فصل مقوم عمل: قرار گرفتن در زندگی دنیا است که یا احسن عمل تولید می کند یا سوء.

شکل عمل براساس مواجهه انسان:

شرّ (به نسبت اختیار) ≠ خیر

خوبی و بدی و جلوه داشتن و نداشتن (سوء) ≠ حسن

جریان یافتنش (سیئه) ≠ حسنه

۱) اگر اختیار خوبی داشته باشد خیر است. یعنی از همان ابتدا هر مواجهه‌ای برایش نعمت است. همان زمان که به اختیار فرد و همان لحظه مواجهه است.

۲) سوء وقتی است که گناهی را مرتکب می شود. شکلش وابسته به خود فرد نیست.

۳) سیئه وقتی است که صفت می شود. نوعاً گناهایی که در عرصه اجتماعی اند سیئه است و یک گناه نیست.

یک کار بد سوء است ولی وقتی تبدیل به یک زنجیره شد سیئه است.

مبدا ورودی شرّ و خیر است و از همه مهم تر است. اگر فرد همان ابتدا شکست بخورد یعنی تا انتهایش بد رفته است.

نفس مواجه می شود با دنیا و بسترهای دنیایی و کنش و واکنش او با دنیا موجب «عمل» می شود.

اثر و نتیجه عمل

هر عملی اثری دارد که هم در دنیا است و هم در آخرت. اثر عمل نقد است، دو نقد است و نسیه نیست. اثر عمل این است که می‌تواند انسان را به خدا نزدیک کند. در واقع عمل انسان را در سیر از خلقت تا بازگشتش یا بالا می‌برد یا وارد عذابش می‌کند. جحیم، سقر، نار و ... همه معانی‌اش آمده است و این‌ها همه در دنیا فهمیده می‌شود که برای آخرت هم هست. در واقع اگر کسی بخواهد اثر عمل را در قرآن بررسی کند ملکوت هر عملی به صورت آیه جهنم و آیه بهشت آمده است. یعنی اگر آیه‌ای بهشت را می‌گوید گویی خود عمل را می‌گوید. اگر در سوره انسان سندس و فلان دارد یعنی خاصیت آن عمل است. عمل وقتی دارای اثر است شکلش شبیه بهشت و جهنم می‌شود. یعنی خداوند عمل صالح را به شکل بهشت توصیف می‌کند و این بدان معنا نیست که بهشت نباشد ولی در همین دنیا هم خاصیت همین سندس و استبرق است. مثلاً در سوره غاشیه می‌گوید که عملش به گونه‌ای است که او را در جهنم سیر نمی‌کند.

یکی از تفریحات سالم انسان این است که آیات بهشت و جهنمی را بخواند.

این شگفت‌انگیز است که عمل این قدر در ساحت خداوند دارای اثر است. در سوره مطففین، انشقاق و غاشیه به خوبی وصف هر عملی را با جزایهایشان گفته‌اند. مثلاً می‌خواهی عامله ناصبه نباشی، پس کاری کن که ... می‌گوید من مدتی است که در روزمرگی افتاده‌ام. این عامله ناصبه است. حتی ارتباط با مردم این شده است که هر روز که می‌گذرد مثل خون جگر خوردن است ولی این را به مردم نسبت می‌دهیم، می‌گوییم زندگی کسالت بار شده است و غیره. این‌ها همه یعنی عمل بی‌فایده است؛ برو عمل با فایده بکن و بین که چهره‌ات چقدر باز می‌شود.

سوره‌ها هر کدام یک‌طور خاصیت عمل را مطرح کرده‌اند. مثلاً یک عمل شکل قطران است و سیاه رنگ و بدبو است. باید بگوییم چه عملی از اعمال انسان است که بدبو و سیاه است؟ این کفران نعمت است. هر کسی نعمتی داشته باشد و دائم غر بزند: «آخه این هم شد زندگی»، «اینم شد بچه»، «اینم شد همسر» و غیره. این‌ها در سوره مبارکه ابراهیم است. عذاب کفران نعمت، قطران است.

استثنا در این کتاب سعی شد، از تمام واژگان «عمل» استفاده کنم.

هر کسی ماه رمضان سال قبلش را معیار قرار دهد و ماه رمضان امسال را هم بررسی کند. کارهایی که او را به این ماه مبارک رسانده را احصاء کند. اگر حالش عوض نشده یعنی عامله ناصبه شده است. عملی که انسان را به احسن حال نرساند عامله ناصبه است.

اصلاح عمل:

در این بخش خلاصه‌ای از بحث‌های قبلی هم هستند.

برای اصلاح عمل توجه به دو مورد زیر مهم است:

۱. توجه به حقایق مربوط به عمل

۲. توجه به علم خدا نسبت به عمل

این فصل ویژه‌ای است؛ خدا به صورت ویژه‌ای به انسان خبر می‌دهد که خدا به عملت، علم دارد که یا بصیر خبیر است و غافل نیست و یا غیره. حدود ۸ واژه مربوط به این موضوع به کار می‌برد که خداوند علم دارد.

انسان باید بداند، ولی چرا گاهی خبیر و گاهی بصیر و علیم و ... است؟

این‌ها با تائنی دسته‌بندی و بررسی شده. جالب‌بودن این کتاب به این است که شما حس می‌کنید کاری نکردیم و فقط آیه‌ها به هم چسبیده شده است اما طرحش مهم است.

ما به دو دسته ویژگی رسیدیم، گفتیم اگر انسان قوانین مربوط به عمل را بداند، (جا دارد این قسمت مکرر در مکرر خواننده شود و باید بیش از یک‌بار خوانده شود) باید به حقیقت عمل توجه داشته باشد؛ «هر عملی خودش یک مخلوق است.»

ساعت دوم

برای سلامتی خودتان و همه خدمتگذاران دین و شیعیان جهان و همه کسانی که در سراسر دنیا برای مکتب تشیع کار می‌کنند صلواتی ختم بفرمایید.

بحث ما راجع به سوره مبارکه قارعه بود و مباحث مربوط به «عمل» را مطرح کردیم، قبلا در تخیلات مان فکر می‌کردیم که یک زمانی می‌آید که جلسات قرآن تشکیل می‌شود و سوره‌ای مثل قارعه را باز می‌کنیم و شروع می‌کنیم مطالبش را در می‌آوریم، در آن جمع یک عده نویسنده‌اند و داستان می‌نویسند، یک عده‌ای مهارتی‌اند و مطالبی می‌نویسند، یک عده‌ای فیلم سازند و بلافاصله بعد از اینکه سوره نازل شده آن را به زبان خودشان بیان می‌کنند، یعنی هر کسی به زبان خودش آن مطالب را منتقل می‌کند. هنوز این تخیل محقق نشده اما به انجام شدن نزدیک شده است.

در سوره قارعه بنا شد که فصول مختلفی داشته باشیم و هر کسی سوره را از منظری ارائه دهد که در مجموع یک کار واحد داشته باشیم که الحمدلله این کار تا حدی انجام گرفت و این منجر شد که کاری که انجام دادند به سرانجام برسد. برخی مطالبی را آماده کرده‌اند و برخی قرار است ارسال کنند. ولی هنوز آن چه که باید بشود، نشده است، باید این طور شود که جلسات تبدیل شود به جلساتی که تعداد حداکثری شرکت کنندگان، تولیدکننده باشند و نه فقط مصرف کننده و دوم اینکه هر کسی با بیان خودش، مطالب را بیان کند و این گونه است که آثار قرآن پژوهی گسترده خواهد شد. قرآن به معنای واقعی در بین ما مهجور است، آخرین متنی است که برای امور زندگی به آن مراجعه می‌کنیم و آخرین متنی است که فکر می‌کنیم مشکلات ما با آن حل می‌شود، افراد جامعه ما باورش نیست که از قرآن به عنوان یک متن دست اول ناب می‌توانند استفاده کنند و این گونه ما خودمان و جامعه را بی‌توفیق می‌کنیم. و ذائقه جامعه تغییر می‌کند و چون رزق طیب و خالص به او نرسیده به دنبال رزقهای حرام می‌رود و آن رزقها را در نظام آموزش و پرورش اش می‌آورد.

مطالبی که راجع به همان سند مذکور ۲۰۳۰ که برای برخی گنگ و مبهم است، که باورهای انسانها را از بُن و ریشه خراب می‌کند، امثال من و شما کوتاهی کردیم، آن بنده خدا هم درس خوانده غرب است و رزقش از آن جاست، باید توسط من و شما متنهای دم‌دستی نوشته شود و با بیانهای مختلف، آدمها باید بفهمند که قرآن به صور مختلف مطالب را بیان کرده است. هیچ متنی مثل قرآن این همه زوایای دید و تنوع ندارد و هیچ جایی چنین معجزه‌ای نیست و در هیچ فضای هنری، چنین چیزی وجود ندارد. حال این خطابه، از این جهت بود که یک چله عبادتی که شما

برای خودتان داشتید تا این کلاس‌های شنبه تبدیل به کلاس‌های تولیدی شود. قرار نیست تک‌جنبه‌ای باشد یعنی فقط مهارتی یا فقط بنیادی. برخی فکر می‌کنند که کتاب کودک یعنی فقط داستان. نه این‌گونه نیست بلکه لازم است مطالب به فهم کودک نزدیک شود، برخی فکر می‌کنند برای فیلم‌سازی فقط باید داستان پیامبران (علیهم‌السلام) باشد، نه، بلکه می‌شود تنها از پیام یک سوره، فیلم بسازند.

در همین جمع می‌شود پرسید که هر کسی از کار خودش شروع کند، مفاهیم سوره‌ها را تبدیل بزنند و ما هم اینجا کارها را نقد می‌کنیم، نه بترسید و نه ناراحت شوید و این توفیقی است که در این کلاس است.

شب‌قدر شب برنامه‌ریزی است و ما افق‌های بعدی‌مان را براساس شب‌قدر می‌چینیم و همین‌طور محاسبه سال قبل را انجام می‌دهیم.

ما در دور جدید سوره‌خوانی که از سال پیش شروع شد، بنا کردیم براساس همان یک برنامه‌ریزی داشته باشیم. شروع کردیم از سوره مبارکه ناس و فلق، یعنی از آخر قرآن یک دور قرآن را مرور کنیم. دلیلش هم این بود که ما یک سری از سوره‌های جزء ۳۰ را کار نکردیم، و به پیشنهاد دوستان که گفتند برخی سوره‌ها در جزوات نیست، پس قرار شد همه سوره‌ها از آخر تا سوره قاف که «مفصلات» نام دارند را بخوانیم، و توصیه شده است که مفصلات را برای آموزش قرآن در نظر می‌گرفتند، مضاف بر این برخی محققین مثل آقای لسانی فشارکی که خدا حفظشان کند، اگر کسی ترجمه مفصلات را کار کند، طهارتی پیدا می‌کنند که به ترجمه کل قرآن احاطه پیدا می‌کنند.

تک‌تک سوره‌ها را در جشنواره شب‌قدر ارائه می‌دهیم که چه سوره‌هایی خوانده شده و چه سوره‌هایی قرار است بخوانیم.

سوره مبارکه ناس:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱)

مَلِكِ النَّاسِ (۲)

إِلَهِ النَّاسِ (۳)

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴)

الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵)

مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (۶)

بحث «استعاذه» و انواع اختلالاتی که در قرآن است را بیان کردیم، موضوع «استعاذه» در این موضوع کار شد. اگر کسی بخواهد بیماریهای قرآن را کار کند بهتر است طبقه‌بندی‌های این کتاب را نگاه کند، مخصوصا کسانی که می‌خواهند کار ویژه‌ای کنند توجه به کتاب استعاذه خوب است و این کتاب به برکت سوره مبارکه ناس اتفاق افتاد یعنی یک دور کل قرآن با محوریت پناه بردن از بیماری‌ها بررسی شد.

سوره مبارکه فلق:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱)

مِنَ شَرِّ مَا خَلَقَ (۲)

وَمِنَ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (۳)

وَمِنَ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (۴)

وَمِنَ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (۵)

سوره مبارکه فلق، که اول از آن شروع کردیم و بعد سراغ ناس رفتیم. فلق را تعریف کردیم که به معنای طلوع اثر بود. یعنی یک برداشت جدیدی داشتیم که طلوع اثر در عالم بود و مدل‌های مختلف طلوع اثر را در سوره فلق کار کردیم. برای کسانی که می‌خواهند کار هنری انجام دهند این کتاب برایشان جالب است، ما چند مدل طلوع اثر داریم، آیا فقط طلوع اثر همان طلوع خورشید است یا نه. این کتاب، برای رشته‌های «روان‌شناسی» و «هنر» فوق‌العاده است.

۱. استعاذه

۲. طلوع اثر

۳. القای اثر

این ۳ کتاب به یمن این دو سوره بود و این ۳ کتاب شروع روان‌شناسی اسلامی و هنر خواهد بود. این‌ها قبل از شاکله است.

سوره مبارکه توحید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱)

اللَّهُ الصَّمَدُ (۲)

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳)

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)

در ابتدا که سوره‌ها را کار می‌کردیم نمی‌دانستیم به اینجا ختم می‌شود، دیدیم که فلق و ناس سوره «اثر» است، در سوره توحید، صفتی تولید می‌شود یعنی وقتی اثر در بستر مخلوق قرار می‌گیرد تبدیل به «صفات» می‌شود، و به جای اینکه از سوره توحید صفات خدا را دریاوریم صفات مخلوق را درآوردیم یعنی برای خداشناسی نفی صفات از خدا داشتیم که ۵ مدل صفت براساس سوره توحید استخراج کردیم که صفات پایه‌ای بودند.

سوره مبارکه مسد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ (۱)

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (۲)

سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (۳)

وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (۴)

فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ (۵)

این سوره هم سوره عجیبی است. لعنت بر ابی لهب زمانی بیشتر خواهد شد که ما حقایق این سوره را بیشتر و بیشتر بفهمیم. آدم‌ها در یک حالتی قرار می‌گیرند که خیلی از حرف‌ها را نمی‌شوند و برخی چیزها را نمی‌بینند و یک حالت «شکل» در آن‌ها ایجاد می‌شود.

سوره مبارکه نصر:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (۱)

وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (۲)

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۳)

انسان یک شاکله جمع دارد. شما می‌توانید براساس فوج، آدم‌ها را دسته‌بندی کنید مثل پرنده‌ها که به فلان تعدادند و کوچشان فلان طور است.

سوره مبارکه کافرون:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱)

لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲)

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳)

وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ (۴)

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵)

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (۶)

ما در سوره کافرون به دو مدل شاکله رسیدیم، شاکله عبودیتی و شاکله خَلْقی، شاکله عبودیتی، زن و مرد و بچه و بزرگ نمی‌شناسد و مربوط به انسان است.

الان یکی از پایان‌نامه‌های دکتری، راجع به شخصیت است که ما دو مدل تیپ‌های شخصیتی داریم که عبودیتی و خَلْقی است. پس ما از سوره کافرون به شاکله عبودیتی رسیدیم که مقابل شاکله خَلْقی (بین زن و مرد و بسترهای مختلف متفاوت است) است.

سوره مبارکه کوثر:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ (۱)

فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (۲)

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳)

از سوره کوثر ما «شاکله جریان» را استخراج کردیم بدین معنا که چگونه یک عمل، یا یک شخص از حالت نقطه A به ابعاد جریان‌ساز تبدیل شود. جریانات هم برای خودشان شکل‌های مختلف دارند که قابل طبقه‌بندی است. خیلی کتاب مهم و جالبی است و برای کسانی که می‌خواهند شاکله عملشان به بهشت برسد و جاودان شود این کتاب مهم است. اصول و فنون «بهشتی شدن» در این کتاب ذکر شده است.

سوره مبارکه ماعون:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ (۱)

فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ (۲)

وَلَا يَحْضُرُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ (۳)

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (۴)

الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (۵)

الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ (۶)

وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (۷)

در این سوره اثبات شد، که همانطور که انسان دارای شکل و ساختار است شاکله جمع، صفت یا دو مدل عبودیتی و خلقی است؛ اعمال انسان هم دارای شکل است، مثلاً نماز هم دارای شاکله است. در سوره ماعون حدود ۱۰ کار انجام شده که اوج کارهای مهارتی بود، خانم کندی، خانم خوش اخلاق، خانم افشار و ... نشانی از تنوع کار بود.

سور مبارکه قریش و فیل:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا يَلْفُفُ قُرَيْشٍ (۱)

إِلَّا فِيهِمْ رِحْلَةَ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ (۲)

فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (۳)

الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَءَامَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴)

سوره‌های فیل و قریش مبحث «فعل» بود که هنوز کتابش رونمایی نشده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱)

أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ (۲)

وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (۳)

تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ (۴)

فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ (۵)

کتاب «فعل» کتاب عجیبی است که نسبت فعل خدا به انسان را بررسی کرده است و خیلی از شبهات جبر و اختیار در آن پاسخ داده شده‌اند. خیلی کار سنگینی از جهت محتوایی است.

ما از القا و اثر و القای اثر به صفت رسیدیم، بعد شاکله و انواع شاکله و بعد به فعل رسیدیم، اگر دقت کنید این‌ها یک نظمی دارد.

سوره مبارکه همزه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (۱)

الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ (۲)

يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳)

كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ (۴)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ (۵)

نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ (۶)

الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (۷)

إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ (۸)

فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (۹)

شکستن شاکله سیئات براساس سوره همزه انجام گرفت، شروع یک انقلاب با این سوره بود. چطور شکل یک گناه را می‌توان از بین برد و شکست. کار خانم کوچک زاده «شاکله سرزنش، شاکله سیئات» بود. همین که بتوانید سرزنش را از جامعه دور کنید، سیئات از شما دور می‌شود.

سوره مبارکه عصر:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَصْرِ (۱)

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲)

إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ (۳)

این سوره دو کتاب داشت، «استرس رزم» و «استحکام درونی» بود. کتاب اول بنیادین و کتاب دوم کاملاً مهارتی بود. از این دو کتاب اولین چاپ شده و هر دو به سفارش وزارت دفاع نوشته شده است.

سوره مبارکه تکوین:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْهَيْكُلُ التَّكْوِينُ (۱)

حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۲)

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳)

ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴)

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْبَقِيَّةِ (۵)

لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (۶)

ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْبَقِيَّةِ (۷)

ثُمَّ لَتَسْلُنَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸)

کتاب «یقین» از سوره مبارکه تکوین استخراج شد و کتاب نفیس و جالبی است و فکر می‌کنم در حال چاپ است.

سوره مبارکه قارعه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْقَارِعَةُ (۱)

مَا الْقَارِعَةُ (۲)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳)

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۴)

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵)

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶)

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷)

وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸)

فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۹)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَّةَ (۱۰)

نَارٍ حَامِيَةٍ (۱۱)

سوره قارعه بخشی آن طرف شب قدر و بخشی اش بعد شب قدر است. تا الان کتابی بنام «عمل» را در رزومه خودش دارد و کتاب بعدی که قرار است دوستان کار کنند: «مهارت های وزن دار کردن عمل» است.

دقیقا این کارها از آذر ۹۳ شروع شده است.

برای اینکه به تکاثر مبتلا نشویم صلواتی ختم بفرمایید.

شب قدری داشته باشیم، کارهای قبل را ببینیم، هر کسی خودش را در چارچوب خودش پیدا کند، می خواهیم کارهای قابل دفاع داشته باشیم، نه اینکه کارهای عجله ای داشته باشیم. بنا داریم که جلوی کثرت های بی رویه را

بگیرم. منتها می شود این ها را به بسته های کوچک تقسیم کرد. فصل های این کار یکی «وزن عمل»، «اختلال در وزن» و «عمل صالح» بوده است. اسم ها و متن ها قابل اضافه شدن است پس هر کسی که کاری راجع به سوره قارعه کار کرده است عنوان کند.

در واقع مهارتی کردن اعمال ۴ فصل دارد:

۱. وزن عمل چیست؟

۲. یک عمل بی وزن یعنی چه؟

۳. اختلال در وزن

۴. عمل صالح

هر فصلی هم درونش حدود ۴ درس مهارتی خواهد داشت.

اگر بخواهیم نقد گذشته مان را داشته باشیم:

- ۱) کتاب های گذشته نوعا بنیادین بوده است البته به غیر از یکی، دو تا کتاب مهارتی.
- ۲) مشارکتی که در کتاب ها بوده است، مشارکت های حداکثری نبوده بلکه حداقلی بوده است. یعنی مثلا تعداد افراد حدود ۵ نفر بودند در حالی که حاضرین حدود ۴۰ نفرند.
- ۳) یک برنامه منظم از پیش تعیین شده ای درونش نبوده است. یعنی یک نقشه حساب شده ای در کار نبوده است.

برای اینکه این نواقص برطرف شود بهتر است حضور و مشارکت دوستان جدی تر و عمیق تر شود.

سبک کار ما این است که به بهانه سوره کل یک موضوع را بررسی می کنیم مثلا فقط قیامت یک سوره را کار نمی کنیم، خط مشی و عنوان را از یک سوره می گیریم ولی در کل قرآن بررسی می کنیم به همین دلیل عناوینی مثل قیامت تحقیقات گسترده ای می طلبد که از ۴ منظر باید بررسی کند،

۱) رخدادهای قبل قیامت

۲) رخدادهای هنگام بعث

۳) رخدادهای حساب و کتاب

۴) بهشت و جهنم

سوره‌های بعدی ما عادیات، زلزال، بینه، قدر و تین را تا سال دیگر می‌توانیم کار کنیم، موضوعات هر سوره را استخراج کردم که هر کسی هر موضوعی مدنظرش بود را انتخاب و شروع به کار در کل قرآن کند.

نظر ما این است که از این به بعد توجه به داستان‌های کوتاه، دست‌نوشته‌های قرآنی و مستندسازی و غیره بیشتر شود. امیدواریم جلساتمان به گونه‌ای باشد که در یک جلسه بتوانیم ۱۰ طرح داشته باشیم.

خیلی سوره‌های پیش‌رویمان سوره‌های مهمی هستند، مثلاً سوره عادیات روی «امت‌سازی» می‌رود، کسی که امت‌سازی را در قرآن کار می‌کند خیلی مهم است. «تمدن‌سازی» یک گوشه کوچکی از امت‌سازی است.

من تصورم این است که افراد ترس‌های بی‌جا دارند و الان آن کسی که مثل بنده و استاد چیت‌چیان و دیگران متنی یا کتابی نوشتند می‌بینند که این‌ها هم کار ما نبوده است، مثلاً کتاب فعل، عنوان‌گذاری‌ها و متن‌هایش معلوم است که حرف ما نیست و خودمان هم ممکن است درک شهودی از آن‌ها نداشته باشیم، بیشتر باید انگیزه و خواست شما تحریک شود و نیازی که جامعه دارد. ما نسبت به نیاز جامعه غافلیم یا درک نمی‌کنیم.

هر حاجتی، نکته‌ای یا هر چیزی که در درونتان دارید از ابتدای کلاس در ذهنتان بیاورید و هر کدام از اهل بیت (علیهم السلام) را که هوای‌شان را کرده‌اید را به یاد بیاورید و به نیت زیارت سرکلاس بنشینیم. ان شاء الله که خداوند نشست ما را نشست زیارت در صحن و رواق آن امام (علیه السلام) بگرداند. می‌توانید هر ۱۴ معصوم (علیهم السلام) را در نظر بگیرید و به نیت همه بنشینید. ان شاء الله که زیارتتان هم قبول باشد، صلواتی عنایت بفرمایید.

ان شاء الله که مشکلات مالی و جسمی همه برطرف شود، صلواتی عنایت بفرمایید.

این جلسه را به عنوان جلسه آخر بدانیم و یک جمع‌بندی کنیم و اگر هم صلاح بدانید کارهایی که آماده است را نمایش بدهیم و یک سری روایت هم راجع به بحث «عمل» داریم که خواهیم گفت. قبل از اینکه خانم خوش اخلاق مطالبشان را ارائه دهند چند نکته بگویم که بحث راه بیافتد.

بحث «عمل»

عمل خروجی است و در حقیقت با حواس فرد رابطه کامل دارد. در واقع از یک دید می‌توان گفت که عمل همان حواس است وقتی که به کار می‌افتد. که این به کار افتادن را می‌گوییم یک فعلی انجام داده است.

اگر این حرف ما جامع باشد، خیلی مطالب جالبی را می‌توان از آن‌ها فهمید، از جمله اینکه شما وقتی قواعد مربوط به حواس را کار می‌کنید کاملاً با قواعد اعمال منطبق است و بالعکس. البته این در علوم تجربی به نوعی اثبات شده است؛ مثلاً اگر یک نوزادی از بخشی از اعضای وجودی‌اش استفاده نکند به تدریج آن عضو منحل شده و از بین می‌رود یعنی اگر در یک بازه زمانی برای یک کودک مشکلی پیش بیاید و از آن استفاده نکند مثلاً از چشم استفاده نکند، کور می‌شود و این مورد در نوزادان اتفاق می‌افتد. یا مثلاً کاری کنند که حس چشایی یک نوزاد برای یک مدت زمانی کار نکند، سبب می‌شود کلاً حس چشایی نوزاد منحل شود. پس اگر حواس با عمل ارتباط زیادی داشته باشد، هر کاری که ما انجام دهیم که حواسمان تقویت شود، عمل‌مان تقویت می‌شود و هر کاری کنیم که عمل‌مان تقویت شود، حواسمان تقویت می‌شود و این منوط به این است که گزاره اول درست باشد.

به نظرم این نکته مهمی است که بدانیم: حواس همان عمل است، وقتی به کار می‌افتد و عمل همان حواس است که به کار می‌افتد. به همین دلیل هر عملی وابسته به جسم است، پس بنابراین اگر کسی بخواهد بیشترین عمل را داشته باشد باید بیشترین توان جسمی را داشته باشد.

اولین بحثی که ما داریم، عمل با حواس است. وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم که حواس، مثلاً حس لامسه تبدیل به عمل می‌شود. این خود حس لامسه است که به عمل تبدیل می‌شود و هر عملی بر پایه حواس بنا می‌شود.

اگر بخواهید راجع به وزن دار شدن اعمال حرف بزنید اولین درس شما «حواس» است و راه‌های تقویت حواس برای تقویت عمل و راه‌های تقویت عمل برای تقویت حواس. آدم گیج، چرا گیج است؟ چون ضعف در عمل دارد. پس اگر عملش را درست کند، گیجی‌اش درست می‌شود، مثلاً نمی‌بینید که کلید کنارش است و غیره. پس عملش را باید تقویت کند تا حواسش درست شود. باید نظم در عمل داشته باشد تا حواسش خوب کار کند. ممکن است بگویید چه ربطی دارد؟ ممکن است کسی بیاید پیش ما مشاوره که می‌گوید من در جایی کسی را دیده‌ام ولی حواسم به او نبوده است و آن‌ها فکر کرده‌اند که بی‌محلّی کرده‌ام! این بنده خدا حواسش منظم نیست، باید اوضاع فکری‌اش را باید سامان بدهد.

روز را ۳ قسمت کن، ۵ دقیقه از اول‌های هر قسمت را انتخاب کن، و در آن خلاف کاری که باید انجام بدهی انجام بده. این چه ربطی دارد؟ وقتی حواستان در یک قسمت‌هایی جمع شود، کم‌کم در کل کار حواستان جمع می‌شود. در این روش من از این قاعده استفاده می‌کنم، این فرد مشکلش را در حواسش می‌بیند ولی من نظم در عمل او را اصلاح می‌کنم، پس اگر کسی آمد و گفت حواسم خوب نشد، من مطمئنم که او این عمل ۵ دقیقه‌ای را انجام نداده است زیرا اگر انجام دهد با قاطعیت اصلاح حواس انجام خواهد داشت.

رابطه حواس به علاوه عمل در ۷ سال اول رشد است. بنابراین باید یک رزق طیبی (کلمه طیب، صحنه‌های طیب، خوراک طیب و غیره) به کودک بدهند. اگر رزق طیب در کار باشد به طور طبیعی کودک طیب می‌شود و اگر حواس طیب شود، خیال و قصد کودک طیب می‌شود. یعنی از طرف حواس، خیال طیب درست می‌شود و از طرف عمل، قصد طیب درست می‌شود. یعنی به واسطه رزق طیب این‌ها زایش پیدا می‌کند. حالا اگر رزقش طیب نباشد، حواس به طور طبیعی منجر به خیال خبیث می‌شود، مثلاً بچه‌ای یک صحنه دعوا و خشونت و غیر طیب دیده است، پس خیال خبیث می‌سازد، از آن طرف عمل با نیت خباثت می‌سازد. در انتهای ۷ سال اول قصد و نیت خبیث پیدا

می‌کند. از یک طرف خیال و وهم و از طرفی قصد و اراده تحت تاثیر است. کسی که رزقش طیب باشد، حرف‌های خوب شنیده و تصویرهای خوب دیده، بنابراین حواسش قوت پیدا می‌کند، و رشد می‌کند تا به عمل طیب برسد.

اگر اثبات کردید که حواس با عمل ارتباط دارد، یعنی همه سیستم با هم جلو می‌رود یعنی اگر بخواهید وزن‌دار بودن عمل را کار کنید، باید از حواس شروع کنید. پس باید از رزق طیب که به سیستم نازل شده است شروع کنید. پس حواس در کنش و واکنش با عمل است.

اینجا عمل در کنش و واکنش با قصد و نیت است و موجب درست شدن اراده است.

اگر بچه را به باغ وحش ببرید، فردا که نقاشی می‌کشد، خودش را در باغ وحش می‌کشد، یعنی از این به بعد چیزی را نمی‌بیند مگر آنکه حواس ظاهری‌اش با حواس باطنی‌اش ارتباط دارد. اول حواس و عمل کودک رشد می‌کند، همینطور که حواس ظاهری و باطنی رشد می‌کنند و بر پایه این قصد و عمل شکل می‌گیرد.

خیال برخی بچه‌ها کاملاً سیاه است، و منفی‌گرایی‌ها از همین موقع شروع می‌شود. یعنی از ایام کودکی‌اش چیزهایی که نباید می‌دیده، دیده است و خیلی از دردمندی‌های ما به همین تشویش خیال برمی‌گردد. یعنی اگر ما در نظام طیب طبیعت می‌دیدیم و می‌شنیدیم، حواس باطنی و خیال فعلی‌مان خیلی بهتر بود. حالا که این‌طور نشد چه کنیم؟ اینکه نسل بعدی را با طبیعت رشد دهیم.

تصویرهای خوب: حوض، ماهی، درخت انگور و...

حواس در ورودی است، عمل در خروجی است.

نفس مومن، مسجد الحرام است. از یک طرف وارد می‌شود و از یک طرف خارج می‌شود و در آن حرمت و امنیت است. نفس فرد دیگری ممکن است مسجد ضرار باشد که همه‌اش شرّ و ضرر باشد.

پس باید اول حواس و عمل بررسی شود. مرحله بعدی یعنی حواس باطنی با حواس ظاهری مرتبط شوند و قصد و عمل درگیر هم می‌شوند.

مثل یک روانکاو، اول باید ببینید که چه پدیده‌هایی دیده است. ترس در بزرگسالی مربوط به صحنه‌های کودکی است مانند صحنه‌های جنگ. فکر کنید برادران و خواهران من که در زمان جنگ بودند ممکن است یک تشویش‌هایی داشته باشند و یک مرتبه صحنه‌های ترسناک دیده باشند که موثر بوده است. نمی‌گوییم که همه‌اش به

خاطر جنگ است، در واقع یک «ولی» نقش موثری در طیب کردن ارزاق دارد، مثلاً پدر و مادری که بتواند صحنه‌های جنگ و آوردن شهید را برای کودکش لطیف و طیب کند. دقیقاً مثل تصفیه آب عمل می‌کنند که خشونت محیط را بگیرند.

خیال از مشاهده معمولی خیلی بیشتر است. قدرتش از مشاهده بیشتر است. وقتی شما با چشم نگاه می‌کنید پشت دیوار را نمی‌بینید اما با خیال می‌توانید پشتِ پشتِ دیوارها را ببینید. قلب وسط می‌آید، بعد عواطف می‌آید و غیره. یعنی هر چه انسان از عالم مادیات به سمت غیب برود، قدرتش بیشتر می‌شود.

اگر کسی ناپیما باشد، نسبت به رنگ حساسیتی ندارد، پس خیال او هم نسبت به رنگ حساسیتی ندارد اما به میزانی که رنگ‌ها وارد خیالش شود، می‌تواند با پردازش آن، رنگ‌های جدید بسازد. به طور طبیعی (البته غیر ممکن نیست) کسی که رنگ را در طبیعت نبیند، نمی‌تواند رنگ را در خیالش داشته باشد. یعنی رابطه سبب و مسببی ندارد اما نه این که رابطه علت و معلول نباشد، زیرا علت اصلی همه چیز خداست، اما برای آنکه خیالی رنگی باشد، سببش آن است که رنگ را دیده باشد و نه اینکه علت اصلی باشد.

حالا ما می‌خواهیم عمل را وزن دار کنیم:

وزن با چه درست می‌شود؟ **حق**: الوزن یومئذ الحق یعنی با خدا، یعنی با حکم خدا، با فطرت و هر چه که با خدا نسبت دارد، با شرع و عقل. یعنی اگر عملی فطری، شرعی، عقلی و وحی باشد به نسبت برخوردار از این‌ها وزن دارد.

تا زمانی که در عملی قصد وجود نداشته باشد که عقل، فطرت، شرع و وحی را در عمل دخیل کند، عمل وزن دار نمی‌شود.

از جهت اهمیت به توتیب زیر است:

فطرت: نمود ذات توحیدی فرد است؛ مساله‌اش توحید و یکپارچگی در عالم است.

عقلی: در تشخیص حق و باطل، حق انتخاب شود.

شرعی: یعنی مبنای عمل شرع و حکم رسول باشد.

وحی: عمل مبتنی بر وحی باشد.

یعنی چه که عملی قصدش فطری، عقلی، شرعی باشد؟ اولین مرحله، انتقال از حواس ظاهری به حواس باطنی است. در این طرف هر چه هست، ادراکی است و از آن طرف هر چه باشد ارادی و عملی است.

مثلا شما ممکن است گاهی صدقه دهید و ممکن است مستمرا صدقه دهید؛ هر چه که استمرار بیشتر باشد عزم بیشتر است و وزن عمل نیز بیشتر است. بنابراین گاهی این طور بحث می‌کنیم که برای وزن‌دار کردن عمل بر پایه قصد و اراده، باید قصد و اراده متصل به فضای فطرت، عقل، شرع و وحی شود، حواس باطنی باید با تفکر تقویت شود و هر چه که حواس باطنی قصد را بیشتر فعال کند، عمل بیشتر خواهد بود.

عمل < حواس < حواس باطنی < قصد در عمل < انواع قصد < تفکر < عزم در عمل < انواع عزم < ایمان < عمل وزن‌دار

در آخر می‌شود منشأ عمل را خود ایمان گذاشت.

وزن‌دار شدن یعنی در یک عملی قصد فطری، عقلی و شرعی داشته باشند. مثلا شما می‌گویید مهارت‌های افزایش عزم در عمل، یعنی باید قصدهای فطری، شرعی و عقلی را افزایش داد.

عزم که می‌آید می‌تواند عمل را سنگین کند. مثالش این است که امام حسین (علیه‌السلام) به مکه آمدند و ایام حج بود. قرار شد که نیرو جمع کنند و به سمت کوفه بروند. حالا مثلا من هم جزء حاجیان بودم و از قصد امام (علیه‌السلام) آگاه شدم. این خبر به گوش خیلی‌ها نرسید اما به گوش من رسید (یعنی گاهی فردی در معرض برخی عمل‌ها قرار نمی‌گیرد) حرف امام حسین (علیه‌السلام) به گوش من رسید و حواس باطنی من فعال شد، در تخیلاتم این هست که خیلی از معادلاتم به هم می‌ریزد، حج‌مان که ناقص می‌شود، خانواده‌مان که رها می‌شوند و.. این در ما تشویش ایجاد می‌کند. این ظلم به بچه‌هایم نیست؟ این تخیل است. اگر ما برویم و فلان و فلان شود چه می‌شود! خلاصه با خودم درگیر هستم. در این زمان باید به فطرت، عقل و شرع رجوع کنم تا هوای نفسم به خاک مالیده شود و در نهایت بگویم که به دنبال امام (علیه‌السلام) می‌روم. این یعنی عزم در من فعال شده است.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ»^{۲۸}

^{۲۸}سوره مبارکه، آیه ۴۶

وقتی شروع به رفتن می‌کنم، هنوز فکرم مشغول است و تشویش خاطر دارم تا اینکه در یکی از توقف‌ها امام (علیه‌السلام) خطبه‌ای ایراد می‌کنند که؛ عزیزان من! ما در این سفر شهید می‌شویم و حکومت تشکیل نمی‌شود.. من با خودم می‌گویم که اگر قرار است حکومت تشکیل نشود، این چه فایده دارد. برای چه من باید دنبال امام حسین (علیه‌السلام) بروم در حالیکه کشته می‌شوند؟!!

اگر تفکرم ناقص باشد یعنی فطری فکر کنم به جای عقلی و عقلی فکر کنم به جای شرعی و شرعی فکر کنم به جای وحی‌ای، قطعاً تصمیم متفاوت می‌شود. خود امام بیعتش را برمی‌دارد و به گونه‌ای برمی‌دارد که خیالت راحت باشد و عذاب وجدان هم نداشته باشی، اما باید قصدت وحی باشد، تا وزن‌دار شوی.

وزن‌دار شدن عمل، یعنی هر انسانی می‌تواند در هر زمانی عملی انجام دهد که شبیه عمل همراه با امام حسین (علیه‌السلام) باشد و به همان اندازه سنگین و وزن‌دار باشد. اما سزاوار است که عمل هر انسانی از تفکر به عزم مبتنی بر فطرت، عقل و شرع حرکت کند.

اگر انسان بدون امام باشد به دلیل آنکه نمی‌تواند همه این قصدها را با هم داشته باشد، نمی‌تواند به وزن‌دار شدن عمل برسد و این‌گونه عمل را در ساختار وجودی می‌آوریم. هر عملی در ساختار وجودی سهمی در وزن‌دار شدن دارند؛ یعنی حواس، حواس باطنی، ادراک، تفکر، قصد، اراده و عمل.

در واقع چنین است، مومن به وسیله عزم در اعمال، عزمی متکی بر فطرت، عقل، شرع و وحی عمل خود را سنگین می‌کند اما تا به این سطح از ایمان برسد ممکن است ۱۸ سال طول بکشد ولی به محضی که مومن شد طریقه وزن‌دار شدنش از راه عزم است.

- نواقص خلقی یا خلقی انسان چگونه قابل جبران است؟ در روایات است که عمل حسنه فراوان موجب اصلاح ساختارهای خلقی و خلقی می‌شود و از آن بالاتر محبت به اهل‌بیت (علیهم‌السلام) است. که در زیارت جامعه می‌خوانیم که «و ما خصنا به من ولایتکم طیباً لخلقنا». به هر حال این‌ها قابل جبران است اما ما باید بیاییم اول فرآیند و معنای وزن‌دار شدن یک عمل را بدانیم و بعد مولفه‌های وابسته آن را در طول رشد بگوییم یعنی بگوییم اول، دوم، سوم و غیره. زیرا ما قرار است که «مهارتی» بررسی کنیم. مثلاً در ۷ سال دوم که عزم معنا ندارد و قصد مفهوم دارد. اما وزن عمل مفهوم دارد یعنی به نسبت خودشان. ممکن است کسی به ۷ سال چهارم می‌رسد ولی وزن عملش در حد همان مولفه‌های ۷ سال اول است. یعنی ممکن است یک عمل در ۷ سال اول وزن دارد ولی در همان عمل در ۷

سال چهارم بی‌وزن است. یعنی هر عملی را در دایره وسع و تکلیف عامل آن بررسی می‌کنند. بنابراین توجه به وسع و تکلیف مهم است.

ارائه خانم خانم برومند

روش کار: سوره فاطر بررسی شد که ۴ آیه کلیدی با موضوع عمل در این سوره بود. یک گزارش کلی از سوره ارائه کرده‌ایم که این سوره از حامدات است و مبتنی بر حمد در عالم خلقت و مُلک است. که دو نظام وسائط در این سوره بیان شده‌اند که شامل انبیاء(علیهم‌السلام) و ملائکه‌اند. این سوره بیان می‌کند که اگر برای نظام وسائط انبیاء(علیهم‌السلام) پذیرفته نشود نظام ملائکه هم پذیرفته نخواهد شد. سطح متعالی این سوره عمل صالح است و عمل صالح از عمل حُسن سطح بالاتری دارد. بعد آیات کلیدی را مطرح می‌کند.

تک‌تک آیات اصلی بررسی شد و اینکه هر آیه‌ای با دسته مربوطه چه ارتباطی دارد.

تعریف عمل: ظرفیتی در انسان است که اگر تحت تعلیم انبیاء(علیهم‌السلام) باشد به عزت الهی می‌رسد یعنی از آتش ابدی در امان می‌ماند و به بهشت دارالمقامه می‌رسد. این به واسطه ارزاق دنیایی بوده که به واسطه درست استفاده کردن از ارزاق دنیایی به عمل می‌رسد و از عذاب نجات پیدا می‌کند.

انبیاء الهی(علیهم‌السلام) کلیدی‌ترین نقش را دارند و همه این اتفاقات به واسطه انبیاء(علیهم‌السلام) است:

(۱) آن‌ها قدرت تشخیص عقلانی را ایجاد می‌کنند و عمل عقلانی یعنی عمل مبتنی بر حُسن.

(۲) ایجاد علم راجع به شناخت شیطان و این که علم به حُسن و سوء و بهره‌برداری از حسن.

در صورتی که عمل تحت تعلیم انبیاء(علیهم‌السلام) قرار نگیرد، شیطان وارد عمل می‌شود، عمل تزئین می‌شود و تزئین نمی‌شود، به عدم تزئین دچار می‌شود و دیگر تشخیص حسن و سوء نمی‌دهد. بعد به جای آنکه حسن را انتخاب کند سوء را انتخاب می‌کند. تا آنکه به سیستم مکر می‌رسد زیرا طالب عزت بوده اما اشتباه رفته و دچار مکر السیئات می‌شود، پس کسب کردن‌هایشان هلاکت‌آور می‌شود.

در مقابل باید عمل تحت تعلیم قرار بگیرد تا جبران مافات شود.

علم در این سوره «کلمه طیبه» است که به واسطه انبیاء(علیهم‌السلام) به ما می‌رسد. عمل متصل‌کننده نسل‌های بشری به یکدیگر است و اگر انبیاء(علیهم‌السلام) محور قرار گیرند، نسل‌ها و اعمال به هم متصل می‌شوند یعنی بین اعمال نسل‌ها امکان رفت و برگشت است یعنی هم نردبان ترقی محسوب می‌شود و هم حالت عبرت دارد.

نکته کلیدی در این سوره فهم «فقر مطلق» است که فقط در این سوره آمده است.

استاد اخوت: کار خانم برومند به گونه‌ای بود که مواردی داشتند که به شرح زیر بود؛ حال این مطالب با مطالبی که ما گفتیم چه ارتباطی دارند؟

❖ **نظام وسائط انبیا(علیهم‌السلام):** موجب جاری شدن عمل و نظام وسائط ملائکه است.

در این ساختاری که ما گفتیم، نظام وسائط انبیا کجا واقع می‌شوند؟ انبیا(علیهم‌السلام) کسانی هستند که فطرت، عقل، شرع و وحی را در انسان‌ها فعال می‌کنند. در واقع نداشتن نظام وسائط منجر می‌شود که قابلیت عمل صالح برداشته شود.

به جای نظام انبیا می‌تواند شیطان بنشیند و عمل تزئین شود.

❖ در ادامه بر روی **خشیت و علم** رفتند.

علم ناشی از خشیت در ساختار ما در کجا قرار می‌گیرد؟ از حواس به حواس باطنی رسیدیم، بعد از آن علم و باور بود. که علم ناشی از خشیت نزدیک به ایمان است. علم منبعث از خشیت، به ایمان نزدیک می‌شود. اگر شما بخواهید ایمان حقیقی را بخش کنید باید بگویید علم همراه با خشیت. پس این منتهی‌الیه نتیجه ما می‌شود.

«مقتصد» به معنای انسان دارای قصد است و قصدش هماهنگ با عمل است و در لحظه عمل می‌کند. «سابق بالخیرات» یعنی کسی که دارای عزم است و جلوتر از زمان عمل می‌کند. سابق بالخیرات با وحی عمل می‌کند و مقتصد با عقل عمل می‌کند.

«مقتصد» مواجه می‌شود و در رابطه با مواجهه عمل می‌کند. «سابق بالخیرات» مواجهه‌اش به واسطه وحی اتفاق می‌افتد. بنابراین «سابق بالخیرات»، مبنای تصمیم‌گیری‌اش وحی است.

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُذْنِ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»^{۲۹}

در این آیه می‌گوید که از بین آن بندگان که انتخاب شده‌اند، برخی ظالم لنفسه هستند. در واقع این‌ها نتوانسته‌اند تا آخر مسیر امانت کتاب را حفظ کنند. اینجا مثل این است که کتاب در بین علماء شیعه جاری شد و قرآن بین علماء شیعه آمد، برخی عالم و مجتهد بودند اما تا مرحله آخر نرسیدند. این آیه با آیات دیگر قرآن متفاوت است.

انتظار شما از ذریه حضرت زهرا (علیها السلام) این است که وقتی کتاب به آن‌ها رسید کتاب را حفظ کنند اما برخی ظالم لنفسه شدند، برخی هم آدم‌های اهل ورع بودند ولی عالی نبودند و عده‌ای هم بودند که سابق بالخیرات اند یعنی به واسطه همین کتاب می‌توان سابق شد. انتظار خدا همین است یعنی سطح وزن دار شدن عمل «سابق بالخیرات» است. چون این‌ها وقتی کنار هم ذکر می‌شوند یعنی سابق یک درجه بالاتر است.

سابق بالخیرات یعنی در نظام و حیانی اگر کسی وصل به وحی باشد در سیستم خودش یک سرعتی دارد، یعنی اینکه مثلا بلند می‌شود و نماز شب می‌خواند و اینکه ممکن است فردای آن روز کاری غیر نماز شب انجام می‌دهد، یعنی همیشه خودش را دارد غافلگیر می‌کند، یعنی خودش از خودش تعجب می‌کند! و خیلی هم هر روز بهتر می‌شود. ذهنش خلاق می‌شود.

«سابق بالشر» این است که من می‌خواهم به یک نفر آسیب بزنم، بعد در بین کار می‌بینم که کاری کردم که خیلی بیشتر از برنامه‌ام طرف را زجر دادم و خوب دردش دادم و این یعنی شیطان است و نامرد و سابق به سمت شرّ خیلی خسراش زیاد است. ممکن است فرد کشته شود، یعنی طراح اول اصلا فکرش کشتن و جنایت نبوده ولی سابق بالشر شده است. اگر دیدید کسی شما را آزار می‌رساند بدانید که آنقدرها هم آدم بدی نیست و ممکن است سابق بالشر شده باشد.

در واقع سابق بالخیرات شاخص اعمال و الگوی عمل می‌شوند.

«مقتصد» کسانی هستند که در مسیر اعتدال و حق حرکت می‌کنند، یعنی هر عملی را به قصد خداوند انجام می‌دهد یعنی کسی که قصد خدا را در هر لحظه کرده است. مبنای عمل‌شان قصد الهی است که می‌تواند مرتبه داشته باشد. هر کسی به نسبت ظرفیتش می‌تواند طلب قصد کند.

^{۲۹}سوره مبارکه فاطر، آیه ۳۲

ظالم لنفسه یعنی کسی که قصد الهی را فراموش می کند و سابق بالخیرات یعنی ساختاری برای قصد الهی ترتیب داده است یعنی اینکه خط‌شکن جریانات می تواند باشد، یعنی سابق بالخیرات ساختاراً از مقتصد متفاوت است.

ما کلا سابق بالخیرات را برای غیر معصوم به کار نمی‌بریم مگر آنکه باز هم افاضه از معصوم باشد مثلاً «سلمان مَنّا اهل البیت» افاضه شدن به دیگران را منتفی نمی‌دانیم، مثل اینکه بگوییم امام عصمت دارد، آیا عصمت امام در دیگران قابلیت پرورش دارد؟ بله. کما اینکه حضرت زینب(علیهاالسلام) و حضرت ابوالفضل(علیه‌السلام) با اینکه معصوم نبودند اما قابلیت عصمت در آن‌ها را قبول داریم.

سبقت خودش حرکت شاخص دار است.

آن چیزی که مهم است این است که شما به یک ساختاری دست یابید که بگویید چطور می‌توانیم به سابق بالخیرات نزدیک شویم و از ظالم لنفسه فاصله بگیریم. این چیزی که ما می‌گوییم اصلش مقتصد است. مقتصد وسط می‌آید و می‌گوییم چگونه عمل انسان مقتصد می‌شود به نحوی که از ظالم لنفسه دور می‌شود و به سابق بالخیرات نزدیک می‌شود. در واقع اگر بخواهید در حوزه عمل در سوره فاطر کار کنید باید نقطه ثقل‌تان را اینجا بگذارید و این چگونگی فاصله گرفتن از ظالم و نزدیکی به سابق و مقتصد بودن نیازمند یک سری مهارت‌هایی است. که مبنای همه این‌ها کتاب است. تفاوت کتاب و وحی در این است که وقتی می‌گوید کتاب یعنی باید وحی را از طریق کتاب بفهمد، زیرا اگر فقط وحی باشد باید تدریجی به او با وحی برسد. اما در اینجا کتاب را می‌فهمید و به واسطه کتاب وحی را می‌فهمید و اینجا نقش کتاب مهم می‌شود. بنابراین اگر بخواهیم روی وزن‌دار شدن عمل در این سوره کار کنیم باید مولفه اصلی را روی کتاب بگذاریم، اگر علم خشیت‌زا باشد و متکی بر کتاب باشد می‌تواند مستقیماً بر عمل و وزن آن اثر بگذارد.

کاری که خانم برومند انجام دادند تازه بسم الله ابتدای کار است. مثل این است که مقدمه کار را نوشتند و از این به بعد باید بنویسند که چطور می‌توانند به وزن‌دار شدن عمل برسند.

باید در این مسیر از نبایدها شروع کنیم، یعنی ابتداً باید از نبایدهای در قصد و نیت و در مقصدیابی آغاز کنیم. مثل این است که کسی می‌خواهد برنامه‌ریزی کند که باید ببیند که چه کاری نباید بکند و این را از کلمه «نذیر» گرفتیم.

عمل‌هایی که ما انجام می‌دهیم، بخشی واکنشی است، مثلاً در واکنش به چیزی، عملی انجام می‌دهیم البته آن را قصددار می‌کنیم مثلاً فقیری را اطعام می‌کنیم اما واکنشی است. در واقع همه اعمال واکنشی هستند. در واکنش به

چیزی یا کاری عملی انجام می‌دهید. چون عمل بعد از حس است. حال هر چه عمل مبتنی بر حسیات و عینیات باشد از صلاح به دور است. من راجع به کارهای خوب حرف می‌زنم. راجع به کارهای بد حرفی ندارم.

عمل خوب انجام می‌گیرد، مثلاً کسی چیزی این‌جا می‌گذارد و من برمی‌دارم و می‌خورم، خود عمل پسندیده است. ولی گاهی یک عمل برای واکنش به اعتلای یک عقیده است، مثلاً برای من چیزی می‌آورند و می‌خورم که ادب در عالم احیا شود. یعنی مقصد من اعتلای کلمه طیبیه در عالم می‌شود. که این کار تمرین می‌خواهد و باید آن‌قدر بزرگ و با شعور باشد. مثلاً مادری کردن عمل خوبی است اما ممکن است کسی بگوید که من می‌خواهم مادری کردن را به عالم بیاموزم، که این متفاوت می‌شود. بی‌دلیل نیست که این سوره، سوره حضرت زهرا (علیها السلام) است. هر سال و ماه و روز و ساعت‌شان را به یک باور تبدیل کرده است و برای آدم‌ها تا روز قیامت باور تولید کرده است. هر کاری کرده‌اند برای اعتلای کلمه طیبیه «الله» است. اگر به حضرت امام حسن (علیه السلام) می‌فرمایند: «ثمره فوادی» یعنی به همه می‌آموزند که فرزند ثمره فواد آدم است.

پس گاهی عمل در واکنش باور است. حال هر چه که عمل فراتر از واکنش به حسیات باشد یعنی فرد براساس کتاب بررسی کند می‌تواند باور مبتنی بر کتاب که در رابطه با رخداد است را انجام دهد.

برای سنگین شدن عمل هر چه که عمل به نظام باوری نزدیک شود سنگین‌تر می‌شود تا جایی که هر کاری انجام می‌دهد برای آن است که به سمت کلمه طیبیه‌ای اوج بگیرد. یعنی عمل اینجا واسطه است. یعنی عمل بهانه اعتلای کلمه طیبیه است. یعنی وقتی می‌گویند که چرا زنده‌ای؟ بگوید که عمل کنم که باوری را اظهار کنم، که این باور را با تفصیل در عالم جاری کنم. «الیه یصعد الکلم الطیب» یعنی خاصیت کلمه طیب این است که به سمت وجه الله حرکت می‌کند و اعتلای کلمه طیبیه یعنی امکان بالارفت در جامعه فراهم شده است. در مقابل شیطان است که باورهای منفی مثل لطیفه‌های قومیتی، تصاویر زشت و... را مثل گسل ایجاد می‌کند.

هدایت‌گران اصلی کسانی هستند که کلمات طیب را در عالم جاری می‌کنند.

نتیجه گیری: هر کاری که ما می‌کنیم پاسخی به یک نیاز است و برای آن هم حکمی الهی هست که می‌شود عمل صالح. ولی می‌خواهیم چنین نباشیم، یک قدم بالاتر بیایید. مثلاً ساده زیستی را در عالم جاری کنید، کاری نداشته باشید که کسی می‌بیند یا نمی‌بیند. شما باورتان را در نظر بگیرید. چون باور است به خدا می‌رسید. به قصد اینکه باوری را جاری کنی که به خدا برسد عمل کن. خود کلمه طیبیه قابلیت صعود دارد و با عمل صالح بالا می‌رود.

پس عمل صالح آن عملی است که بر مدار کلمه طیبه صورت بگیرد و بالا برنده آن باشد. یعنی داستان کاملاً متفاوت شد و تشخیص آن هم راحت می‌شود. شما ازدواجی کنید که سنت شود و حضرت زهرا (علیهاالسلام) خوششان بیاید، پس باوری را احیا کنید.

ساعت دوم

دو سه نکته برای تذکر:

نکته اول: بحثی که راجع به «خشیت» و «علم» گفته شد در اصل علم خشیت‌دار را تعبیر به ایمان کرده و گفتیم این‌ها ایمان را تشکیل می‌دهد یا بحث‌هایی که در خود سوره قابل بحث‌اند. مبادی ورود خشیت باید بررسی شود و اشاره به مولفه «خشیت» و «علم» کافی نیست.

نکته دوم: این که ما اعتقاداتمان را از باورهایی که سلبیه‌اند شروع کنیم، آیا نمی‌شود از باورهای اثباتی شروع کنیم؟ بله می‌شود. باورهای اثباتی و سلبی همیشه با هم‌اند، هیچ‌وقت از هم دور نیستند. هر باور اثباتی درون خودش باور ایجابی دارد هر باور ایجابی در درون خودش باور سلبی هم دارد. کلا برهان یا یقین در زندگی انسان بوسیله فهم «نقیضین و اجتماعش محال است» شکل می‌گیرد. به همین دلیل اگر این می‌خواهد یقین باشد باید خودش به آن جمله یقین داشته باشد که «نقیضین اجتماعش محال است». در این صورت یقین شکل می‌گیرد. بعضی شخصیت‌ها ممکن است نسبت به آن باورهای ایجابی گرایش پیدا کنند و بعد آن سلبی. بعضی‌ها هم از سلبی به ایجابی. انسان‌ها واکنش‌های مختلفی نسبت به باورها ممکن است بدهند؛ بعضی‌ها ممکن است باورهای سلبی حالشان را بد کند، بعضی‌ها ممکن است وقتی که باورهای ایجابی استفاده می‌کنیم متوجه نشوند. پس در باورها باید یاد بدهیم چه ایجابی و چه سلبی نقیض آنطرفش را هم فرد در ذهنش بیاورد. این که از کدام شروع کنیم به نظر می‌رسد بخش عمده‌اش وابسته به نظام شاکله‌ای افراد و گرایش‌های درونی‌شان است. که از کدام به کدام می‌خواهند برسند. در قرآن هم خیلی وقت‌ها اینطور است مثلاً وقتی که جملات به شکل حصر می‌آیند نوعاً این‌طور است. نفی می‌آید بعد اثبات می‌آید، مثل لا اله الا الله. ولی بعضی وقت‌ها جمله‌های حصر به شکل «انما» می‌آید. «انما» نوعاً از ایجاب می‌آید بعدش حصر «این است و جز این نیست».

شخصیت بعضی‌ها ممکن است «انما» بی‌باشد و بعضی‌ها «لا» ای باشد. بنابراین برای آوردن باورها در فضای مهارت حتماً دو شکل از دو مدخل می‌شود و هر دو را می‌توانید. اما از جهت اینکه کدام نزدیکتر است نوعاً «نفی» نزدیکتر است. البته انسان هم در ذات کلانش «اول هست» را می‌فهمد اما وقتی مواجه می‌شود می‌بیند این، آن نیست. در آموزش عمومی نوعاً سلبیه بیشتر جواب می‌دهد. انسان پیش فرضی دارد آن را سلب می‌کند یعنی اطلاعاتی دارد و آن را برمی‌دارد. مثل «کلاً» است.

پژوهش ارائه شده توسط خانم خوش اخلاق:

کاری که بر روی سوره اعراف کردیم این بود که به روش تدبری روی ۲۶ آیه‌اش کار شد. رویکرد هم کشف معیارهای وزن که در سوره واژه‌اش موازین است و بررسی سیر ثقل میزان و خفت میزان و عاقبت حاصل از این دو با استعانت از روح جاری که منظور از روح جاری غرض سوره و ارتباط زنجیره‌ای بین موضوعات و بسترها در سوره اعراف است. در واقع این فاز اول پژوهش است و مناط‌هایی است که قرار است از آن‌ها گزاره‌های مبنادار و اصل‌دار استخراج شود تا ان‌شاءالله از روی این گزاره‌ها به مهارت دست پیدا کنیم.

مقدمه: سوره مبارکه اعراف از دسته سور «المص» مکی است. موضوعات متعددی را در خودش جای داده است. این یک گزارش تدبری از سوره است. در آیات اولیه سوره که به نوعی نمای کلی از سوره توصیف می‌شود پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) وجودی است که قرآن را به انسان‌ها عرضه می‌کند و کتاب بواسطه ایشان معنا می‌یابد. حرج پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در انذار و ذکرپذیری انسان‌ها از مضامین وحی نشان‌دهنده اهمیت وجه تبعیت از کتاب را دارد. مواجهه و ذکرپذیری انسان‌ها با وحی رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به دو گونه مومنانه و ظالمانه است که این جریان در قریه‌ها ارسال رسولان پیوسته ایجاد می‌گشته (آیات ۱ تا ۹). مطابق آیات مبارکه ۸ و ۹ وجود میزان برای اعمال از مباحث مهم و اساسی در این آیات است. اعمال به خودی خود مثبت یا منفی نیستند بلکه نسبت آنها با امری حقیقی است که تعیین‌کننده جهت عمل است مطابق با آیات و روایات میزانی که در قیامت اعمال با آنها سنجیده می‌شوند حق است و به اندازه بهره عمل از حق است که دارای ثقل یا سنگینی است. در پاورقی از فرمایشات حضرت علامه (ره) این طور متوجه شدیم که در این آیه گفته شده چطور میزان حق مطرح می‌شود. و در مورد واژه «موازین» که در این سوره آمده حضرت فرمودند حق سنجیدن هر چیز متناسب با همان چیز است یعنی همه مراتب میزان را می‌توان از این جای سوره استشمام کرد. مثلاً حق نماز را فرموده‌اند که غیر از حق زکات و روزه است و همین‌طور سایر اعمال. حق آن امری ثابت است که سبب نازل شدن کتاب بر آدمیان بوسیله اجرایی شدن وحی بر قلب پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌شود که در اثر آن انذار و ذکرپذیری حاصل می‌شود بنابراین رسول واسطه رؤیت حق از منبع نورانی وحی می‌شود و امکان بهره‌مندی و ثمردهی از حقایق را با تبیین احکام کتاب بر آدمیان احیا می‌نماید بدین روی وجود مقدس رسول، خود میزان حق می‌شود که بر اساس ولایت خداوند با نزول کتاب به انسان ابلاغ می‌شود و در اثر این ابلاغ ضمن این که قوانین و قواعد وزن دار شدند بیان مراتب و عاقبت حاصل از این دو وضعیت به صورت دو روح مهم و کلی صادقانه در سوره قابل بررسی است. (آیات ۱ تا ۹) که به نظر روح کلی سوره در آن تعبیه شده). در ادامه سوره با ورود به بهشت تمثیلی حضرت آدم و حوا از بهشت بیان

حقایقی که در واقع به فهم قوانین زندگی بر زمین اشاره دارد گفته می‌شود و بعد از آن در فضای دنیا وارد می‌شود و اوامر و نواهی که انسان در طول حیات زندگی خود نیاز دارد بازگو می‌شود. وجود ارتباطاتی که بین آدم قبل از هبوط و بعد از هبوط از طریق واژگان این دو بستر وجود دارند سیردهنده این امر است که عوالمی در لایه‌های پنهان عالم خلق وجود دارند که در حکم ثابتات عالم خلق هستند و به تعبیری باطن یا حقیقت عالم اند که تقدم و تأخر انسان نسبت به آنها زمانی نیست بلکه رتبی است که با بررسی عمیق‌تر این لایه‌ها می‌توانیم به روح اعمال پی ببریم. در انتهای آیات ۱ تا ۵۸ وارد صحنه آخرت و معاد و حساب می‌شویم و رجال اعرافی توصیف می‌شوند که خود مانند میزان تمایزدهنده حق و باطل و جایابنده انسان‌ها در موعد بهشت و جهنم‌اند. اصحاب بهشتی با شاخصه ایمان و عمل صالح و اصحاب جهنمی در آیات ۴۷ تا ۵۸ دو رویکرد یکی ظالمین را معرفی کرد یکی کافرین را که نشان‌دهنده عملکردشان در دنیا است. (آیات ۱ تا ۵۸) از آیات ۵۹ تا ۱۷۱ به داستان انبیاء (علیهم‌السلام) سیر اقدام رسالات آنها اوامر و نواهی آنها به تناسب و شرایط اقوام همچنین نحوه مواجهه اقوام با آنها و بیان عاقبتشان اشاره شده که در آیات به تناسب شرایط هر قوم محوریت اقدام هر رسول متمایز می‌شود.

نکته جالب توجه در داستان انبیاء (علیهم‌السلام) این است که در سوره اعراف داستان حضرت موسی (علیه‌السلام) چند ویژگی خاص دارد: ۱) تفصیلی‌تر از داستان‌های دیگر است. مرتبه‌بندی شده است. مهم‌تر از همه آیاتی مربوط به رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) که در نیمه دوم داستان است. داستان حضرت موسی (علیه‌السلام) را ما دو نیمه کردیم؛ یکی مبارزه با فرعون برای اخذ بنی‌اسرائیل و بعد از به نتیجه رسیدن مبارزه‌شان که داستان میقات اتفاق می‌افتد. به همین دلیل وجود داستان‌های بنی‌اسرائیل امر، میقات، اخذ، الواح (واژه کتاب الواح معنی شده) و ویژگی‌های ممتازی را نشان می‌دهد که محقق را به دقت بیشتری در این آیات وامی‌دارد. آیات انتهایی سوره به نوعی جمع‌بندی سوره است که حول محور حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌چرخد. در این آیات به آدم عهد‌الست اشاره شده شهادت انسان به رؤیت خدا جمع‌بندی آیات ۱۷۲ تا ۲۰۶ به این صورت است؛ مطابق این آیات رسول تالی کتابی است که نظر و تفکر در آن بازگوکننده قوانین هدایت و بهره‌مندی از رحمت خداوند است اوست که تداعی‌گر عهد انسان در ملکوت و یادآور جایگاه عبودیت انسان است و با انعکاس حقایق امکان‌الگوبرداری و پیوستن به نور و ملکوت را مهیا نموده است. اوست هدایتگری که با گشودن رحمت و نور خداوند و تجلی‌دهنده آیات زمینه‌ساز بلدهای طبیعی است که با بهره‌مندی از مواهب و قوانین سیر و جوه آیات خداوند را درخواندن اسماء حسنی او و ظهور شئون گوناگون ثبت می‌کند و با ایمان به کتاب تلاوت رسول در ملکوت آسمان‌ها سیر می‌کند و خود را سیراب رحمت پروردگار می‌کند. قبل از ورود به روش چندین ساعت خود سوره مطالعه شد.

غرضی که از سوره استخراج شد: انسان در عالمی زندگی می‌کند که معطوف به اقتضائات عالم خلق و زمینه‌ساز نسل شیطان است و در عین حال متصل به عوالم بالاتر و لایه‌های مخفی عالم خلق که منشأ و مبدأ ریزش حقایق و رحمت خداوند است و بدون اتصال به نظام وحی دسترسی به این عوالم و ایمنی یافتن از شیطان غیر ممکن است. قرآن کتابی است که مایه بصر و هدایت و رحمت است و رمز محرم‌شدن به آن ذیل ایمان به رسولی است که در نظام علمی و عملی‌اش جامع همه شاخصه‌های حق یعنی تمام شاخصه‌های انبیاء (علیهم‌السلام) پیشین در نظام وحی حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به صورت عصاره وجود دارد که عبودیت خود را ذیل رهنمودهای خداوند اعلام داشته و ذیل تدبیر امر خداوند، خود بلد طیبی است که با تبیین قواعد عالم خلق و عوالم دیگر و ارتباط انسان با آن عوالم طاعات انسان ذیل اوامر و نهایتاً منتج به قابلیت دریافت نزول رحمت کرده و با سیر دادن در مراتب عوالم خلقت و حقیقت ملکوت موجب اتصال به خداوند را ایجاد می‌کند.

از آنجایی که رویکرد به سوره بحث «وزن» بود روش کار بدین صورت است: آیات را در ۵ ستون حقایق امام نور، پیروان امام نور، امام نار، پیروان امام نار، دسته‌بندی می‌کنیم. با توجه به بسترهای گوناگون در سوره سیر طبقه‌بندی در جدول ۵ ستون بصورت دسته‌بندی ترتیبی زیر است: آیات ۵۸ تا ۵۹، ۱۷۱ تا ۱۷۲، ۲۰۶ تا ۲۰۷. عوالم گفته شده در سوره دسته‌بندی ترتیبی ما را جزئی می‌کند آیات را با توجه به عوالم گفته شده در آنها بررسی می‌کنیم زیرا از ضرب عالم در آیات، آیات مربوط به ارتباط عوالم استخراج می‌شود و هم قوانین هر عالم بدست می‌آید مثلاً می‌فهمیم در عالم رجال اعراف چه قوانینی حکم فرماست.

عوالم یادشده در سوره ۴ تا هستند: یکی عالم «عهد الست» که حضرت علامه (ره) فرمودند عالمی که همه انسان‌ها به وحدانیت خدا شهادت دادند. عالم «رجال اعراف» که انسان‌ها به نتیجه اعمال واقف می‌شوند. «بهشت مثالی» که قبل از هبوط آدم است. «عالم خلق» و اتفاقات و مواجهات در آن.

با در نظر گرفتن عوالم در آیات دسته‌بندی اولیه (جزئی‌تر شد) این گونه شد: آیات ۱ تا ۹ جریان انزال وحی و کتاب و رسول و آثار حاصل از آن، آیات ۱۰ تا ۲۴ عالم قبل از هبوط و بیان قوانین، آیات ۲۵ تا ۳۶ بیان اوامر و نواهی انسان برای طول حیات، آیات ۳۷ تا ۵۳ معرفی بهشت و جهنمیان و معرفی رجال اعراف، آیات ۵۴ تا ۵۸ جدا گرفتیم چون ذیل آیات طبیعی ظاهراً غرر آیات اند جدا بررسی شد. آیات ۵۹ تا ۹۴ سیر انبیاء الهی (علیهم‌السلام) اقوام آنها به جهت تنبه و اتمام حجت برای انسانهای دیگر ۹۵ تا ۱۰۲ نتیجه‌گیری داستان انبیاء (علیهم‌السلام) بهره‌مندی همه که در این شش هفت آیه سوره نتیجه‌گیری اعلام کرده است؛ ۱۰۳ تا ۱۳۶ روان‌شدن موسی (علیه‌السلام) به سوی فرعون

برای گرفتن بنی اسرائیل داستان ایمان آوردن سحره و مبارزه با فرعون تا هلاکت او ۱۳۷ تا ۱۷۱ داستان بعد از هلاکت فرعون و میقات حضرت موسی (علیه السلام) ابلاغ رسالت ایتاء الواح و مراحل گوناگون اعراض بنی اسرائیل آیات ۱۷۲ تا ۲۰۶ احتجاج خداوند با ذکر عالم الست احتجاج با مشرکان و روی گرداندن از پیامبران بیان اوامر و نواهی که به شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و در برخی موارد به انسانها داده شده. تدوین این دسته بندی ها در ۴ مولفه هر دسته را با توجه به مولفه های جدول و فضای حاکم یعنی آدمی که مترتب آیات است ذیل مولفه های گزاره نویسی تحلیل و در انتهای هر دسته نموداری از آیات وصل شده مولفه های بررسی شده معیار حق امام نور معیار بیان ویژگی ها و نظام علمی - عملی انسان کامل در قالب نظام علم آوری طبیعی معیار امام نار بیان شبه نظام علمی - عملی با محوریت شیطان (در اولیاء نار در بعضی دسته ها شیطان مستقیما نیامده مثلا در یک دسته فرعون شده نماد اولیاء) در هر دسته سیر وزن داری یا بی وزنی را هم بررسی کردیم / بیان قواعد و قوانین رسیدن به وضعیت «ثقل» و یا در خلاف آن حرکت کردن و بیان عاقبت را هم بررسی کردیم چون واژه های عاقبت دائما در سوره در هر دسته مترتب است.

با توجه به سیر انبیاء (علیهم السلام) در سوره و بررسی اوامر و نواهی آنان و موضع گیری اقوام مراتبی از میزان را مشاهده می کنیم که می توان در تقسیم بندی زیر به آن پرداخت: (سیر انبیاء (علیهم السلام) در سوره متناسب با بستر و شرایط سیری از مراتب بلوغ وجود دارد و بر اساس آن مراتب میزان)

فصل اول: داستان حضرت آدم (علیه السلام) بیان وجوه آدم قبل از هبوط با آدم بعد از آن و بررسی آیات بنی آدم در این قسمت.

فصل دوم: داستان انبیاء (علیهم السلام) از حضرت نوح (علیه السلام) تا حضرت شعیب (علیه السلام).

فصل سوم: داستان حضرت موسی (علیه السلام) و بررسی آن در دو نیمه مبارزه با فرعون و ابلاغ رسالت.

فصل آخر: که جدا بررسی شده کشف «نظام عملی» رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در تبیین موازین وحی و دسترسی انسان به «حبل» و «اتصال» است. آیات حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در ۴ جای سوره آمده. با توجه به آیات مربوط به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و بررسی نظام علمی - عملی ایشان دسته آیات این قسمت را به عنوان عصاره و تکمیل کننده انبیاء (علیهم السلام) و جامع ترین میزان مورد بررسی قرار می دهیم.

مرحله اول، آیات ابتدایی که راجع به حضرت رسول آمده مثلاً راجع به حرج پیامبر (صلی الله علیه و آله). آیات در داستان بعد از هبوط ذیل اوامر و نواهی به بنی آدم آمده (قل امر ربی بالقسط جایش این جاست گزینه دو) آیات در خلال داستان حضرت موسی (علیه السلام) که ایشان ابلاغ رسالت کردند. آیات حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به سمت بیان احکام و حلال و حرام می رود. در قسمت سوم به سمت ابلاغ رسالت می رود. در قسمت چهارم به سمت اتصال دادن به هدف می رود به دلیل بحث عالم الست.

نمای کلی سوره: رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) میزان حق است. در لایه بعدی که حضرت (صلی الله علیه و آله) مهیمن هستند که مربوط به حسابی بنام رجال اعراف که خود این ها مانند میزان هستند یک بهشت مثالی یک عالم ذر و این پایین که اتفاقات در عالم خلق است. یک سری رُسل داریم از حضرت آدم (علیه السلام) تا حضرت موسی (علیه السلام) که حرکت ذیل این ها ثقل میزان است و مفلحون هستند که به تعبیر آیات اولیه شاکرین و نظام عکسش که خبط میزان است که ظالمین و کافرین هستند. اینجا هم عواملی است که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) انتهای آیات آخر شده (فاستعد)، و ذکر (فاقصص) که (قل امر ربی بالقسط) را پایین گرفتیم و سیر صعود انسان توسط این ها (فَلله الاسماء الحسنی). بعد از این که این جریان اتفاق بیافتد تجلی اسما خداوند بر شما این ها (فَلله الاسماء الحسنی فادعوا...) تا انتهای آیات آمده. رسول معیار حق است پس امام نور را معیار حق گرفتیم. جریان حق به صورت کتاب مرسلین میزان حق و پیروان حق است.

نتیجه: هر انبیائی (علیهم السلام) چون به مراتب و شرایط قوم این میزان جاری می شود مراتب میزان و احکام متفاوت است و بحث انبیاء (علیهم السلام) و دسته بندی که کردیم باید با مراتب رشد سنجیده شود. فطرت، عقل، شرع و وحی در این قسمت می باشد. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) را وحی بگیریم. برای وزن عمل در هر دوره ای امامی در نظر گرفته شده و این امام با توجه به شرایط یکسری احکامی دارد، یکسری بروزاتی از پیروان می بیند و یکسری از دیگران. از همین گزاره ها به گزاره های کلی می رسیم. هم معیار وزن و هم سیر وزن دار شدن هم معیار و هم سیر بی وزنی در مورد هر رسول متفاوت است. مثلاً آیات ۱ تا ۹ خداوند در این آیات بر انزال کتابش صحبت می کند. وجود رسول حقیقتی است که قرآن را بر انسان ها جاری می کند و بدلیل این که تنها دریافت کننده است آیات بوسیله ایشان معنا پیدا می کند. احکامی که از جانب رسول برگرفته از کتاب بر انسان ها عرضه می شود به معنای میزان اعمال اوست که ضرورت شناخت این احکام بدلیل اثرگذاری در تثبیت شدن او در جریان مومنانه یا ظالمانه امری ضروری است. بعد «حق» و «کتاب» را توضیح دادیم. این گزاره ها ذیل آیات سوره استنباط شده اما سعی شده از آن ها به

گزاره‌های مبنایی هم سیر پیدا شود. مثلاً در سیر وزن دار شدن: بواسطه ذکرى که بر مومنین جارى مى‌شود اعمال صالح گسترش مى‌یابد بنابراین ثقل دار شدن انسان منوط به ذکرى است که در وجودش شکوفا مى‌شود. توجه به سنت‌های جارى خداوند عبرت‌پذیری و مسیر ظالمانه خود اندازی است که انسان را. دسته بعدی بدین صورت بیان شده: عالم قبل از هبوط اتفاقاتی که در این عالم افتاده به عنوان روح حاکم بر آن در نظر گرفتیم و ارتباطات این گونه‌اش هم داده شده. بودن در صراط مستقیم مستلزم سبک زندگی شاکرانه‌ای است که انسان در طی این مسیر با حفظ میثاقش تا رسیدن به مقصد حقیقی انجام مى‌دهد سر فرود آوردن در مقابل اوامر الهی در مقابل شیطان با دو ویژگی «وسوسه» و «لسان دروغ».

چگونگی کار شیطان را گفته‌ایم؛ کاری که شیطان مى‌کند تظاهر به ناصح بودن است. شبه نظام شیطان را بررسی کردیم. برخلاف تصور شیطان که فکر مى‌کرد حضرت آدم (علیه‌السلام) اغوا شده‌اند. دیدیم که همه چیز حتی اجازه داده شده شیطان برای رفعت مقام آدم (علیه‌السلام) و هبوط ایشان برای انجام ماموریت بوده و خداوند جلوه‌ای از قبیل «امر سجده» را در اینجا قرار داده است. از داستان نتیجه مى‌گیریم به میزان تبعیت نکردن انسان از امر خدا سقوط برای او اتفاق مى‌افتد که منجر به کشف «سوءات» مى‌شود. آن چیزی که وزن عمل انسان را از این منظر مى‌شکند، فریب قسم شیطان را خوردن و رانده شدن از درگاه حق است. چطور که در بهشت مثالی شیطان در مقابل امر ولی سجده نکرد در دنیا تنوع در صراط مستقیم باطنی همچون سرکشی از فرمان خدا دارد.

استاد اخوت: خواندن سوره‌ها با وزن اعمال نتایج جالبی بدست مى‌دهد. همه سوره‌ها خود بعنوان میزان‌اند مثلاً سوره ناس میزان در اختلال در وسواس خناس است. سوره فلق میزان در خیر و شر است. سوره توحید میزان در توحید است. سوره‌ها هر کدام یک به حیثیتی میزان عملی‌اند. بنابراین مى‌شود از ابتدا یا انتهای قرآن همه سوره‌ها را به عنوان میزان عمل مطالعه کرد. کتاب با حیثیت سوره و آیاتش مى‌شود میزان عمل. که البته ادعای قرآن هم همین بود. هر سوره‌ای را افراد معیار و میزان عملی قرار دهند. سوره‌ها را تخصصی کنید. مثلاً سوره نور معیار و میزان در خانواده یا (رجال لاتلهیهم تجاره و لا بیع...) ^{۳۰} مباحث بیت هست. سوره نسا ارحام هست. سوره مائده احکام هست. شایتهای مختلف هر کدام از این‌ها را هم استخراج کنیم. خیلی خوب است که ما یک کتاب داریم و این کتاب مى‌شود معیار و میزان اعمال ما حقایقی که در آن هست. یعنی در واقع خود این یک پژوهش و قابل قبول است. یعنی یک بحث شایتهای کتاب در میزان بودن و نحوه استفاده از آن. دوستان مى‌توانند قرآن را مطالعه کرده و

^{۳۰}. سوره مبارکه نور، آیه ۳۷

هرکسی یک ختم قران داشته باشد و ببیند هر سوره‌ای وزن چه اعمالی است. ممکن است مثل سوره حمد خیلی وسعت داشته باشد. هر سوره غرضی دارد و ما قاعده نگذاشتیم که بتوانیم وزن هر سوره‌ای را درآوریم و مثل حضرت علامه اعتقاد نداشته باشیم هر سوره‌ای غرضی دارد و بگوییم اغلب سوره‌ها غرض دارند و غرض هر سوره را بگوییم می‌شود میزان عمل ما. این می‌شود اولین خروجی بحث شما. دومین بحث شما وجود مراتب را در سوره آوردید که البته مراتب سوره اعراف شد غرض سوره اعراف. در واقع غرض سوره اعراف می‌شود شناخت مراتب در حدی که معراج انسان است. چطور سوره اسرا معراج پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است سوره اعراف هم معراج انسان است. یعنی انسان را در همه مراتبش می‌چرخاند و در همانجایی که بود، می‌گذارد.

مؤلفه‌های مهم سوره: ذکر و مراتب ذکر. شما می‌توانید رابطه میزان (والوزن یومئذ الحق) و مراتب را پیدا کنید و ببینید چه نسبتی با هم دارند. من معیار وزن را در عالم قبل و بعد از هیبوط و عالم رجال درآوردم. برای این کار باید یک چیز را معیار قرار دهید مثلا حکم خدا را معیار قرار دهید و بعد ببینید حکم خدا در هر مرتبه چه می‌شود.

اولین نکته راجع به مراتب: این مراتب در یک موقف این گونه نیستند که در یک موقفی باشند و در یک موقفی نباشند یعنی مثلا این طور نیست که شما زمانی عالم ذر داشته باشید بعد آن را قطع کردند دنیا را گذاشتند و بعدش قطع کردند آخرت را گذاشتند. این‌ها نظام‌شان طولی است یعنی شما در هیچ وضعیتی از عالم ذر خارج نمی‌شوید، از عالم حساب و مثال هم خارج نمی‌شوید. این‌ها نظام‌شان زمانی نیست و مراتب طولی دارند. البته در این مورد نظرات بین دانشمندان متفاوت است و بعضی ممکن است نپذیرند و زمان را مثل تاریخ بررسی می‌کنند و نظر هر کس هم محترم است. اگر این نظام را طولی ببینید بین حق جاری در هر مرتبه تمایز می‌بینید مثلا حق جاری عالم ذر بگونه‌ای است که هیچ کس حق استکاف ندارد. هر کسی در آن است اقرار به ربوبیت و توحید می‌کند. حق جاری در عالم ذر شاهد بر بقیه اعمال او است، یعنی خداوند در روز قیامت که روز حساب است عالم ذر را به عنوان شاهد (میزان) یعنی تبدیل به شاهد و میزان می‌کند. مثلا اگر کسی بگوید من را پدرم کافر و مشرک کرده است (عین آیه است) می‌گوید شما در یک عالمی خدا را پذیرفته‌ای، حق نداشتی این حرف را بزنی.. تو اول به ما بله گفته بودی. آن فرد هم می‌پذیرد با اینکه ممکن است در این دنیا راجع به عالم ذر بحث هم کرده باشد. عالم ذر میزان و ترازو می‌دهد. پس خداوند بعضی از عوالم را شاهد و میزان بر بعضی دیگر قرار داده است. مثلا اعراف می‌شود موقف میزانت که رجال اعراف می‌شوند. معیارها و شاخص خوب بودن و بد بودن. بهشت مثالی را برای مال حضرت آدم (هلیمه السلام) است واقعیاتی را راجع به آن گفته است و سر و کله ابلیس معلوم می‌شود. هر عالمی را اگر ویژگی‌هایش را بنویسید، کاملا با عالم دیگر فرق می‌کند میزانت‌شان هم فرق می‌کند. در بهشت مثالی متوجه

یک سری اوامر و نواهی و متوجه انجام نشدن می شوید. می بینید که اگر حضرت آدم (علیه السلام) هم باشد، دچار عصیان می شود. البته این عصیان که اینجا می گوید دارد بهشت مثالی را ارزیابی می کند. باید در اینجا نواقصی را که برای حضرت آدم (علیه السلام) پیش می آید، به نواقص ظرفیتی این بهشت مثالی نسبت دهید نه به نواقص ظرفیتی حضرت آدم. چرا؟ چون وقتی حضرت آدم (علیه السلام) عینا در عالم خلق می آید و هبوط اتفاق می افتد همان کسی است که توبه اش پذیرفته شده و جز انبیاء الهی (علیهم السلام) و سرسلسله انبیاء (علیهم السلام) قرار می گیرد، در حالیکه این، همان آدم است. اینجا میزان خاصی را برای شما باز می کند که داستان دیگری دارد. مراتب در سوره اعراف مشخص می شود. رابطه میزان با این مراتب مشخص می شود. هر کدام از اینها وزنشان نسبت به بقیه مشخص می شود. با کار کردن مراتب در سوره اعراف مراتب میزان در عالم هستی را استخراج می کنید. چه مدل هایی از میزان در این عالم وجود دارد و هر کدام چه کارکردی دارند. خداوند عالم ذر را میزان و ترازوی بزرگی قرار داده است. هر کسی که در توحید مشکل و نقص دارد در روز قیامت اگر توحید عالم ذری رتبه آورد، جلو می رود و اگر نیاورد بگونه ای است که خود انسان بر علیه خودش شهادت می دهد و می گوید باید رد شوم. ما بوسیله عالم ذر و این آیات، ترازویی به نام توحید برای اعمال ما بوجود می آید، یعنی عمل برگرفته از توحید. چون هر عملی برگرفته از باورهاست. اگر عمل برگرفته از توحید نباشد به شرک آلوده می شود. آیات عالم مثالی علم به اسماء را بعنوان میزان در آورده است و دلیلش را هم در آیات ذکر می کند، چون خداوند به حضرت آدم (علیه السلام) علم اسماء را داده و به ملائکه دستور سجده به حضرت آدم (علیه السلام) را داده است. در عالم مثال علم به اسماء هم معیار ارزیابی است و در عالم ذر توحید و شرک و در عالم مثال درجات توحید ارزیابی می شود. در بحث انبیاء (علیهم السلام) قضاوت راجع به انبیاء (علیهم السلام) سخت است. مثلا اینکه انسان ها به انبیاء (علیهم السلام) عرضه می شوند، نباید این گونه فهم شود که ما درجه انبیاء (علیهم السلام) را می گوئیم. نباید این گونه شود که بگوئیم رتبه یکی از دیگری بالاتر یا پایین تر است. ما اگر نتوانیم همه انبیاء (علیهم السلام) را نبی و نور واحد و وصل به وحی در نظر بگیریم، کمی خلاف سیاق آیات رفته ایم. ما می گوئیم انسان ها با اقوام مربوط به این ها (مثلا با مومنین و پیروان مربوط به این ها شبیه اند) رتبه را نباید به نبی بدهیم بلکه باید رتبه را به درجات عقلی بدهیم که توسط آن نبی در آن روزگار فعال شده است. یعنی اگر حضرت نوح (علیه السلام) در زمان حضرت ابراهیم (علیه السلام) بود؛ نوح (علیه السلام) می شد ابراهیم (علیه السلام). نسبت به انبیاء (علیهم السلام) باید ادب گفتاری داشته و این طور نشود که میزان مومنین بوسیله حضرت نوح (علیه السلام) سنجیده شود.

در مورد موازین هم می توان گفت هر سوره‌ای به نسبت هر عملی یک میزانی می دهد که می توان طولی گرفت. خدا موازین مختلفی را می گذارد. نتیجه این حرف تا اینجا خوب است اما کافی نیست. هر انسانی باید بتواند در مقام ارزیابی خودش میزان‌های مختلف را بکار ببرد؛ یک میزان عالم ذر بکار ببرد، یک میزان عالم حساب بکار ببرد، هر کدام از این‌ها را بکار ببرد و بتواند اعمال خود را بصورت مرتبه‌ای مشخص و تفکیک کند و عمل را در مراتب طیف بندی کند (مثلا صدقه‌ای که می دهد را بتواند در خیلی از عوالم ببیند و مثلا بگوید صدقه‌ای که دادم ربطی به توحیدم نداشت به اسماء حسنی نداشت یا ربطی به انسان کامل نداشت و در نتیجه ایراد دارد) یعنی عمل در میزان اعراف، در میزان اسماء، در میزان وحدانیت الهی، در میزان تکثر انبیاء الهی (علیهم السلام). مثلا یک صدقه می شود نوحی! منظور مقام حضرت نوح (علیه السلام) نیست، مقامش را برای انسان‌هایی می برد که در زمان ایشان با آن امور شکوفا شدند، منظور مومنان نوحی یا صالحی یا غیره است. اینکه انسان این کار را بکند رفته رفته می تواند خودش را به حضرت رسول (صل الله علیه و آله) نزدیک کند و عمل را در ترازو مومنین مانند امیرالمومنین (علیه السلام)، حضرت زهرا (علیها السلام) انجام دهد.

هر انسانی باید بتواند در مقام ارزیابی خود میزان‌های مختلف را بکار ببرد و بتواند اعمال خودش را بصورت مرتبه‌ای مشخص و تفکیک کند و در هر مرتبه وضعیت عمل خود را محاسبه نماید و بوسیله آن آسیب شناسی کند. چرا این کار را می کنید؟ رؤیت انسان در هر جایی حتی در عالم ماده احتیاج به سبب دارد. درست کردن یک دستگاه امکان رؤیت ایجاد می کند و اگر آن دستگاه را نداشته باشیم، امکان رؤیت نخواهیم داشت.

اگر در دستگاه سیر و سلوک عرفان کسی بخواهد خود را محاسبه کرده و یک عملش را محاسبه کند، یک دستگاه برای خودش دارد. مثلا اخلاق برای خودش، عرفان برای خودش، حتی انواع عرفان (عرفان‌های شبیه به فلسفه و جدا و بری از فلسفه) دستگاه مخصوص به خودش را دارد. مثلا در مسیر عرفان؛ عرفان‌های سوفی (منظور بد و خوب بودن عرفان نیست) اگر بگویند فرد را ارزیابی کن، فرد با توجه به تصرفاتش در عالم می گوید این آدم قوی‌ای است و یا آدم خوبی و یا بزرگواری است. آن یکی چون اخلاقش بالاتر است می گوید این آدم بهتری است. یعنی یک میزانی دارد، دستگاهی دارد که ارزیابی می کند و می گوید این آدم اخلاقی هست یا نیست. در نظام قرآن هزاران دستگاه می شود ابداع و کشف کرد که امکان رؤیت را به گونه‌ای دیگر برای انسان فراهم کند. این خاصیت کتاب وحی است اما تا کسی این را طلب نکند، مرتبه عالم خلق را بالا نگذارد، عالم مثال را نگذارد و این موارد را درست نچیند و بعد این‌ها را درست تعریف نکند و در آیات مستقیم و شاخص قرار ندهد، قدرت رؤیت این را ندارد و به هیچ وجه نمی تواند یک عمل را این گونه ارزیابی کند.

ذیل آیه ۸ علامه(ره) می فرمایند کتاب حق عمل را مشخص می کند و میزان مقدار ثقل آن را تعیین می کند. این مقدار ممکن است کیفیت باشد و کمیت نباشد. چون وقتی کم را مطرح می کنید ممکن است دستگاہتان توان این کم را نداشته باشد. الزاما این نیست که کم را نسنجیده و سنجش نمی کند. مقدار ثقل به هر دو اشاره دارد و به ما مقیاس می دهد و مقایسه می کند و همین که مقایسه می کند یعنی کم را هم می دهد.

بحث هایی که مطرح می شود انسان گاهی فهمی از قرآن می کند، فهم می کند انبیاء(علیهم السلام) در درجه بندی ما اثر دارند. می پرسید چطور؟ می گوید وقتی قرآن می خوانی می بینی وقتی آیات قرآن را می خوانیم می بینیم دلالت نمی کند و فهم شما با دلالت ها سازگار نیست و نه اینکه فهم شما اشکال داشته باشد. بیان شما از فهمتان ایراد دارد که نمی تواند درست انطباق کند. اگر بحث را روی این ببرید که انبیاء(علیهم السلام) میزان اند، شما می توانید بگویید انبیاء(علیهم السلام) امام حق اند و چون در آیات قرآن دارد که هر قومی و امتی با امامشان محشور می شود، امام مومنین زمان حضرت نوح(علیه السلام)، حضرت نوح(علیه السلام) است. شما باید اثبات کنید که چرا خودتان را بخشی از وجود مومنین او دیدید. بعد گفتید ما با نوح(علیه السلام) سنجیده می شویم. وقتی می آید این را تبدیل به آیات قرآن می کنید، نمی توانید آنها را اثباتش کنید چون آیات قرآن آن را این گونه بیان نکرده مثلا اگر مانند «و الوزن یومئذ الحق» می گفت انبیاء الوزن، ممکن بود شما چنین چیزی را از آن استنباط کنید. اما این گونه نگفته است. رسولی را آورده و بعد قریه هایی را آورده که هلاکت شدند. رسول وجودش در قریه آبادی و آبادانی و نبودش هلاکت گاه و بیگاه است. یا بیاتا یا نهارا(حالت های مختلفش را آورده گاه و بیگاه) یعنی این طور گفته قریه، قریه نمی شود مگر به رسول. حالا قریه هایی که انبیاء(علیهم السلام) و رسل داشته اند (مثلا ام القری پیامبر(صلی الله علیه و آله)) مگر الان وجود دارد؟! آنها هم از بین رفته اند. منتها می آید مفهوم از بین رفتن را تبیین می کند. یکی را می گوید موجود است و آباد و دیگری را می گوید ناموجود است و هلاک. در صورتی که شما ظاهرا نه اثری از این می بینید و نه از آن یکی. در عینیت خارجی این دو عین هم اند اما از دیدگاه خدا آن هست و آباد هم است و این یکی نیست. به این می گوئیم میزان حیات. حالا بگویید این قریه نوح(علیه السلام) بوده، صالح بوده، خوب بوده است و.. دیگر هر کسی بوده چه فرقی می کند؟! چه استفاده ای می خواهی بکنی؟ می گوید من می خواهم مرتبه را بفهمم. رجوع می دهیم به «کتاب حکمت» و «کتاب فرآیندشناسی رشد» که از مدل های مختلف اثبات کرده و مبنا از جای دیگر هم گرفته شده است. می گویند پس مبنایان را از همانجا می گرفتید! چرا به سراغ انبیاء الهی(علیهم السلام) رفتید. جواب این است که دلایلی داشته، علت آوردن انبیاء(علیهم السلام) در فرآیندشناسی رشد و حکمت کتاب های بعدی است که نوشته نشده است. ما متعرض به یک مدل بلوغ اجتماعی می شویم و

حرکت «امت‌سازی» در امت‌ها و برای رشد فردی آورده نشده و برای رشد فردی احتیاج به بحث انبیاء (علیهم‌السلام) نداریم. در سوره اعراف و هود (علیه‌السلام)، خطاب انبیاء (علیهم‌السلام) بجز حضرت موسی (علیه‌السلام) همه شبیه به هم است. پیامی که هود (علیه‌السلام) و نوح (علیه‌السلام) دارند، هر دو یکی است. هر دو می‌گویند «اتقوا الله و اطیعون». ولی اختلافات قوم‌هایشان آمده اما اختلافات (تمایز) خودشان خیر.

- منظور از قریه و آبادانی که فرمودید، ظاهری که نیست؟ - حتما آبادی ظاهری نیست.

- پیامبرانی (علیهم‌السلام) که آمده‌اند بیشتر در همین منطقه خاورمیانه بوده‌اند؟ - بله. ما در جاهای دیگر نداشتیم. صد و بیست و چهار هزار پیامبر داشتیم و حتما جاهای دیگر هم بوده‌اند. مسلماً در قرآن هدف از بیان انبیاء (علیهم‌السلام) شخص نبوده است و بر روی مدل نظر داشته است. حالا می‌پرسید که آیا مدل عیسی (علیه‌السلام) و مدل موسی (علیه‌السلام) منحصر در این مدل‌هاست؟ این را نمی‌دانیم اما می‌دانیم خدا این مدل را بیان کرده و بعنوان مدل هم بیان کرده و نه بعنوان تاریخ‌گویی. اگر کسی بخواند داستان‌های انبیاء (علیهم‌السلام) را از قرآن درآورد، بیچاره است! بلکه بیچاره‌تر است چون در روایت‌های جعلی می‌افتد. قرآن به غیر از آنچه درباره حضرت یوسف (علیه‌السلام) و حضرت موسی (علیه‌السلام) گفته داستان‌هایش را طوری گفته که کسی نتواند داستان کند. خداوند می‌خواهد اینها را مدل کند، مثل کند. نمی‌خواهد داستان کند، بلکه می‌خواهد یا قصص شوند یا مثل شوند. انبیاء (علیهم‌السلام) در قرآن یا مثل‌اند یا قصص‌اند. قصص به معنای جریان‌های مشابه قابل اتباع (یعنی مثلاً داستان حضرت موسی (علیه‌السلام) را می‌توان گفت مکی دارد، مدنی دارد، و همینطور می‌توانید جلو ببرید). مثل می‌شود دارای مراتب این‌ها که دارای مراتب‌اند، قابل اطاعت‌اند و قابل اتباع‌اند. یعنی جهت‌گیری کلی‌شان اهمیت پیدا می‌کند. مثلاً جریان حضرت آدم (علیه‌السلام) مثل است. حتی حضرت نوح (علیه‌السلام) جریانش مثلی است. به همین دلیل اگر جایی اهل‌بیت (علیهم‌السلام) سفینه را استفاده می‌کنند، خود را شبیه می‌کنند به سفینه نوح (علیه‌السلام). این‌ها مثل‌اند. دارای مراتب‌اند و از روی مراتب علم باید ایجاد شود. بیشترشان مثلی‌اند و بعضی‌شان قصصی‌اند مثلاً حضرت موسی (علیه‌السلام) قصصی است. حضرت یوسف (علیه‌السلام) قصص است. یعنی داستان‌هایش جریانی قابل اتباع دارد. شما می‌توانید طبق داستان حضرت یوسف (علیه‌السلام) تبعیت کنید. زندگیتان را جلو ببرید.

سوال در مورد چگونگی ادامه پژوهش: باید از مراتب، عوالم دریاورید و بعد کاربردهایی که به نسبت هم برای انسان هبوط یافته دارد بیاورید و وجه میزان بودنش را هم مشخص کنید؛ هم وجه میزان بودن و هم چگونگی سنجش آن مشخصه را. پس باید به سه سوال اصلی پاسخ بدهید:

- این عالم چه خصوصیتی دارد؟
- چرا میزان است؟ (بادلالت آیه)
- چگونه اعمال را سنجش می کند؟ (با دلالت ظاهر)

باید اینها را طوری بچینید که جایگاه هر کدام به نسبت یکدیگر و به نسبت انسان معلوم شود. عالم خلق را چگونه بگیریم؟ در فضای اقوام انبیاء (علیهم السلام). باید همانطور که در آیات آمده است؛ رسول، قریه، احیاء عدم رسول و غیر احیاء. کلیتش را می گوئیم بعد می شود انواع قریه؛ انواع قریه ی آباد، انواع قریه ی هلاک.

برای سلامتی خودتان صلواتی ختم بفرمایید.

برای سلامتی خودتان و اهل بیت‌تان، صلواتی عنایت بفرمایید.

برای آنکه بهترین پاداش‌ها نصیب شما بشود، صلواتی بفرستید.

امروز جلسه آخر سوره مبارکه قارعه را خواهیم داشت. در جهت جمع‌بندی کارهایی که انجام شده است، بحث روایی انجام خواهیم داد، که دوستان تدبر ادبی و تدبر روایی خوب است که آن را بشنوند.

بحث امروز ما این است که می‌خواهیم با روایت کار کنیم، بعضا دوستان احساس می‌کنند که ما زیاد سراغ روایات نمی‌رویم در حالی که ما عقیده داریم که اگر فهم روایات از مجرای قرآن نباشد، فهم درست و کاملی نخواهد بود. بنابراین مباحث روایی همانطور که در تدبر روایی گفته شد، یک موقع به گونه‌ای است که روایات ذیل آیه را بررسی می‌کنید و گاهی مفهومی را بررسی می‌کنید. وقتی مفهومی را بررسی می‌کنید کارتان متفاوت می‌شود و روایات بیشتری را در تدبر سوره قرار خواهید داد و البته این تفسیر روایی نیست بلکه تدبر روایی است زیرا ما مفهوم سوره را گرفتیم و با توجه به آن روایات را استخراج کردیم. امروز آنچه که برایمان مهم است، بیان شیوه و روش کار استخراج روایت است. ذیل همین پژوهش‌های دوستان، این کار انجام شد یعنی در کتابی که قرار است بر مبنای مهارت‌ها انجام شود، فصلی باز شد که می‌تواند با فصول دیگر ادغام شود و می‌تواند خودش یک فصل یا کتاب مجزا باشد، مثل کتابی که خانم کندی راجع به حضور قلب در نماز، روایات را برای قبل نماز و حین نماز و بعد نماز جمع‌آوری کردند. بنابراین می‌توانیم روایات راجع به وزن‌دار کردن اعمال را در یک کتاب مجزا بیاوریم یا در حین کتاب مطرح شوند. مهم این است که در حوزه وزن‌دار کردن اعمال چطور می‌توانیم روایات را جستجو و وارد کنیم و چگونه این‌ها را دسته‌بندی کنیم. بنابراین قسمتی از کار را هم اکنون انجام خواهیم داد تا جنبه آموزشی داشته باشد.

شیوه‌های وزن‌دهی به اعمال

روایاتی که ثقلت موازین می‌کنند و از خفّت موازین ما را حفظ می‌کنند را بیان کنیم. برای این کار فقط یک کتاب را در نظر می‌گیریم که کتاب «خصال» است. خصال از شیخ صدوق است که کارها به ترتیب جلو می‌رود، مثلا خصلت‌های یکی یکی یا خصلت‌های دوتایی و ...

ابتدا باید شروع به خواندن کتاب کرد و قصد این باشد که روایاتی انتخاب شود که به اعمال انسان جهت و وزن دهد و البته باید با دید مهارتی این کار را انجام داد که کاری انجام شود که نزد خدا مورد قبول باشد و در روز آخرت به عنوان عمل سنگین و خدایی باشد.

اولین کار این است که یک تعریف مشخص داشته باشد که عمل مقبول پروردگار مدنظر باشد یا عملی که در آخرت پاداش داده می‌شود و بالعکس پرهیز از اعمالی که مورد قبول پروردگار نیست و موجب خزی و عذاب می‌شود.

روایات را خواندیم و دسته‌بندی کردیم که حدود ۱۶ دسته شد. در اصل این ۱۶ قسمت ۳۲ قسمت است که مثبت و منفی می‌شود اما در هر قسمت وزن دار شدن و بی‌وزن شدن با هم آورده شده است:

۱. بیان ثقل موازین یا خفّ موازین
۲. بیان اعمالی که موجب تثبیت ایمان یا زایل کردن ایمان‌اند
۳. بیان راه‌های تقرب الی الله یا دور شدن از خدا
۴. دستور به عمل و نهی شده از عمل
۵. تبیین اشدّ اعمال نامطلوب یا مطلوب
۶. ترجیح حالت یا عملی بر حالت و عمل دیگر یا بالعکس
۷. بیان شروط عمل برای قبول و رد
۸. اصلاح مواجهه‌ها و بیان مواجهه‌های آسیب‌زننده
۹. ایجاد مقدمه برای ارتقای هدایت و یا تبیین مقدمات زایل‌کننده هدایت
۱۰. وجود صفاتی که مستوجب پاداش و یا عذاب است
۱۱. باورمند کردن عمل یا فقدان باور در عمل
۱۲. مقایسه دنیا و آخرت و ارزش دادن به آخرت و بی‌ارزش دانستن دنیا
۱۳. اصلاح اعمال و انجام برخی از اعمال خاص یا به فساد کشیده شدن اعمال
۱۴. عوامل نجات و سعادت یا هلاکت و شقاوت
۱۵. دستور به اعمال خاص یا پرهیز از اعمال خاص

۱۶. نشانه‌های اصلاح یا فساد عمل

روایات حیثه «عمل» بسیار گسترده‌اند اما آنچه که مهم است این است که شما باید از روایات مهارت در بیاورید و روایات شما را به خود قرآن دلالت دهند یعنی شما قبل از آنکه قرآن را نگاه کنید نمی‌دانستید که واژه «عمل» با «قرب» هم می‌توانند همراه شوند اما وقتی در روایات دیدیم که قرب با عمل سنگین ارتباط دارند پس از اینجا می‌توانم وارد سوره‌های سجده‌دار شوم یا سوره‌هایی که بحث قرب را مطرح می‌کنند مثل سوره قمر، یا سُوری که وجه الله را بیان می‌کنند.

بنابراین روایت به ما گفت که در بحث ثقل عمل، قرب بسیار مهم است.

از جهتی تثبیت «ایمان» هم با ثقل عمل همراه است که همه اعمالی که منجر به تثبیت به ایمان می‌شوند ثقل عمل محسوب می‌شوند چون منشا عمل «نیت» و «اختیار» است و تثبیت ایمان یعنی «خلوص» پیدا کرده است یعنی از ناخالصی‌ها بری شده و این یعنی ثقل عمل. پس واژه «تثبیت» هم می‌تواند برای ثقل عمل به کار برده شود و ثقل عمل یعنی یک عملی از یک ایمان مستقر صادر شود و بعد خواهید فهمید که امتثال به امر مولی بما هو امتثال، خودش ثقل عمل است. پس متوجه می‌شویم که ثقل عمل با چه واژگانی ارتباط دارد و بنابراین آن واژگان را در اطراف ثقل می‌چینیم و دوباره وارد روایات و قرآن می‌شویم.

روایت و دسته‌بندی‌های روایات به شما این دلالت را می‌دهد که به سوره حمد برسید: ثقل عمل در سوره حمد. یعنی از روایت دوباره وارد قرآن شوید. ثقل عمل سوره حمد، بهره‌مندی از صراط می‌شود. پس باید یک دفعه از روایت وارد قرآن شده و دوباره قرآن را بررسی کرد. این رفت و برگشت است. بنابراین گویی اهل بیت (علیهم‌السلام) اعمال را با هر سوره‌ای مشاهده کرده‌اند بنابراین در هر سوره‌ای عمل به شکل خاصی بیان شده است و این‌طور دوباره قابل تقسیم‌بندی می‌شود.

حال این که شما ممکن است به جای ۱۶ دسته، ۱۰ دسته داشته باشید.

جستجوی اولیه بر مبنای «عمل» بود. عمل یعنی عین خارجی داشتن. روایاتی که قبل از عمل باشد را «مقدمات عمل» نامیده شود.

همان اول که سوره قارعه را می‌خواندیم نگران این بودیم که نکنند این سوره کم تفصیل داده شود. برخی سوره‌های قرآن از سوره‌های مهجور قرآن‌اند مثل «تبت یدا» و.. و افراد کمتر به آن اعتنا دارند اما این سوره مثل اینکه خودش

خیلی قدرتمند است که به زندگی ما جهت می‌دهد. از طرفی چون از دوستان مهارت خواسته بودیم، مهارت‌هایی که نوشته شده بود مهارتی نبود و باید گفت که مهارت را باید با روایت فهمید. یعنی هرکدام از این روایات را ببینید قادر خواهید بود با آن‌ها زندگی کنید و دستورالعمل اجرایی و ارزیابی و عمل داشته باشید. حالا اگر نگوییم صد درصد آن روایات چنین است اما نود درصد را متوجه خواهیم شد. سائیرین هم با یک سری فوت و فن‌هایی، مهارتی خواهند شد. پس برای ثقل دار شدن اعمالتان از امروز باید چه کنید؟ صرف نظر از این که بخواهیم مطالب علمی را ارج بنهیم باید بدانیم که در سبک زندگی چه مهارت‌هایی را باید اجرا کنیم.

در همین حد روش که گفتیم کفایت می‌کند و حال سراغ روایات می‌رویم:

دسته اول روایات: بیان ثقل موازین یا خف موازین

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ إِنَّ الْخَيْرَ ثَقُلَ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا عَلَى قَدْرِ ثِقَلِهِ فِي مَوَازِينِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ الشَّرَّ خَفَّ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا عَلَى قَدْرِ خِفَّتِهِ فِي مَوَازِينِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^{۳۱}

«محمد بن مسلم گوید شنیدم امام پنجم (علیه‌السلام) فرمود کار خیر بر اهل دنیا سنگین است باندازه سنگینی آن در میزان عملشان در روز قیامت و کار بد بر دنیا داران سبک است باندازه سبکی آن در میزان آنها در روز قیامت».

این روایت خیلی عجیب است، دو ثقل به کار می‌برد. ثقل اول یعنی برایشان سخت است. خف اول یعنی راحت انجام می‌دهند.

سخت و سنگین را با هم آورده است. اینجا کاری را راحت انجام می‌دهند اما در آنطرف هیچ ندارند.

مهارتی سازی:

وقتی کاری برای شما سخت است یعنی وزنش خیلی بالاست: مثلاً جهاد.

مثلاً من نزد امام (علیه‌السلام) می‌روم و می‌گویم که ما با یکی از فامیل‌هایمان مشکل داریم و سخت است که نزد او بروم یا فلان کار برایم سخت است، امام (علیه‌السلام) می‌گوید که هر عملی که برایت سخت است یعنی وزنش در آخرت بیشتر است.

^{۳۱}الخصال، ج ۱، ص: ۱۷

روایات مهارتی اهل دنیا را نشان می‌دهد، یعنی دو ثقل را در دو معنی می‌گوید. ثقل اول یعنی سختی کار و ثقل دوم یعنی «والوزن یومئذ الحق».

اگر یک کار خیری برای کسی راحت شده باشد چطور است؟ این یعنی او اهل آخرت شده است.

این روایت برای کسانی است که در ابتدای کار خیر هستند. ما نوعاً در این فضا هستیم. بعید است که ما بگوییم که هر کاری که خدا بگوید برایمان راحت است. اگر کسی بگوید که هر کار خیری برایمان راحت است یعنی اهل آخرت شده است.

خود این که به وسیله این روایت می‌فهمیم که چقدر اهل دنیا هستیم یعنی اعمال خیر برایمان چقدر سخت است. خود اینکه انسان در یک تعادلی در این دنیا قرار دارد یعنی اهل هجرت از دنیا به آخرت است.

سوال این است که کدام عمل وزن اعمال را سنگین می‌کند؟ می‌گوییم برو نگاه کن بین که کدام عمل در نزد اهل دنیا عمل کردن به آن سخت‌تر است. نوعاً اگر یک نفر اهل دنیا باشد مثلاً سوریه نمی‌رود. البته ممکن است که حقوق خوب بدهند که آنجا هم می‌شود اهل دنیا را پیدا کرد. به نظرم مثلاً دفاع از انقلاب همان راهی است که شهدا رفتند و اهل دنیا به طور طبیعی به دنبال آن نمی‌روند.

زائران امسال حج هم چنین‌اند که ثقل بالایی دارند. بنابراین این روایت به ما ملاک داد که ثقل حج امسال به نسبت سایر حج‌ها بیشتر است.

البته برخی شرور هم دوباره راحت‌تر از سایر شرور هستند. هر عمل شری که عمومی و راحت بشود، وزن اعمال انسان را پایین‌تر می‌آورد. مثلاً اینکه کار طعنه زدن امر عادی در زندگی شما شود، یک طعنه که بزنید به اسفل السافلین خواهید افتاد.

اول باید نکات روایت را نوشت:

۱) برای اهل دنیا اعمال خیر سخت است، در عین اینکه این اعمال وزن عمل‌شان در قیامت را تعیین می‌کند.

۲) هر قدر انسان از این دنیا هجرت کند، انجام دادن اعمال به ظاهر سنگین برایش ساده می‌شود.

چند کار خیر بنویسید و ببینید که کدامین‌شان برای اهل دنیا سخت یا ساده است. معیار را خودتان قرار ندهید بلکه اهل دنیا را ملاک قرار دهید. هر چند از یک عمل نمی‌توانیم متوجه شویم که اهل دنیا هستیم یا نه.

می‌گوید که انسان‌ها می‌توانند خودشان را در این دنیا با عمل‌های خیر و شرّ وزن کنند. عمل‌های خیری که برای اهل دنیا سنگین است اگر برای او سنگین است پس به اهل دنیا بودن میل دارد و اگر کار خیری را راحت انجام داد یعنی از اهل دنیا فاصله گرفته است و اگر کار شرّی برایش سخت بود یعنی دارد به آخرت نزدیک می‌شود.

انسان به صورت مرتبه‌ای است و نسبت به برخی اهل دنیا و نسبت به برخی اهل آخرت است مثل موجودات دگرذیسی. مثل اینکه کرم یک مرتبه پروانه می‌شود.

دسته دوم روایات: بیان اعمالی که موجب تثبیت ایمان یا زایل کردن ایمان‌اند

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ مَا الَّذِي يُثَبِّتُ الْإِيمَانَ فِي الْعَبْدِ قَالَ الَّذِي يُثَبِّتُهُ فِيهِ الْوَرَعُ وَالَّذِي يُخْرِجُهُ مِنْهُ الطَّمَعُ.»^{۳۲}
«ابان بن سويد گوید به امام ششم عرض کردم چیست که ایمان را در بنده پایدار می‌کند؟ فرمود آنچه ایمان بنده را پایدار میکند ورع (خودداری از محارم) است و آنچه ایمان را از دلش میبرد طمع (میل وقتی از حد طبیعی بگذرد) است.»

ایمان وقتی از ناحیه فعل به عمل کشیده می‌شود، ترسیم می‌کند. اگر در عملی طمع بود سبک است و اگر در آن ورع بود سنگین است. ورع یعنی احکام الهی را مراقبت کرد. طمع هم یعنی به آنچه که برایش تعیین نشده توقع و طلب بی‌جا داشته است. تمام توقعاتی که بعد یک عمل در فرد ایجاد می‌شود در مقوله طمع است.

مهارتی سازی:

من عملی انجام دادم و بعد از آن توقع پاداش و تحسین و پول و غیره دارم. هر چقدر در آن توقع زیاده داشته باشد، نامش طمع است.

در روایات واژه‌ها به قرینه هم سنجیده می‌شوند و نوعاً این‌طور نیست که ورع با طمع بیاید، اما وقتی می‌گوید که ورع مقابل طمع است یعنی حدود را بدون طمع انجام دهد. یعنی هر طلبی از غیر خدا پس از عمل، فرد را در ورطه طمع می‌اندازد. یعنی همه مهارت‌هایش در بحث کنترل توقعات پس از انجام خیرات اجتماعی می‌رود.

اگر به غیر از آنچه که خدا از شما خواسته، توقع داشته باشید، ایمانتان تثبیت نمی‌شود.

^{۳۲}الخصال، ج ۱، ص: ۹

این روایت به خاطر عمل همراه با طمعش انتخاب شده است. زیرا اگر یک عملی به عینیت خارجی نرسد طمع و ورع برایش معنا نخواهد داشت. طمع پس از انجام عمل است. یعنی طمع دارد که به نتیجه برسد یا نرسد.

ورع طبق معنا، «كفّ عن المحارم» است. واژه‌های روایات را طبق همان معنی‌شان معنا می‌کنیم و طمع مثلا یعنی وقتی میل از حد طبیعی خودش بگذرد و ورع یعنی خودداری از محارم. این دو وقتی کنار هم قرار می‌گیرند با اینکه صفت و فعل هستند یعنی دارد ایمان را وقتی از ناحیه فعل به عمل کشیده می‌شود، ترسیم می‌کند. ایمان به سمت عمل حرکت می‌کند که اگر مراقب داشته باشد، نامش ورع است.

تثبیت ایمان به معنای مراقبت از آن از حوزه باور به عمل بدون خدشه است. یعنی راهزنی وسط کار نیست. ناگهانی آلوده نمی‌شود. این یک نمودار می‌شود.

کافی است یک عمل از فردی ظاهر شود، که می‌توانید بفهمید ایمانش تثبیت شده یا نه، و نیازی به استمرار نیست. این یعنی ایمان انسان‌ها یا تثبیت شده یا نشده است. مثلا اول یک پولی را به نیت خدا داده، بعد در دلش می‌گوید که این همه پول دارد پس چرا هدیه یا عوض آن را نمی‌دهد.

پس مهارتی کردن یعنی باید برای امتداد باور تا عملش خط مراقبت درست کند تا وزن عملش سنگین شود. مثلا کسی پولی به کسی می‌دهد و آن فرد کاری انجام می‌دهد و یا زمینی می‌خرد که بعدا سود زیادی می‌کند. بعد نفر اول طمع می‌کند که چطور آن پول این زمین، این قدر سود شد؟! و طمع القا می‌کند که حتی او به من محل نمی‌گذارد و این یعنی قرض الحسنه با طمع است.

در این روایت طمع دنیاست و نه طمع آخرت. طمع آخرت داشتن خوب است. در سوره مبارکه شعراء طمع حضرت ابراهیم (علیه السلام)، طمع آخرتی است.

ما اگر بخواهیم تثبیت ایمان به عمل را مهارتی کنیم، سوره مبارکه یونس بسیار راهگشاست.

دسته سوم روایات: بیان راه‌های تقرب الی الله یا دور شدن از خدا

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمُؤَاَسَاةِ إِخْوَانِكُمْ»^{۳۳}

^{۳۳}الخصال، ج ۱، ص: ۸

«امام ششم فرمود تقرب جوئید بخدا به هم دردی با برادرانتان. در مواسات با اخوان شأن و منزلتی است که پاداش آن تقرب به خداست.»

اولین چیزی که باید بدانیم این است که مواسات چیست؟ قرب یعنی یک عملی انسان را نزدیک کرده است. یعنی در مواسات با اخوان، شأن و منزلتی است که پاداش آن تقرب به خداست. ما باید ببینیم که چند تا از این اعمال در روایات آمده است. مثلاً می شود «تقربوا»هایی که در روایات است را بیاییم.

بعدا می توانیم یک بخشی از تقربها داشته باشیم. باز شدن روایات مثل گنج است.

«يُرْوَى عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ وَ أَكْسَى الْكَيْسِ التَّقَى وَ أَحَمَقُ الْحَقْمَقِ الْفُجُورُ وَ أَشْرُ الرِّوَايَةِ رِوَايَةُ الْكُذْبِ وَ أَشْرُ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَ أَشْرُ الْعَمَى عَمَى الْقَلْبِ وَ أَشْرُ النَّدَامَةِ حِينَ يَحْضُرُ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ وَ أَعْظَمُ النَّدَامَةِ نَدَامَةُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَعْظَمُ الْخَطَا عِنْدَ اللَّهِ لِسَانُ كَذِبٍ وَ أَشْرُ الْكَسْبِ كَسْبُ الرِّبَا وَ شَرُّ الْأَكْلِ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا وَ أَحْسَنُ زِينَةِ الرَّجُلِ هَدْيٌ حَسَنٌ مَعَ إِيْمَانٍ وَ أَمْلَكُ أَمْرِهِ بِهِ وَ قَوْلُهُ خَوَاتِمُهُ وَ مَنْ يَبْتَغِي [يَبْتَغِ] السَّمْعَةَ يُسْمَعِ اللَّهُ بِهِ وَ مَنْ يَتَّقِ بِالذُّنْيَا يَعْجِزُ عَنْهُ وَ مَنْ يَعْرِفِ الْبَلَاءَ يَصْبِرُ عَلَيْهِ وَ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ يَنْكُلُ وَ الذَّنْبُ كُفْرٌ وَ مَنْ يَسْتَكْبِرُ يَضَعُهُ اللَّهُ وَ مَنْ يُطِيعِ الشَّيْطَانَ يَعْصِي اللَّهُ وَ مَنْ يَعْصِي اللَّهَ يُعَذِّبُهُ وَ مَنْ يَشْكُرُهُ يَزِدْهُ قَالَ الْقَاسِمُ فِي حَدِيثِهِ وَ مَنْ يَصْبِرْ عَلَى الرَّزِيَةِ يُعْتَبِرْهُ اللَّهُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَحَسْبُهُ اللَّهُ لَا تُسْخَطُوا اللَّهَ بَرِضًا أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ وَ لَا تَقْرَبُوا إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ يَتْبَعُهُ مِنَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ شَيْءٌ يُعْطِيهِ بِهِ خَيْرًا أَوْ يَدْفَعُ عَنْهُ سُوءًا إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَ إِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ نَجَاحٌ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ يُبْتَغَى وَ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ شَرٍّ يُتَّقَى وَ إِنَّ اللَّهَ يَعْصِمُ مَنْ أَطَاعَهُ وَ لَا يَعْصِمُ مَنْ عَصَاهُ وَ لَا يَجِدُ الْهَارِبُ مِنَ اللَّهِ مَهْرَبًا وَ إِنَّ أَمْرَ اللَّهِ نَازِلٌ عَلَى حَالِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْخَلَائِقُ وَ كُلُّ مَا هُوَ آتٍ قَرِيبٌ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ».^{۳۴}

^{۳۴} (۳۵) البحار ۱۷/ ۳۴ من طبع القديم و فيه: و شر الندامة ندامه يوم القيامة و أعظم المخطفين عند الله عز و جل لسان كذاب و فيه: و أحسن الزينة زينة الرجل -- ل خ) السكينة مع إيمان و من يتبع السمعة... «الى ما هناك من اختلافات جزئية اخرى» و في ط: سمعت كار ما (من كان ج خ ل) يروى ... و في ن ۲: و الشقى من وعظ بغيره و كذا في ط و أضاف: (و الشقى من شقى في بطن أمه و السعيد من وعظ بغيره م) و فيهما: لسان كذاب و في ط: هدى (م) دين (ج) حسن و في بعض النسخ: تعجز عنه و في ن ۱: يصبر عنه و في ط: يصبر عليه (عنه «ج») و في ن ۲: يضعفه و في ط: يضعفه (عنه «م») و في ن ۲: يعفيه الله و في ط: يعفيه الله (أنا به الله ج) و في ن ۱ و ۲: يتباعد من الله و في ط: يتباعد (م) و في ن ۲ و ط: و اتباع مرضاته و أن طاعة الله ... و فيه: (من كل سوء، عن نسخة الأصل) شر يتقى.

در این روایت شاخص تعیین می‌شود. شاخص خوبی و شاخص بدی را مشخص می‌کند. شاخص خوبی، یعنی عمل را سنگین می‌کند و شاخص بدی، عمل را سبک می‌کند.

اولین بار که روایت را برداشتیم به خاطر «تقرب» بود. زیرا می‌گویند عملی را انجام بده که تقرب بیاورد و این موجب سنگینی عمل است.

فمن ثقلت یعنی کسی که عملش او را به حق نزدیک کند، یا در عملش از حق یا لقای حق بیشترین اثر را داشته باشد.

«تقربوا» یعنی به واسطه یک عمل نزدیکی اتفاق افتاده و نه اینکه به صرف یک اعتقاد باشد.

مواسات یعنی چه؟ مواسات به معنای دلداری و تسلی است. مواسات کلمه‌ای روایی است و در روایات، بسیار آمده است. در کتاب بلوغ عاطفی یک بخشی راجع به مواسات توضیح داده شده است. حداقل آن همان همدردی و همدلی است اما به نظر می‌رسد که در آن خلاقیت رفتاری در بیرون کردن غم و اندوه از دیگری است.

مهارتی سازی:

چقدر حواستان به دوستانتان و بقیه است؟

چقدر از آن‌ها احوالپرسی می‌کنید؟

چقدر خلاقیت در برطرف کردن مشکلات دوستانتان دارید؟

چقدر احساس می‌کنید، بعد از مواسات به خدا نزدیک‌تر شده‌اید؟

«مواسات» در لغت به معنای کمک و یاری است ولی آنچه که در کتاب بلوغ عاطفی است به معنای مشارکت منفعت‌ها بین خودش و برادران دینی‌اش است یعنی به محضی که برای او منفعتی آمد برای همه منفعت محسوب شود و اگر غمی برای برادر مومنش باشد، بتواند غم را با منفعت‌هایش بزداید. مثل این است که فرد خانواده خودش را گسترش بدهد و به جای دو برادر، صد برادر داشته باشد! یعنی منفعت‌شان به هم می‌رسد.

مواسات اخوان یعنی جریان‌سازی منفعت برای دیگران.

ما داشتیم فکر می‌کردیم که مواسات را از «وس‌ی» بگیریم. «مساوات» مقدمه «مواسات» است. مساوات یعنی یکی دانستن. یعنی در دل مواسات، حتما مساوات داریم و بالعکس. یعنی هر دو یکدیگر را پوشش می‌دهند.

اگر کسی می‌خواهد عمل سنگین وزن داشته باشد، بیاید برادران دینی برگزیند و منفعت‌هایش را با آن‌ها تقسیم کنند. یعنی همه باید سرحال باشند و منفعت داشته باشند. خبری از مستضعف شدن نیست، مواظب باشید!

این مواسات یک حرف نیست بلکه حرف‌های درونش دارد. من خیلی رنجور و ضعیف‌ام. می‌پرسد که کسی نیست که بیاید و من غم‌هایم را به او بگویم؟! نه اینطور نیست، بلکه مواسات از قسمت منفعت‌ها و توانمندی‌هاست، مثلاً کسی می‌گوید که من پزشک می‌شوم برای مواسات اخوانم. یعنی وجه توانمندی من برای اعطای آن توانمندی بین مومنین است. پس اگر از آن طرف نیافتید، خودتان را به نتوانستن نزنید. یک کاری کنید که در دایره روایات بیایید. اهل بیت (علیهم‌السلام) خوششان نمی‌آید که افراد خود را به نداری و بدبختی بزنند. بلکه مومنین خوب است که شاد و سرحال باشند.

ساعت دوم

برای اینکه خدا توفیق مان بدهد که از ایام عمرمان بهترین استفاده را بکنیم، صلواتی ختم کنید.

باید ذهنتان به چند کار در یک زمان پردازد:

- چگونه روایات را می‌توان وارد یک سوره کرد و سوره را با روایات کار کرد.
- کشف ارتباط سوره از طریق روایات با سوره‌های دیگر.
- چگونه بوسیله روایات یک سوره مهارتی می‌شود.
- بعد از این جلسه، چند مهارت از سوره قارعه بدست بیاورید و در زندگی به آن عمل کنید.

چهارمین دسته از روایات مربوط است به دستور به عمل و نهی از برخی اعمال، به عنوان مثال:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَجَبْرِئِيلَ عَطْنِي فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ عَشْرُ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَأَحَبُّ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ شَرَفُ الْمُؤْمِنِ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ وَعِزُّهُ كَفُّهُ عَنِ أَعْرَاضِ النَّاسِ»^{۳۵}

«عبد الله بن سنان از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به جبرئیل فرمود: مرا موعظه کن! او گفت: ای محمد! هر چه خواهی زنده بمان که بالاخره خواهی مرد و هر چه را که خواهی دوست بدار که از آن جدا خواهی شد و هر چه خواهی انجام بده که آن را ملاقات خواهی کرد، شرافت مؤمن در نماز شب او و عزت‌ش در پرهیز کردن از عرض مردم است.»

این بحثی بود که چهارشنبه (جلسه خانوادگی) مطرح کردیم. زندگی به سبک ماموریت، زندگی به سبک وصیت، زندگی به سبک مرگ. (کخ بنا شده در کاشف این هفته چاپ شود)

«أَحَبُّ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ»

لازمه تجربه زندگی به سبک مرگ این است که نماز شب بخواند و عزت نفسش را بالا ببرد و این یعنی انسان آبروی خودش را لکه‌دار نکند، نه اینکه از مردم چیزی نخواهد و نیازش را نگوید. طوری ابراز نیاز کند که عزت نفسش خدشه‌دار نشود و به کفاف قناعت کند. مثلاً می‌گوید من مبل می‌خواهم، ممکن است شما بدون مبل هم

^{۳۵}الخصال، ج ۱، ص: ۷

بتوانید زندگی کنید، قرض نکن برای خرید مبل و برای امثال این‌ها نباید به کسی رو انداخت. خیلی وقت‌ها خیلی‌ها برای اینکه فضلی در زندگی‌شان باشد می‌روند قرض می‌کنند.

دسته پنجم روایات: تبیین اشدّ اعمال نامطلوب یا مطلوب

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ يَا مُعَلِّمَ الْخَيْرِ أَعَلِمْنَا أَيُّ الْأَشْيَاءِ أَشَدُّ فَقَالَ أَشَدُّ الْأَشْيَاءِ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالُوا فَبِمَ يُتَّقَى غَضَبُ اللَّهِ قَالَ بَأْنُ لَا تَغْضَبُوا قَالُوا وَمَا بَدَأُ الْغَضَبِ قَالَ الْكِبْرُ وَالتَّجَبُّرُ وَمَحَقَرَةُ النَّاسِ»^{۳۶}

«امام ششم (علیه السلام) فرمود، حواریین به حضرت عیسی بن مریم (علیه السلام) عرض کردند ای معلم نیکی بفرمائید کدام چیز سخت‌تر است. فرمود سخت‌ترین چیزها خشم خدای عز و جل است. عرض کردند به چه چیز از خشم خدا پرهیز می‌شود؟ فرمود به اینکه خشم نکنید و عرض کردند مبدأ خشم چیست؟ فرمود تکبر و جباری و حقیر شمردن مردم.

یا معلم الخیر، بفرمائید سخت‌ترین چیزها چیست؟ فرمودند خشم خدا سخت‌ترین چیزهاست. عرض کردند چگونه می‌شود که خشم خدا به جلوه در می‌آید، ما می‌خواهیم از غضب خدا در امان باشیم. فرمود به این که خشم نکنید، گفتند مبدأ خشم چیست؟ فرمود تکبر، حالت تجبُّر و حقیر شمردن مردم. تا کسی این سه را نداشته باشد نمی‌تواند غضب کند.»

پس اگر دیدید که بچه‌ای پرخاشگری می‌کند، اسمش را غضب نگذارید، چون تا کسی تکبر و تجبُّر و تحقیر مردم نکند نمی‌تواند غضب کند، در این صورت اسمش می‌شود پرخاشگری. غضب صفت خیلی بدی است. اگر در کاری این سه باشد ولو خشم هم نباشد، عمل را پایین می‌آورد. کسانی که نسبت به کسی عصبانی و خشمناک می‌شوند، حالا هرکسی می‌خواهد باشد فرزند، همسر، پدر و مادر و... اگر در حال غضبشان دقت کنند حتما این سه را می‌بینند، حتما آنها را کوچک شمرده، خود را بالا می‌داند، حتما یک حالت زورگویی هم در او هست.

«کبر» یعنی خود بزرگ‌بینی وقتی می‌گوید «مَحَقَرَةُ النَّاسِ» یعنی بروز یافته و همراه با سرزنش و طعنه است. یعنی بروزات به صورت همز و لمز است.

«تَجَبُّرُ» یعنی زورگویی، زورگوها را مثلا در تصادف‌ها ببینید. با اینکه مقصر است داد و بی‌داد می‌کند و دنبال خسارت هم هست.

^{۳۶} الخصال، ج ۱، ص: ۶

«غضب» عملی است که سبک‌تر از آن نیست، اشد است. عمل سبکی است که غضب خدا را منجر می‌شود، برخی از اعمال سبک، منجر به غضب خدا می‌شوند. اعمال سبک همه به یک وزن نیستند. بعضی از اعمال سبک نسبت به برخی دیگر سبک‌تر هستند مثل عمل غضب که نسبت به همه اعمال سبک‌تر است. منظورمان از غضب چیزی است که از روی تکبر و تجبر و تحقیر مردم باشد. این خودش عمل است، عملی که پایین‌تر از این نیست.

مهارتی کردن این روایت، هم به عنوان شاخص و هم به عنوان عملی دارای مولفه، می‌توان به آن پرداخت، سه مولفه «کبر» و «زورگویی» و «خرد شمردن دیگران» در آن وجود دارد. خیلی از سوره‌هایی که بحث استکبار در آنهاست، اینجا می‌آید.

دور شدن اعمال از کبر و نشانه کبر، زورگویی و نشانه زورگویی خرد کردن مردم است. وقتی قرار است روایت را کاربردی کرد این‌گونه باید نگاه کرد. عمل اگر بخواهد نزد پروردگار سنگین باشد، باید از این سه مولفه دور باشد. کنترل غضب به عنوان سنگین‌کننده وزن عمل است زیرا از کبر و تجبر و تحقیر جلوگیری می‌کند. از هر زاویه‌ای به روایت نگاه کنیم، مهارت استخراج می‌شود.

غضب چند حالت دارد: یک حالت این است که خیلی کم اتفاق می‌افتد، مبهم است و در ذهن به سختی می‌توان پیدایش کرد اما هست، خیلی مبهم.

نوع دوم غضب در بین مردم و غضب موقعیتی است. با یک نفر این‌طور هستند و با همه این‌گونه نیستند.

غضب سوم غضب صفتی است، صفتش غضب است.

کسانی که از خارج وارد ایران می‌شوند خیلی در محل غضب قرار می‌گیرند و اذیت می‌شوند.

غضب پیامبران (علیهم‌السلام) با غضب الهی یکی است و خالی از کبر و تحقیر است. اگر غضب غیر از غضب الهی باشد، برای هیچکس شایسته نیست. اگر کسی انعکاس‌دهنده غضب الهی باشد در حال تجلی توحید است. ما نوعاً در معرض چنین غضب‌هایی نیستیم. غضب صفت موقعیتی است، اینکه ما از عدم اجرای قوانین ناراحت می‌شویم و بدنبال راهکار برای برطرف کردن آن هستیم اسمش دیگر غضب نیست و این می‌شود ناراحتی. غضب باید در برابر کسی باشد. حتماً باید بر کسی باشد. غضب وقتی می‌گوییم یعنی این سه مولفه را دارد. در روایت می‌گوید «مَا بَدَأُ الْغَضَبِ بَدَأَ» یعنی آغاز شدن غضب از کجاست؟ که در ادامه روایت سه مولفه را می‌فرماید.

روایت دیگری داریم که علم همراه با حلم را بیان می‌کند. از طرفی علم پیدا می‌کند اما حلم ندارد. کسی که رفته خارج از کشور زندگی کرده، متوجه شده است که بهترین سبک زندگی این گونه است. روایتش هم این است: «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا جُمِعَ شَيْءٌ إِلَّا إِلَى شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ حِلْمٍ إِلَّا إِلَى عِلْمٍ. (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا جُمِعَ شَيْءٌ إِلَّا إِلَى شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ حِلْمٍ إِلَّا إِلَى عِلْمٍ). حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) قسم خوردند به خدایی که جانش در دست اوست، جمع علم و حلم برترین جمع شدن- هاست.

فرد از سویی علم پیدا کرده و این شده منشاء کبرش، چون علم بدست آورده زورگو هم شده است و چون علم پیدا کرده که زندگی خوب این است، پس نوع زندگی بقیه را تحقیر می‌کند. هر وقت حرف از علم و حلم است در واقع بحث بروز علم است.

ربط دادن روایت به موضوع مهم است. اینکه این دو روایت را بهم وصل کنیم، نیازمند دقت است. اگر نتوانیم این ارتباطها را برقرار کنیم، نمی‌توانیم مهارت بدست آوریم.

اگر بگویید که نمی‌توانم غضبم را کنترل کنم، ابتدا سوال می‌کنم که آیا غضب در شما موقعیتی است؟ یا دائمی است یا مبهم است؟ اگر همیشگی است که باید مدتی بروی ضریح امام رضا (علیه السلام) و خودت را نصب کنی تا این مشکل با استحال کلی حل شود. اگر کسی در خواب خودش را به شکل سگ ببیند یعنی همین. اگر «گاهی» خود را به شکل سگ دید یعنی به سمت این صفت در حال حرکت است. البته علم تعبیر به این شکل است که هر چیزی را که همه بفهمند از تعبیر می‌افتد. بهر حال به آدم این را می‌فهمانند که عیبی دارد. اگر بگویید صفت غضب، موقعیتی است می‌گوییم باید «حلم» خود را نسبت به آن شخص یا فضایی که در آن دچار غضب می‌شوی بالا ببری. حلم با علم بالا می‌رود. جنس حلم، از علم است اما از ناحیه عقل. یعنی باید به گزاره‌های عقلی و بدیهی بیشتر توجه کرد تا حلیم شد. علم می‌تواند از ناحیه تجربه، الهام، فکر، عقل و ذکر و... بدست می‌آید. اما تا شما بیایی و این گزاره‌ها را بچینی ممکن است دچار غضب شوی. در روایت می‌گوید حلم داشته باش.

باید سطح علم بالا بیاید، چراکه ضعف اعتقادات ما عامل انحرافات خیلی از مردم می‌شود. علم را بالا ببرید و در رابطه با آن موقعیت حلم داشته باشید و این گونه غضبتان کنترل می‌شود.

بطور کلی همه حال بدی‌های انسان بخاطر نظام فکری است که خود انسان در برابر مواجهات می‌گذارد و بعد آنها را تبدیل به یکسری القانات می‌کند و به خودش القاء می‌کند. مثلاً می‌گوید فلانی به من توهین کرده، بعد با خود می‌-

گوید بین تو آنقدر آدم فلانی هستی که فلانی به خودش جرأت داد چنین حرفی را به تو بزند. باید چنین می کردی و چنان می کردی. اینها مفاهیم انتزاعی است که توسط خودمان و یا محیط بزرگ شده و القاء می شود. القائات خودم را ملاک قرار می دهم و بر اساس آن عمل می کنم که اشتباه است.

برخی برای این که مشکل را حل کنند، اصلاح را با کوچک شمردن فرد انجام می دهند. اینکه نمی خواهد ناراحت شوی، این خودش زمین خورده است! و از این دست حرفها. برخی با خرد کردن طرف مقابل، خود یا دیگری را تشفی می دهند و این اصلا کار خوبی نیست.

من که باشم که بخواهم کسی را متوجه عیش کنم، من یا رسولم یا عبد او. ما کارهای نیستیم و حق نداریم خود را جانشین خدا بدانیم. شما باید بنا را در ارتباط با مردم، بر مدارا بگذارید. مثلا در بین صد روایتی که در مورد برخورد با مردم است نود و نه درصد مدارایی است، شاید یک روایت آنهم با رعایت شرایط از نوع برخورد باشد. غضب مثل ربا در برخورد با دیگران است نه حکمش معلوم است، نه دلیلش و هیچ چیزی از آن مشخص نیست.

قاطعیت و جدیت در عمل از شاخصه های بلوغ در دوره پنجم است و غضب هایی که در روایت آمده نوعا منفی است. شدت و قاطعیت با غضب متفاوت است. خداوند غضب می کند بر کسانی که حضرت فاطمه (علیها السلام) بر او غضب کرده است. در روایات، غضب های این چنینی کم است و این را گفته تا دلالت بدهد به مغضوب علیه سوره حمد. محدوده خروج از ولایت، محدوده غضب خداست و برای خدا غضب اثبات می کند. فضای آن متفاوت می شود و به عنوان یک غضب رفتاری نیست. به عنوان جلوه ای از مغضوب علیهم خداست. در بررسی آیات، غضب خداوند یعنی دور شدن از رحمت و لعن است. مقام غضب در قران مقام لعن است. کاری که در زیارت عاشورا می کنیم، «اللهم لعن اول ظالم ظلم...» این می شود مقام برائت. گویی بگویند کسی که با حضرت زهرا (علیها السلام) دشمنی می کند، خدا هم با او دشمنی می کند و این حوزه اش کاملا متفاوت از حوزه رفتاری است.

یکی از آسیب های امر به معروف و نهی از منکر همین غضب است. یکی از راه های نفوذ شیطان به امر به معروف و نهی از منکر همین غضب است که در سوره قصص ذکر شده است.

دسته بعدی در روایات مربوط می شود به ترجیح حالت یا عملی بر حالت و عمل دیگر یا بالعکس، روایت عجیبی است:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ بِجَلَالِي وَجَمَالِي وَبِهَائِي وَعَلَائِي وَارْتِفَاعِي لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَيَّ هَوَاهُ إِلَّا جَعَلْتُ غِنَاهُ فِي نَفْسِهِ وَهَمَّهُ فِي آخِرَتِهِ وَكَفَفْتُ عَنْهُ ضَيْعَتَهُ وَصَمَّمْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ رِزْقَهُ وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وِرَائِهِ تِجَارَةً كُلِّ تَاجِرٍ».^{۳۷}

«امام پنجم (علیه السلام) گوید: خدای عز و جل میفرماید: بجلال و جمال و بهاء و بلندی و رفعتم قسم هیچ بنده‌ای خواست مرا بر هوای نفس خود بر نمی‌گزیند مگر آنکه از بیگانه بی‌نیازش می‌سازم و با فکر آخرتش دم‌ساز؛ از هلاکتش محفوظ می‌دارم و آسمان و زمین را ضامن روزیش می‌گمارم و در برابر تجارت هر تاجری بسود وی در کارم.»

منشاء ثقل، عمل می‌شود، ترجیح حالت یا عملی بر حالت یا عملی دیگر. عمل متناسب با هوای نفس است یا خواست خدا. البته هر عملی را این‌گونه نگاه نمی‌کنیم. اعمالی که نزدیک به هوای نفس است. یعنی اعمالی که در آن لذت است. ما از هر عملی لذت نمی‌بریم. هر عملی ممکن است جزء این روایت نباشد. حتما باید عملی باشد که حالتی را بر حالت دیگر ترجیح دهد. لیستی از اعمالی که اقتضائش بود کار دیگری بکنید اما بخاطر خدا آن را انجام ندادید را بدست آورید. اگر هیچ عملی به ذهن فرد نیاید یعنی اعمالش در صفحه رادارش نیست. یعنی نسبت به اعمالش هوشیار نیست.

اگر گفت یکسری اعمال بوده است، باید این ترجیح برایش خیلی سنگین بوده باشد و بطور واضح بخاطر خدا کاری کرده باشد و نفسش را دور انداخته باشد.

نوع دسته‌بندی در روایات را طوری قرار می‌دهیم که تا آنجا که می‌شود کامل باشد. عنوان‌هایی که بدست آوردیم را دسته‌بندی می‌کنیم. بعد از اینکه صد تا روایت را خواندم، یک چکیده از روایات می‌نویسیم:

عمل در زندگی انسان به عنوان توانی منحصر به فرد است زیرا:

✓ می‌تواند از فرایند انتخاب او نشأت گرفته و موجب ثواب یا عقاب او شود. از این‌رو هر گونه پاداشی یا جزایی چه دنیوی و چه اخروی وابسته به آن است.

^{۳۷}الخصال، ج ۱، ص: ۵

- ✓ هر سبک، قالب و شکل زندگی به واسطه بروز آن پدیدار می‌شود. لذا زیبا یا زشتی، کارآمدی یا ناکارآمدی، خوبی یا بدی آن موجب شکل‌گیری سبک، قالب و شکل زندگی است.
- ✓ عمل در دنیا واسطه‌ای برای رابطه و ارتباط انسان با دیگران است. اگر نباشد رابطه و ارتباط او با غیر خودش معنا ندارد. اگر نیک باشد این رابطه و ارتباط نیک می‌شود و اگر ناخوشایند باشد ارتباط او با دیگران دچار اختلال می‌گردد.
- ✓ عمل در حکم قلمی است که سرنوشت انسان را رقم می‌زند و کتاب نفس او را می‌نویسد. بنابراین هویت حقیقی هر کسی به دست عملی است که از او سر می‌زند.
- ✓ در بین مؤلفه‌های ساختار وجودی به عنوان آخرین جزیی است که نشان‌دهنده تمامی مراحل قبل خود است. از آن می‌توان به وجود بقیه مؤلفه‌ها و صحت و سقم آنها پی‌برد. از این رو معلول اتفاقات فراوانی در درون انسان و نشانه‌ای بر سالم و معیوب بودن کارکرد آنهاست.
- ✓ عمل همانند فرزند است و از انسان جدا می‌شود با به او می‌پیوندد. اگر صالح باشد، اصلاح‌کننده است و اگر ناصالح باشد، فاسدکننده است. صلاح و فساد آن موجب صلاح و فساد نفس و نیز صلاح و فساد دیگران می‌شود. لذا هر نفع و ضرری به خود و دیگران به صلاح و فساد آن بستگی دارد.

کتاب «مهارت‌هایی برای وزن‌دار کردن عمل» کتابی است که:

- ✓ ما را در جریان اهمیت عمل در زندگی قرار می‌دهد.
- ✓ ما را با برخی از شیوه‌های بهره‌مندی از عمل در داشتن زندگی سعادت‌مندانه آشنا می‌کند.
- ✓ در ما شوق و رغبت داشتن عمل با وزن را توصیه می‌کند.
- ✓ اهتمام دو ثقل پیامبر اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را در خصوص داشتن عمل با وزن بیان می‌کند.
- ✓ ما را با سبک زندگی قرآنی و اهل‌بیتی (علیهم‌السلام) در داشتن عمل با وزن آشنا می‌سازد.
- ✓ ما را به دعایی عملی در داشتن عمل‌های با وزن و دوری از عمل‌های بی‌وزن ترغیب می‌کند.

این را به عنوان مقدمه کتاب قرار می‌دهیم. بعد می‌خواهیم ببینیم آیا فهرست‌ها را می‌توانیم طبقه‌بندی کنیم یا خیر:

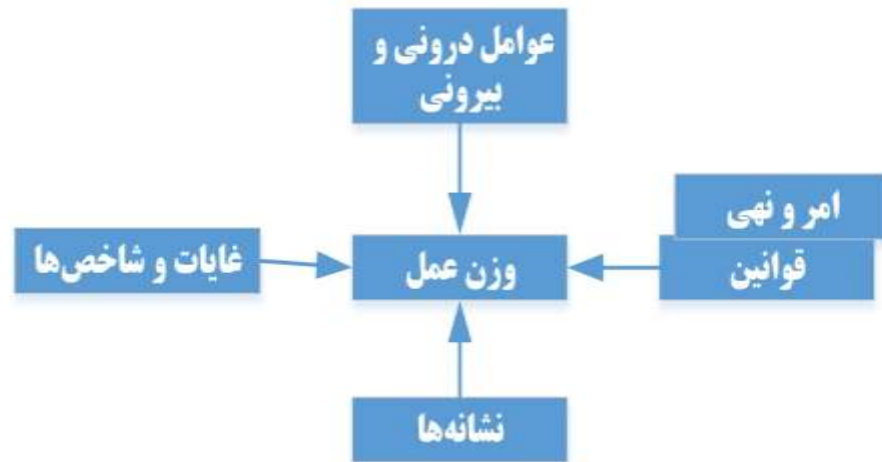
در جلسات پژوهشی یک بخش از کار باید در کلاس انجام شود. ابتدا به سراغ ۱۶ تیترو می‌رویم:

۱. بیان ثقل موازین یا خفّ موازین
۲. بیان اعمالی که موجب تثبیت ایمان یا زایل کردن ایمان‌اند
۳. بیان راه‌های تقرب الی الله یا دور شدن از خدا
۴. دستور به عمل و نهی شده از عمل
۵. تبیین اشدّ اعمال نامطلوب یا مطلوب
۶. ترجیح حالت یا عملی بر حالت و عمل دیگر یا بالعکس
۷. بیان شروط عمل برای قبول و رد
۸. اصلاح مواجهه‌ها و بیان مواجهه‌های آسیب‌زننده
۹. ایجاد مقدمه برای ارتقای هدایت و یا تبیین مقدمات زایل‌کننده هدایت
۱۰. وجود صفاتی که مستوجب پاداش و یا عذاب است
۱۱. باورمند کردن عمل یا فقدان باور در عمل
۱۲. مقایسه دنیا و آخرت و ارزش دادن به آخرت و بی‌ارزش دانستن دنیا
۱۳. اصلاح اعمال و انجام برخی از اعمال خاص یا به فساد کشیده شدن اعمال
۱۴. عوامل نجات و سعادت یا هلاکت و شقاوت
۱۵. دستور به اعمال خاص یا پرهیز از اعمال خاص
۱۶. نشانه‌های اصلاح یا فساد عمل

تهیه متن آموزشی نیازمند طبقه‌بندی داشتن از روایات است. یا جدول درست می‌کنیم یا نمودار.

یک سمت را مثبت می‌گذاریم و سبز و یک سمت را منفی و قرمز رنگ. یک افق و چشم انداز دارد، بنام «تقرب الی الله». به هر حال این داستان تقرب الی الله است. یعنی انسان که در حال حرکت است به سمت تقرب الی الله می‌رود یا دوری از خدا. ممکن است دوری از خدا مبنای جستجوی خیلی از روایات ما شود. پس معلوم می‌شود یک جهت منفی و یک جهت مثبت داریم. این بالا می‌نویسیم «ثقل عمل». مثبتش می‌شود سنگین و منفی‌اش می‌شود سبک. هر روایاتی در این زمینه بدست می‌آید در یکی از این دو دسته قرار می‌گیرد. اگر تقرب بود مربوط به جهت عمل است. ممکن است علاوه بر تقرب اصطلاحات دیگری هم وجود داشته باشد. اسم این بخش را می‌گذاریم

«جهت». تا اینجا دو مورد را یافتیم؛ «وزن عمل» و «جهت عمل». کار را بطور کاملاً غیراستدلالی آغاز می‌کنیم ام کم‌کم نظام عقلی آن را بدست می‌آوریم.



با آمدن انسان، درون و بیرون برای او معنا می‌شود. بنابراین هر چه مربوط به درون فرد می‌شود مثل ایمان، صفات، حالات و غیره را در فرد قرار می‌دهیم و این کار ما را آسان می‌کند. عملی را در بیرون فرض می‌کند و خود عمل را شاخص‌گذاری می‌کند. عمل چسبیده به فرد است و یکسری از اعمالی که شاخص قرار گرفته شده را می‌توان بیرون فرد قرار داد، مثلاً می‌گوید افضل الاعمال فلان، یعنی آن عمل خودش مقصد است و باید به آن برسید اما گاهی اعمال را بطور امر بیان می‌کند مثل این که بگویند: نماز شب بخوان و این یعنی بلند شو و نماز شب بخوان. برخی اعمال ثبیت ایمان می‌کند اما برخی را خارج می‌کند و عمل را تبدیل به غایت می‌کند. دسته دیگر اعمال اصلاح مواجهاست.

«غضب» مفتاح کل «شر» است. این را خارج کرده و گفته هرکسی که این کلید را داشته باشد هر در شری را می‌تواند باز کند. بنابراین صرف نظر از اینکه این عمل انجام شود یا نشود به عنوان یک شاخص مطرح می‌شود. این اعمال شاخص می‌شوند و بدین ترتیب اعمال مراتب پیدا می‌کند. هر عملی فرزند کسی است.

مهم است بتوانیم روایات را دسته‌بندی کنیم تا به مهارت برسیم. اگر طبقه‌بندی نشود نمی‌توان به متن مهارتی رسید. برخی در مرحله اول (هفت سال اول و دوم) در خودشناسی دچار مشکل می‌شوند، برخی در هفت سال سوم یعنی در مواجهه مانده‌اند و هفت سال چهارم در شاخص و نشانه و غایات مانده است، هفت سال پنجم و ششم در غایت‌دهی

و شاخص گذاری دچار مشکل می‌شوند. به انسان‌هایی که این‌ها را نشانه گذاری می‌کنند در قرآن «متوسّم» می‌گویند بنابراین در قرآن اصطلاح متوسّم به شاخص گذاری اعمال وزن دار در جامعه ربط دارد.

این ۱۶ دسته روایت را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم کرد:

- اعمال مرتبط با ساختار وجودی انسان
- اعمال مربوط به مواجهه انسان با شرایط و دیگران
- اعمال مربوط به شاخص گذاری اعمال

دستگاه را ایجاد می‌کنیم و بعد روایات را بدست می‌آوریم و در جایگاه خودشان قرار می‌دهیم. در واقع این ۱۶ تیترا نسبت به هم دارای قاعده مفهومی هستند و در واقع شما با چنین چیزی گفته‌اید که سنگین کنندگان وزن اعمال وابسته به شرایط درونی‌اند و از چه قواعد بیرونی تبعیت می‌کنند. وزن اعمال دارای چه نشانه‌هایی است. غایات و شاخص‌های آن چیست؟

اعمالی که باید سعی کنید در جامعه جاری شود. ترجیحات در مقایسه اعمال قرار می‌گیرد و شروط عمل روی فعل و نیت قرار می‌گیرد و اصلاح مواجهه در کنش و واکنش انسان با عوامل بیرونی است. ایجاد مقدمه برای ارتقاء هدایت دو حالت دارد یا مقدمه برای اصلاح عوامل بیرونی یا مقدمه برای اصلاح عوامل درونی، مثلاً خوب فکر کردن مقدمه است. در اینجا دو نوع روایت باید وجود داشته باشد و این را می‌توان پیش‌بینی کرد.

صفتی که مستوجب پاداش هستند، در ذیل صفات قرار می‌گیرند. باورمند کردن در ایمان است و مقایسه دنیا و آخرت جزء قوانین است. اصلاح اعمال هم جزئی از ساختار انسان است. امر و نهی می‌رود جزء قوانین.

کتابی را می‌توان بر این اساس و با این فصول نوشت:

فصل اول: وزن عمل

فصل دوم: ارتقا وزن عمل از ناحیه توجه به قوانین یا امر و نهی‌ها با توجه به عوامل درونی و بیرونی

فصل سوم: بالابردن وزن عمل با توجه به شاخص‌ها و غایات

و فصلی: در مورد نشانه‌ها

ممکن است برخی از روایات در دو یا چند فصل تکرار شوند، این به نوع نگاه به روایت بر می گردد.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات